

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Publication Vol.5 Issue No.62 SEPT 2012

شماره ۶۲

ماهنامه روشنگر . شماره شصت و دو سپتامبر ۲۰۱۲



شعری از:

((اکبر اکسیر))

ملک الشعرا

آبراهام سفید
بردگان را آزاد کرد
ماند لای سیاه
اربابان سفید را
شاعران اما، تمام رنگها را
من نه آبراهام نه ماندلا
میخواهم شاعر صلح باشم
ستایش گر آزادی
من عمری در آرزوی بهار آزادیام
طرح جدید هم پذیرفته می شود!

فهرست مطالب

زنانه شدن فقر در کانادا ص 5

صدای پای فاشیسم ص 8

پولهای سیاه در بانک سویس ص 11

سواستفاده لابی های حکومتی از زلزله
ص 2

دموکراسی اروپایی ص 6

فشار نیروهای امنیتی به کارگران ص 4

اتحادیه کارگران ایران-کانادا ص 10

احمد شاملو شاعر آزادی ص 16

دو نقد در باره نقش ادبیات ص 20

میخائیل شولوخوف ص 17

داستانی از ایتالو کالینو ص 18

تاریخ اسلام ص 28

قتل عام کارگران معدن ص 31

شوراها در غرب ص 26

پل الوار شاعر بزرگ فرانسه ص 15

صندوق همبستگی با کارگران ایران—
کاناداص 10

بیانیه جبهه وطنی ایرانیان خشونت
پرهیز گاندی پرست شاخه کانادا ص
14

مباحثه در فیس بوک ص 23

نامه های رسیده ص 24

مشارکت کشتی های جنگی و جاسوسی
آلمان در جنگ داخلی سوریه ص 9

آمادگی 400 عضو مجاهدین ص 9

کشتار وحشیانه کارگران معدن آفریقای جنوبی به دست پلیس

Poet Laureate

By: Akbar Eksir

Translated By:

Faramarz Shiravand

White Abraham, freed [Black]
slaves

Black Mandela, freed white mas-
ters

But poets, freed all colors
I am neither Abraham nor Man-
dela

I want to be the poet of Peace
Worshiper of Freedom
I've lived in hope of "[The]
Spring of Freedom"

• New Design is welcomed -!

-1A poet laureate is a poet officially
appointed by a government, or confer-
ring agency, who is often expected to
compose poems for special events and
occasions.



["-2The] Spring of Freedom") is a gold coin in Iran, minted by the "Central Bank of the Islamic Republic of Iran", replacing Pahlavi Coin after Iranian Revolution in 1979. The initial coin had a calligraphy of the word "Ali", (the name of 1th Shiat imam) and face of Ruhollah Khomeini, on sides.

سوء استفاده لابی های حکومت اسلامی ایران در آمریکا از زلزله زدگان!

بهرام رحمانی

بیست و سوم اوت 2012

امیر کلهر، فعال دانشجویی و از داوطلبان کمک به زلزله زده ها که در منطقه حاضر بوده، روز پنج شنبه، دوم شهریورماه در گفتگو با رادیو فردا، ضمن تایید این خبر گفت که نیروهای انتظامی و امنیتی قصد «هجوم» به انبار کالاها را داشته اند و پس از آن نیز تهدید به پلمب انبار کرده اند که به دنبال مقاومت فعالان مدنی حاضر در محل، پس از محاصره «هفت ساعته» این انبار، افرادی را دستگیر کرده اند. بستگان برخی از بازداشت شدگان نیز پیش تر در گفتگو با رادیو فردا، اعلام کرده بودند که این بازداشت ها در محل انبار کمک های جمع آوری شده در جاده تبریز- ورزقان صورت گرفته است.

این منابع آگاه به رادیو فردا گفته بودند که نیروهای سپاه پاسداران برای ضبط کمک های مردمی جمع آوری شده از سوی فعالان داوطلب وارد عمل شده و تاکید کرده اند که کمک های مردمی باید به این نهاد تحویل داده شود. هنوز از محل نگهداری بازداشت شدگان و اتهامی که متوجه آنها است اطلاعات دقیقی در دست نیست. به گفته امیر کلهر، «میلاد پناهی پور، نوید خانجانی، واحد خلوصی و میثاق افشار» از لحظه بازداشت دست به اعتصاب غذا زده اند.

هنوز هم اخبار و گزارشات زلزله از سوی مقامات و رسانه های حکومتی ضد و نقیض اعلام می شود. برای مثال، خبرگزاری حکومتی مهر که پیش تر شمار جان باخته گان زلزله آذربایجان را «۳۰۶ تن» اعلام کرده بود، ۳۰ شهریور ماه به نقل از سازمان پزشکی قانونی کشور آخرین آمار رسمی کشته شدگان را «۲۵۷ تن» اعلام کرد. این سازمان ادعا کرده است دلیل این اختلاف آمار از آن جا ناشی می شود که «یک سری فوت شدگان روستایی را دو مرتبه حساب کرده بودند، ولی اختلاف اصلی به دلیل خاک سپاری برخی اجساد بدون جواز دفن است.»

در حالی که حتی پس از اعلام آمار 306 جان باخته زلزله، خبرگزاری ها اعلام کردند که جنازه 12 تن دیگری از زیر آوار بیرون کشیده شده است. به این ترتیب، سران و مقامات و مسئولین حکومتی آگاهانه و عمدانه سعی دارند ابعاد زلزله آذربایجان شرقی را ناچیز جلوه دهند تا بی عملی و بی تفاوتی خود و عدم اقدام سریع شان برای کمک به زلزله زدگان را در افکار عمومی توجیه پذیر نمایند.

اما آن چه که اکنون درباره کمک به زلزله زدگان از سوی لابی های حکومت اسلامی، در جریان است آشکارا سوء استفاده از موقعیت این مردم داغ دیده است. و هدف اصلی شان، بده و بستان هایشان با حکومت اسلامی جهل و جنایت و ترور اسلامی است. آن ها، در تلاشند به نام زلزله زدگان روابط مالی و تجاری خود با حکومت اسلامی را بهبود بخشند.

در همین راستا، یکی از لابی های حکومت اسلامی در آمریکا، «شورای ایرانی - آمریکایی» به ریاست «هوشنگ امیراحمدی» است. او در رادیوها، سنگ کمک رسانی به زلزله زدگان را به سینه می زند و نه تنها جمله ای از بی تفاوتی و دهن کجی حکومت اسلامی به زلزله زدگان به زبان نمی آورد، بلکه همواره به دولت آمریکا انتقاد می کند که فضای بیش تری در انتقال پول و اجناس به ایران فراهم سازد.

ادامه مقاله در ص 13

نهادهای مردمی و فعالین کارگری، زنان، دانش جویان، پزشکان، هنرمندان، نویسندگان و غیره تلاش می کنند کمک های جمع آوری شده را خودشان مستقیماً به دست آسیب دیدگان برسانند. چرا که آن ها، هیچ اعتمادی به حکومت و ارگان ها و مسئولینش ندارند به خصوص تجارب قبلی در زلزله بم و قبل از آن رودبار، نشان داده اند که ارگان ها و عوامل حکومت اسلامی، کمک های مالی نقدی و غیرنقدی را غارت کرده بودند و چادر، کیسه خواب، پتو و غیره را در بازارهای شهرها به فروش می رساندند و وجه نقدی را به جیب خود می گذاشتند. دزدی و چپاول و رشوه خواری در حکومت اسلامی و در همه ارگان هایش عمومیت دارد.

در چنین وضعیتی، هنوز بسیاری از زلزله زدگان بدون کمک و سر پناه مانده اند. بیماری های مسری، سرما، هجوم حیوانات وحشی و غیره نیز بازماندگان زلزله را تهدید می کنند.

سعید شیرزاد از اعضای جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان که برای امداد رسانی و کمک به مردم زلزله زده به آذربایجان رفته بود بدون هیچ گونه اتهام مشخصی روز سه شنبه ۳۱ مرداد ماه در ورزقان بازداشت شد.



امروز پنج شنبه 2 شهریور 1391 برابر با 23 اوت 2012، زلزله؛ خبرگزاری هرانا، نوشت؛ سعید شیرزاد که سه شنبه ۳۱ مرداد ماه سال جاری هنگام کمک و امداد به زلزله زدگان در ورزقان بازداشت شده بود، در اعتراض به نحوه بازداشت و شرایط نگهداری خود در زندان اهر دست به اعتصاب غذا زد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، سعید شیرزاد که به زندان اهر منتقل شده است در اعتراض به نحوه بازداشت و شرایط نگهداری خود در این زندان دست به اعتصاب غذای نامحدود زده است.

همین روز، خبرگزاری از بازداشت گروهی از داوطلبان کمک به زلزله زدگان خبر دادند که «نیروهای امنیتی» اول شهریور ماه، به کمپ کمک رسانی مردمی به زلزله زدگان در استان آذربایجان شرقی، «حمله» کرده و «ده ها نفر» را بازداشت کرده است. سخام نیوز فهرستی از «۴۰ تن از بازداشت شدگان» منتشر کرده است.

قبل از پرداختن به سوء استفاده لابی های حکومت اسلامی ایران از زلزله زدگان، تاکید این مساله ضروری ست که دعوا و رقابت و کشمکش حکومت اسلامی ایران و حکومت آمریکا و هم چنین توافقات و نزدیکی آن ها، کم ترین ربطی به منافع مردم ایران ندارد. هر دوی طرفین، سیاست های خشونت طلبانه و جنگ طلبانه و ارتجاعی دارند و تاریخ شان مملو از ترور و وحشت و خشونت و جنگ و کشتار است.

وزارت خزانه داری آمریکا روز سه شنبه ۳۱ مرداد 1391، اعلام کرد که به طور موقت به انجمن های خیریه و سازمان های غیردولتی اجازه می دهد تا برای کمک به زلزله زدگان آذربایجان شرقی و هم چنین بازسازی این مناطق به ایران پول بفرستند.

به گزارش وب سایت خزانه داری آمریکا، دفتر کنترل سرمایه های خارجی این وزارتخانه مجوز کلی برای تسهیل کمک های مالی به مناطق زلزله زده ایران صادر کرده است.

طبق این مجوز، سازمان های غیردولتی در آمریکا اجازه دارند از ۳۱ ماه اوت تا پنجم اکتبر ۲۰۱۲ کمک های مالی خود را تا ۳۰۰ هزار دلار برای بازسازی یا به عنوان کمک های انسان دوستانه به مناطق زلزله زده آذربایجان شرقی به ایران ارسال کنند.

وزارت خزانه داری آمریکا می گوید: «نهادها و سازمان های غیردولتی که مایل هستند در این دوره ۴۵ روزه بیش از ۳۰۰ هزار دلار کمک به زلزله زدگان اعطا کنند احتمالاً باید مجوز خاص اخذ کنند.»

وزارت خزانه داری آمریکا می گوید: «کمک های دارویی و غذایی نیازمند اخذ مجوز نیستند. این کمک ها تا زمانی که برای کمک به مردم باشد از تحریم های آمریکا علیه ایران معاف است و نباید در اختیار دولت یا نهاد ها و افراد مورد تحریم قرار گیرد.»

در همین رابطه، هفته گذشته ۱۴ عضو کنگره آمریکا در [نامه ای](#) به باراک اوباما، رئیس جمهوری آمریکا، ضمن ابراز نگرانی از موانع احتمالی بر سر راه ارسال کمک ها به زلزله زدگان ایران از وی خواسته بودند یک مجوز کلی برای تسهیل ارسال کمک های انسان دوستانه به قربانیان زلزله آذربایجان شرقی صادر کند.

علاوه بر این نمایندگان کنگره، برخی نهادهای مرتبط با جامعه ایرانیان در آمریکا در مورد تاثیر تحریم ها بر ارائه کمک شهروندان آمریکا به زلزله زدگان ابراز نگرانی کرده بودند.

تا این جای مساله حرفی نیست. طبیعی ست که هر دولت و فرد و نهادی به آسیب دیدگان از جمله زلزله آذربایجان کمک کند. آن هم در حالی که حکومت اسلامی، نسبت به این مساله بی اعتنائی نشان داده است و حتی ده ها نفر از کسانی که از شهرهای مختلف ایران برای کمک به زلزله زدگان وارد شهرهای آذربایجان شرقی شده بودند توسط سپاه و مامورین امنیتی حکومتی دستگیر شده اند. هم چنین شهرهای آذربایجان شرقی، به شدت امنیتی شده و سپاه برای زهرچشم گرفتن از مردم و جلوگیری از اعتراضات احتمالی، حتی سپاه کمک های مردمی را که از سراسر ایران به مناطق زلزله زده سرازیر شده است به زور از مردم می گیرد و انبار می کند. این عملکردهای سپاه و بی تفاوتی حکومت اسلامی، نه تنها خشم مردم مناطق زلزله زده، بلکه خشم همه مردم آزاده را نیز برانگیخته است.

سرمایه داری جان می کنند و فقیر وبی کار می شدند و زبان به اعتراض نمی گشودند، کارفرمایان و دولت هم از دموکراسی ظاهری لیبرال دم می زدند و چهره دولت آزادیخواه از خود به نمایش می گذاشتند، اما بلافاصله پس از آنکه فریاد اعتراض به محرومیت و گرسنگی کارگرانی بلند شد که در اعماق 300 متری زمین با کمترین ایمنی زمین را می شکافتند، رژیم آپارتاید اقتصادی و نولیبرالی به روی آنان آتش گشودند. پاسخ شرکت های بومی وجهانی به درخواست کارگران معدن برای لقمه ای نان و نجات خانواده هایشان از مرارت، کشتن بیش از 30 نفر از کارگران و زخمی و از کار انداختن بیش از یک صد نفر دیگر بود.

امپریالیسم نو و رسانه های وابسته به آنان از يك سو و دولت حامی سرمایه داران از دیگر سو به تکیه افتادند تا از دوری تاریخ بگریزند، خشم مردم اما نمی گذارد این جنایت از دامن تاریخ کارگر کشی پاک شود. معدن چیان در همه کشورهای سرمایه داری در فرایند عادی کار خود نیز فجایع بیشماری را

ادامه مقاله در ص 11

بیانیه زندانیان بند 350 در همبستگی با کارگران افریقای جنوبی



رنج سالیان دراز محرومیت و هلاکت میلیون ها نفر به ویژه کارگران سیاه پوست افریقای جنوبی که از سوی حکومت آپارتاید تحمیل می شد جای خود را به آزادی و رهایی از عذاب فقر نداد.

نولیبرالیسم اقتصادی با جابجایی حکومت پیشین نه تنها از میان نرفت بلکه با چهره ای دژم و عزمی جهنمی برای غارت و بهره کشی به حیات خود جان تازه ای بخشید. دولت افریقای جنوبی اکنون و از مدتها پیش عهده دار وظیفه ای است که پیش از آن آپارتاید انجام می داد، یعنی بهره کشی از مردم و منابع این مردم حتی در مقیاسی وسیع تر و شدیدتر.

آپارتاید میلیون ها نفر را در داخل و در کشورهای همسایه افریقای جنوبی با ددمنشی از پای در آورد و اکنون در ادامه آن راه سرمایه داری بومی وجهانی به میلیون ها نفر دیگر داغ نکبت زده است.

امپریالیسم جدید در لباس نولیبرالیسم پس از تغییر حکومت در دفاع از شرکت های معدنی و صنعتی و کشاورزی، به جان مردم فقیر سراسر افریقا و جنوبی افتاده است. نمونه اخیرش کشتار معدنچیان معترض افریقای جنوبی است.

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

کاتادا	
آگهی	150 دلار
قای پرویز شکبیا	20
خواننده روشنگر در تیم هورتن	50
خاتم نیلوفر	20
آقای جواد	30
خواننده روشنگر	10
در آمد از پارتی روشنگر	1,110
خاتم روشنک	50
خاتم شیرین	60
خاتم روناک	50
سکولار سبز	25
خاتم هما فرید	25
آقای مسعود الوند	50
آقای سیامک	20
فاطمی و منصور	150

1820

افغانستان

انلایتند (روشنگری) افغان از کابل	50 یورو
50	

ایران

خاتم حمیده	10 دلار
آقای امیر حسین	10 دلار
20	

آمریکا

آقای سیاوش	70
آقای قریشی از آلاباما	185
خوانندگان شمال کالیفرنیا	250
خواننده از اتلانتا	30
آقای آریو برزن از اوکلند	40
آقای عباس کافر	20
595	

اروپا

خوانندگان از فرانکفورت	60 یورو
خوانندگان از فرانکفورت	16 یورو
76	

TOTAL (CANADIAN)

2,595.00\$

نشریه روشنگر، نشریه ای است آگاهی دهنده. با نظرات، انتقادات و پیشنهادات سازنده خود به هرچه پر بار تر شدن آن کمک نمایید. همچنین با کمکهای مالی خود به این نشریه، در این امر به ما یاری رسانید.

روشنگر نشریه ای است مستقل که با کمکهای مالی خوانندگان منتشر می شود

اشعار ، داستان ، نثر ، و نقد های ادبی خود را برای چاپ در نشریه روشنگر به ایمیل آدرس زیر ارسال نمایید.

ارسال مطالب شما به نشریه لزوما به معنای چاپ آن نمی باشد.

Simin.raha@yahoo.com

Publisher : Rowshangar

Editor in Chief: Siamac Sotudeh

سر دبیر: سیامک ستوده

Graphic: Simin Raha

گرافیک و صفحه آرایی: سیمین رها

مسئول ادبی نشریه: سیمین رها

Editor : Almas shoar

ویراستار: الماس شعار

تیراژ: 8000

تورنتو، مونترآل ، اتاوا، شیکاگو، دالاس ، بالتیمور، مریلند، هالیوود، فلوریدا
ایرواین کالیفرنیا- {آلمان (دورتموند-دوسلدورف-کلن-بوخوم-اسن-آخن-ماینتس
-ویسبادن- گیسن-فرانکفورت-هامبورگ-هانوفر- برلین-اشتوتگارت-کارلسروهه
-مونخ-بن-فرایبورگ) هلستکی-آمستردام-پاریس-بروکسل-استکهلم-وین-لندن-
ماستریخت-دارمشات }

توزیع روشنگر در لوس آنجلس: شرکت کتاب

نماینده روشنگر در آمریکا

پویان پویا

TEL: 1-440-673-1833

نماینده روشنگر در اروپا

آقای گودرز حسونند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 596

ggondaee@yahoo.de

نماینده روشنگر در لندن

مهر ناز نادری

تلفن: 00447787654122

Mahnaz naderi@yahoo.com

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر
و به آدرس های زیر ارسال نمایید.
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز
کمک مالی خود استفاده نمایید.

کاتادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس جدید پستی:

50 Weybright crt.suit # 46

Toronto on M1s_5A8

CANADA

Tel : (905) 237-6661

گزارش مالی

مخارج این ماه 1480\$ (خرج چاپ) که با توجه به 2595\$ کمک مالی ، 1115\$ اضافی داشته ایم که با محاسبه 3325\$ کسری از ماه قبل کل بدهی ما بالغ بر 2210\$ می شود. که امید است با همت عالی خوانندگان رفع گردد.

اعتصاب غذای پناهندگان ایرانی

در ترکیه

وارد دومین روز خود شد

۱۳۹۱/۵/۲۵



بامدادخبر – چهار پناهنده ایرانی که از روز گذشته (سه‌شنبه ۲۴ مرداد) به دلیل عدم رسیدگی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در ترکیه به وضعیت‌شان دست به اعتصاب غذای خشک زدند، امروز دومین روز اعتصاب خود را ادامه دادند.

شاجان عبدالله‌زاده فرد، بهزاد میرخان‌پور، کامران عبدالله‌زاده فرد و فاخر عبدالله‌زاده فرد چهار ایرانی هستند که از روز گذشته اعلام کرده‌اند، که «به دلیل سیاست‌های غلط کمیساریای عالی پناهجویان سازمان ملل، در مقابل دفتر این سازمان در آنکارا دست به اعتصاب غذا زده‌اند.»

فاخر عبدالله‌زاده فرد، از سال ۲۰۱۰، شاجان عبدالله‌زاده فرد از سال ۲۰۰۹، کامران عبدالله‌زاده فرد از سال ۲۰۰۶ و بهزاد میرخان‌پور از سال ۲۰۰۳ در انتظار پاسخ کمیساریای عالی پناهجویان سازمان ملل جهت انتقال به کشور امن هستند ولی بنا بر آنچه در بیانیه اعتصاب خود آورده‌اند، تاکنون و با وجود پیگیری‌های فراوان، راه به جایی نبرده‌اند.

بر اساس آخرین اخبار رسیده به بامدادخبر، شاجان عبدالله‌زاده فرد که از بیماری قلبی رنج می‌برد، از زمان شروع اعتصاب غذا، قرص‌های خود را قطع کرده است و وضعیت جسمی مناسبی ندارد.

بهزاد میرخان‌پور نیز به دلیل زخم معده با مشکلات شدیدی در روز دوم اعتصاب غذا مواجه شده است.

در پی وخامت اوضاع این افراد، آمبولانسی به محل اعزام شده که بنا بر گفته شاهدان عینی، پلیس مانع از دسترسی آن به اعتصاب‌کنندگان شده است.

فشار نیروهای امنیتی برای انحلال سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

ندای سبز: 12 مرداد



فدراسیون جهانی کارگران صنایع کشاورزی، خدماتی و غذایی با انتشار بیانیه‌ای از فشار نیروهای امنیتی بر اعضای هیات مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه برای انحلال این تشکل کارگری خبر داده است.

بر اساس این بیانیه اعضای هیات مدیره این سندیکای کارگری که بیش از یک هزار عضو دارد در دو ماه اخیر از سوی ماموران امنیتی احضار شده و به آنان گفته شده است با امضای نامه‌ای، انحلال این تشکل غیر دولتی را اعلام کنند تا بازگشت به کار آنان در شرکت نیشکر هفت تپه امکان پذیر شود.

یتر رازمن، مسئول بخش ارتباطات فدراسیون جهانی کارگران صنایع کشاورزی، خدماتی و غذایی، با اشاره به این که فشار بر تشکل‌های کارگری در ایران موضوع جدیدی نیست، به رادیو فردا می‌گوید:

این موج جدیدی است که علیه این تشکل‌ها آغاز شده است. ما همراه با اتحادیه‌های دیگر کارگری در جهان مانند فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل و کنفدراسیون بین المللی اتحادیه‌های کارگری از تمام توان خود برای فشار وارد آوردن بر مقام‌های ایرانی استفاده خواهیم کرد تا از تلاش برای انحلال تشکل‌های کارگری دست بردارند.

فدراسیون جهانی کارگران صنایع کشاورزی، خدماتی و غذایی در این ارتباط خواستار توقف آنچه «هرگونه اذیت و آزار، زندانی کردن فعالان کارگری در هفت تپه» نامید و همچنین بازگشت به کار اعضای سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه شده است.

سندیکای کارگری شرکت نیشکر هفت تپه در آبان سال ۸۷ فعالیت خود را که در سالیان نخست پس از انقلاب بهمن ۵۷ متوقف شده بود از سر گرفت. اما به گفته اتحادیه‌های بین المللی کارگری و سازمان‌های جهانی حقوق بشری، اعضای هیات مدیره این سندیکا از همان ماه‌های نخست تحت فشارهای امنیتی و قضایی قرار گرفتند و حتی بازداشت و زندانی و حتی تعدادی از آنها اخراج شدند.

در این میان، بر اساس گزارش‌های غیر رسمی، برخی دیگر از تشکل‌های کارگری و مدنی نیز در ماه‌های اخیر تحت فشارهای مشابهی قرار داشته‌اند تا خود را منحل کنند. *



برای کشف

اقتیانوسهای جدید

باید جرأت

ترک ساحل را داشت

این دنیا دنیای تغییر است

نه تقدیر

ژان پل سارتر

پوزش

در نوشته " کدام باید پالوده از آلوده گردند؟ زبان یا بشریت؟" در روشنگر شماره 61 ملیت اندرس برویک تروریست نروژی به اشتباه بلژیکی ذکر شده بود که باین ترتیب ضمن پوزش اصلاح می گردد.

« سپامک ستوده »

«رابین هودهای» اسپانیا از سوپر مارکتها می دزدند



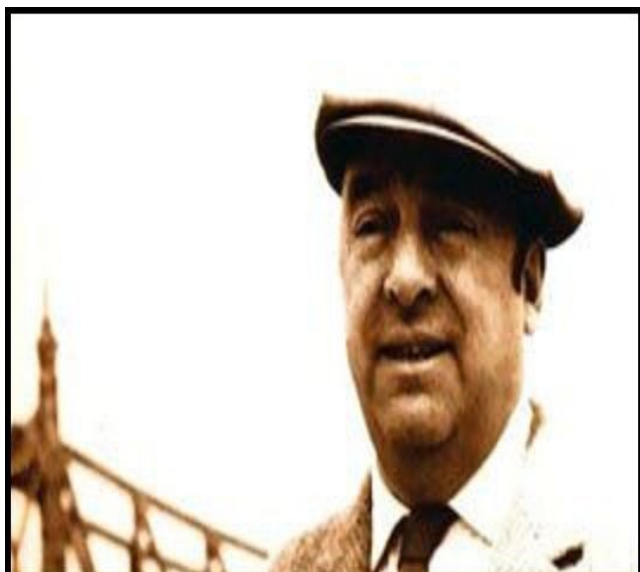
دادگاه اسپانیا دو شهروند و فعال این کشور را که به اتهام غارت مواد غذایی دو سوپرمارکت دستگیر شده بودند آزاد کرد اما پلیس به دنبال دستگیری دیگر همراهان آنهاست. «فرانسیسکو مولرو» و یکی از همفکران او که آزاد شدند حق ندارند وارد محدوده ۳۰۰ متری سوپرمارکتها بشوند. او می‌گوید: «برداشتن و رساندن غذا به خانواده‌هایی که روزهای سختی را می‌گذرانند! اگر این را دزدی می‌نامید، پس من گناهکارم.»

همزمان «خوان مانوئل سانچز گوردیو»، نماینده چپ‌گرای پارلمان محلی آندولس که با فعالان همراه است می‌گوید: «اگر به خاطر اینکه پرده از چهره بحران بر می‌دارم زندانی شوم باعث افتخار من خواهد بود.»

صدها نفری که روز سه شنبه مواد غذایی دو سوپرمارکت در شهرهای «آرکوس د لا فرانتر» و «اٹیخا» در جنوب اسپانیا را به شیوه «رابین هود» دزدیدند و زمینی دولتی را نیز تصاحب کرده‌اند می‌گویند هدفشان کمک به نیازمندان و افراد کم درآمد در روزهای سخت اقتصادی است.

اطلاعات بیشتر بحران اقتصادی، کمک غذایی، حزب چپ، فقر، اسپانیا

8 اگوست



اگر تمام گلها را هم از شاخه بچینید،
نمی‌توانید جلوی آمدن بهار را بگیرید.
"پابلو نرودا"

سیاست های اقتصادی جدید و زنانه شدن فقر در کانادا

ماریکا موریس
برگردان: بابک پاکزاد



اعتراض به توقف خدمات اجتماعی در کانادا

میانگین درآمد سالانه زنان بومی ۱۳ هزار و سیصد دلار است که می‌توان آن را با میانگین درآمد مردان بومی معادل ۱۸ هزار و دویست دلار و همچنین میانگین درآمد زنان غیربومی معادل ۱۹ هزار و سیصد و پنجاه دلار مورد مقایسه قرار داد. زنان و مردان بومی بصورت مشابهی در دام مشاغل با دستمزد پایین گرفتار آمده‌اند و به دلیل قوانین مربوط به بومیان در ارتباط با مسکن و دسترسی به خدمات احساس عدم امنیت می‌کنند. ۳۷ درصد زنان رنگین پوست از درآمد پایینی برخوردارند، میانگین درآمد سالانه یک زن رنگین پوست در کانادا ۱۶ هزار و ششصد و بیست و یک دلار است که تقریباً ۳ هزار دلار کمتر از میانگین درآمد سالانه زنان سفید و تقریباً ۷ هزار دلار کمتر از درآمد مردان رنگین پوست است. زنان رنگین پوست همچنین حضور چشمگیری در کارهای موقت و نیمه وقت دارند و اغلب ناگزیرند در شرایط غیراستاندارد کار و زندگی کنند.

تحصیلات، شکاف درآمدی میان زنان مهاجر و زنان کانادایی را پر نمی‌کند. زنان مهاجر تازه وارد که میانگین سنی آنها ۲۵ تا ۴۴ سال است و از تحصیلات دانشگاهی نیز برخوردارند به ازای کار تمام وقت در طول سال ۱۴ هزار دلار دریافت می‌کنند که از دریافتی زنان متولد کانادا کمتر است.

این امر را بعضاً می‌توان به نژادپرستی آشکار یا نژادپرستی ساختاری نسبت داد که تجربه و اعتبار خارجیان را به رسمیت نمی‌شناسد. در کانادا یافتن شغل بمعنای خروج از فقر نیست، بیشتر افراد فقیر بصورت تمام وقت یا نیمه وقت مشغول کارند. مشکل زنان دستمزدهای بسیار پایین است.

زنان و جوانان ۸۳ درصد کارگران با حداقل دستمزد کانادا را تشکیل می‌دهند. به این طریق با اتخاذ سیاست های اقتصادی جدید مبنی بر قطع خدمات اجتماعی و اختلاف درآمدی ناشی از تبعیض جنسی و نژادی به نظر میرسد که در این کشور فقر روز به روز چهره زنانه تری به خود خواهد گرفت.

زنان به دلایل متعددی با معضل فقر دست و پنجه نرم می‌کنند. عوامل گوناگونی در کارند تا زنان را در مواجهه با معضل فوق آسیب پذیرتر کرده و امکان خروج از چنین موقعیتی را از آنها سلب کند.

طی دهه گذشته، کانادا در مسیر الگویی متفاوت از اقتصاد گام برداشته و به شکل قابل توجهی پرداخت های مربوط به خدمات اجتماعی را متوقف کرده است. به رغم درآمد هنگفت و پیش بینی نشده در بودجه این کشور طی هفت سال گذشته، این پول هرگز به بخش خدمات اجتماعی سرریز نشده و این امر وضعیت اقشار ضعیف و آسیب پذیر را وخیم تر کرده است. با اینکه کانادا توافقنامه های بین المللی چون معاهده حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان را به امضا رسانده اما هنوز تضمین کافی برای حمایت از حقوق زنان در کشور وجود ندارد. زنان بسته به سن، نژاد، قومیت، پیشینه زبانی، توانایی، جهت گیری جنسیتی در جامعه و موقعیت شهروندی به طرق و شیوه های گوناگون از فقر متاثر می‌شوند.

در زمینه فقر زنان، آمارها شواهد مهمی را فراهم میکنند اما باید توجه داشت که تجربه فقر بسیار پیچیده تر از تصویری از اعداد و ارقام است.

یک نوزاد فقط به خاطر آنکه بصورت اتفاقی زن (مونث) به دنیا آمده است از احتمال اینکه در بزرگسالی در فقر به سر برد بیشتر نصیب میبرد در کانادا، زنان بخش اعظم فقرا را تشکیل میدهند. از هر هفت زن کانادایی یک زن در فقر زندگی میکند که این به معنای آن است که هم اکنون ۲ میلیون و چهارصد هزار زن کانادایی با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند.

۵/۶ درصد از زنان سرپرست خانواده همراه با خانواده شان فقیر محسوب میشوند. ۴۱/۵ درصد از زنان مجرد، بیوه یا مطلقه بالای ۶۵ سال در فقر به سر می‌برند. با اینکه میزان فقر برای تمام افراد بزرگسال (چه زن، چه مرد) بطورکلی افزایش یافته اما هنوز فاصله قابل توجهی در این زمینه میان زنان و مردان موجود است.

میزان فقر زنان بزرگسال ۱۹/۳ درصد است در حالیکه همین معیار برای مردان بزرگسال ۹/۵ در صد برآورد شده است. هم اکنون ۳۵ درصد زنان زیر ۶۵ سالی که خود مسئولیت خویش را برعهده دارند در فقر به سر می‌برند.

در کانادا تعداد معلولان زن بیش از معلولان مرد است. بخش اعظم زنان معلول به جای موسسات مربوطه در خانه روز را شب می‌کنند و هیچ درآمدی ندارند اما درگروهی که درآمد کسب میکنند آنانی که بین ۳۵ تا ۵۴ سال سن دارند بالاترین درآمد را به خود اختصاص داده‌اند و بطور متوسط ۱۷ هزار دلار دریافت می‌کنند که معادل ۵۵ درصد دریافتی مردان معلول در همان رده سنی است. زنان معلول زیر ۳۵ سال میانگین درآمدی معادل ۱۳ هزار دلار و زنان معلول بالای ۵۵ سال از میانگین درآمدی معادل ۱۴ هزار دلار برخوردارند.

دمکراسی اروپایی و حمایت از باندهای فاشیستی!

نویسنده: بهرام قدیمی

سه شنبه ، ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲

و مهاجران، و نیز چپ ها و همجنس گرایان، دیگر به عملی روزمره تبدیل شده است. «نیروهای آزاد شوالم اِدر» که با فراخوان مستقلى در این تجمع شرکت داشتند از سال ها پیش با حملات شان معروف همگان اند. بیش از ۱۸۰ نفر که پس از وحدت مجدد آلمان به دست نازی ها به قتل رسیده اند، خود گویا ست.

دولت نمی خواهد از دلایل نژادپرستانه و فاشیستی این حملات سخن بگوید. ادارات تحقیقات دولتی نمی پذیرند که فاشیستها دارای ساختارهای تشکیلاتی، انگیزه سیاسی و پیوندهای عملی هستند. آتش زدن خانه ها در "فولکنینگ زارلند" از این قبیل بود. آنجا بین سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ جمعاً یازده مورد خانه هایی که ساکنین آن مهاجرین بودند آتش زده شد. مقامات، با وجود شواهد روشن، انگیزه دست راستی های افراطی را انکار می کنند.

در ایالت هسن هم دولت از ساختارهای موجود نازی ها حمایت می کند. مثلاً یورش نازی ها به یک کمپ ضد فاشیستی جوانان در بخشداری شوالم اِدر ، که در آن یک دختر سیزده ساله تا سرحد مرگ زخمی شده بود، تنها یک نفر را مقصر شمردند. با وجود یافتن جزوات مربوط به ساخت بمب، اعلامیه های سیاسی، و اسلحه [در تفتیش منازل حمله کنندگان]، دولت نپذیرفت که حمله کنندگان انگیزه سیاسی داشته اند. به رغم آنکه سال ها پلیس سیاسی آن ها را تحت نظر داشت، ادعا می شد که هیچ نشانی از ساختار تشکیلاتی وجود ندارد. هنوز مانند سابق «نیروهای آزاد شوالم اِدر» فعال اند و به موجودیت شوم خود در شمال هسن ادامه می دهند. دیگر همگان می دانند که آنها رابطه مستقیمی با «هایمات بوند» تورینگن و ان اس او [اتحادیه ناسیونال سوسیالیست ها] دارند. حمایت عملی ادارات پلیس، کماندوهای جلا د "ان - اس - او"، ترور قهوه ای را به سطح گسترده ای تشدید کرده اند.

برای شهر گیسن هم، سال گذشته فاشیست ها مشکلی نبودند. برعکس، مشکل تظاهرکنندگانی بودند که علیه فاشیست ها به خیابان آمده بودند و بهیچ عنوان نمیبایستی برای این همایش "درست و حسابی" مزاحمتی ایجاد شود. با وجود اجازه رسمی برگزاری آکسیون [علیه فاشیست ها]، به سادگی حق آزادی بیان برای ضد فاشیست ها لغو شد. البته ما با این امر آشنایی داریم، زیرا در سراسر کشور با وجود مقاومت مردمی، راه پیمایی نازی ها به همین شکل انجام می شود. این امر هرچه بیشتر به نمایش قدرت دولت علیه چپ ها دارد بدل می شود.

خود همین دادگاه علیه من نیز، یکی از انواع نمایش قدرت است. با یک کیفرخواست و مهلت یازده روزه، قرار شده من در یک روند سریع محکوم شوم. کسی به افکار عمومی یا حتی یک مهلت کافی برای تهیه دفاعیه مناسب احترام نمی گذارد. من باید به نمایندگی بقیه، روی حق دمکراتیک خودم پافشاری کنم حتی اگر جریمه شوم. هرکس در این کشور آشکارا علیه فاشیست ها، تشکیلات شان و یاری دهندگان شان قد علم کند، باید منتظر چنین سرکوب هایی باشد.

روز ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۱، ما با شعار «پای نازی ها از گیسن کوتاه» به گیسن آمدیم تا راه فاشیست ها را سد کنیم. طبیعی ست این شعار که گیسن عاری از نازی هاست واقعیت ندارد. این شعار، یک شعار سیاسی ست. اما ما هیچ جایی برای نازی ها و تبلیغات و ترورشان باقی نخواهیم گذاشت. این یک فراخوان به همگان است که در مقابل تنفرپررانی قهوه ای ها (فاشیست ها) مقاومت کرده علیه آن ها فعال شوند. همان گونه که در شهر درسدن نشان داده شد. فقط با وحدت نیروها می توانیم نازی ها را عقب برانیم. [با وجود -



در اوائل ژوئیه ۲۰۱۲ کای اشپرنگر را به جریمه ای برابر سه ماه حقوق محکوم کردند و او علیه آن اعتراض کرد. دو روز بعد موعد دادگاه برای ۱۱ روز پس از آن، تعیین شد. چنین سرعتی در کار فقط به این منظور می تواند باشد، که متهم یا وکیل وی، فرصت کافی برای آماده کردن دفاع حقوقی نداشته باشند.

آگاهی از مبارزات افرادی که در شرایط کنونی به مبارزه علیه نظم موجود، نظامیگری، سرمایه داری و فاشیسم ادامه می دهند، و نیز دفاع از آنان وظیفه ای ست عاجل. ترجمه دفاعیه کای اشپرنگر نیز در همین راستا ست.

دفاعیه کای اشپرنگر

این دادگاه برگزار می شود چون دقیقاً یک سال پیش در همین شهر گیسن، یک راهپیمایی از سوی حزب ناسیونالیست آلمان، جوانان ملی و به اصطلاح «نیروهای آزاد ملی» با شعار «به سوی تغییر فوری سیستم» انجام شد. مقامات شهر با کمک تعداد کثیری پلیس، امکان عملی شدن این تظاهرات را به وجود آوردند! یک بار دیگر، مانند دفعات بسیار در سال های گذشته، نازی های کهنه و نو، در واحدهای آشنا شعارهای ایدئولوژیک نژادپرستانه و شوینیستی خود را حول ملت و نژاد برتر به نمایش گذاشتند. یک بار دیگر زیر پوشش «آزادی بیان» با بسیج نظامی ۵۰۰۰ پلیس، یک محله به منطقه ای ممنوعه بدل شد که ضد فاشیست ها و دگراندیشان حق ورود به آن را نداشتند و در آن تحت تعقیب قرار گرفتند و شکار شدند. در این نمایش قدرت به روشنی نشان داده شد که اینجا کسی از ضد فاشیست ها استقبال نمیکند. در همان زمان که نازی ها، لبخند وقیح بر لب، توانستند تحت حفاظت پلیس در مقابل ما راه پیمایی کنند، پلیس با باتوم و گاز اشک آور در راه آهن جلوی ما را گرفت و نگذاشت به محل اجتماع مان برسیم. راه ورود به غرب شهر به روی ما بسته بود.

کمپ اول پناهجویان ایالت هسن [این جا اولین مرکزی ست که پناهندگان موقتاً باید بمانند تا بعد به نقاط دیگری منتقل شوند] در نزدیکی ایستگاه راه آهن واقع شده است. در این مکان آکسیونی با اجازه شهرداری برگزار می شد که ما می خواستیم از آن حمایت کنیم. این امر به خصوص انزجار برانگیز است که محل تجمع نازی ها در نزدیکی همین کمپ بود. تهدید از جانب این تجمع علیه ساکنین کمپ امری واقعی ست. نازی های سازمان یافته برای این روز علناً به شکار انسان ها فراخوان داده بودند! چنین شکار تنفر آمیزی توسط نازی ها در اقصى نقاط آلمان، به خصوص علیه رنگین پوستان —

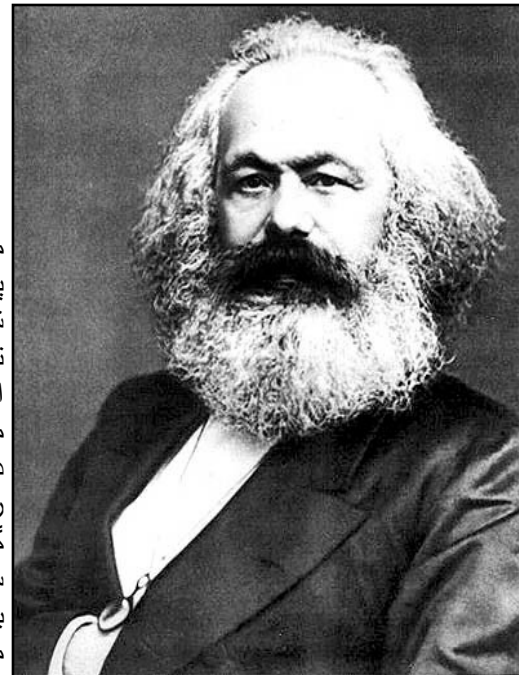
روز ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۲، یک دادگاه در شهر گیسن علیه یک مبارز آنتی فاشیست آلمانی تشکیل شد. دادگاه هایی از این دست، دیگر دارد در آلمان به امری روزمره بدل می شود. این بار قربانی عدالت آلمانی، کای اشپرنگر فعال «گروه کاری برای تشکیل ردیف سوم» بود. خود این جمع در فرانکفورت در تاریخ هفتم ژوئیه ۲۰۰۷ نخستین فعالیت خود را در اشغال راه آهن رودلهايم و جلوگیری از ورود فاشیست ها به فرانکفورت (که برای تظاهرات به این شهر می آمدند)، آغاز کرد. این جمع به یکی از تشکل های جدی ضد نظامی گری در این شهر تبدیل شده است. از فعالیت های دیگر این گروه می توان شرکت در سازماندهی «نو تروئیکا» (علیه مثلث اتحادیه اروپا - بانک مرکزی اروپا - صندوق بین المللی پول) و سازماندهی «بلاکوپای» در ماه آوریل ۲۰۱۲ را نام برد. 1

حزب ناسیونالیست آلمان، ان - پ - د، با خواست «تغییر فوری سیستم»، نیروهای راست را به یک تظاهرات علیه سیاست های اقتصادی اتحادیه اروپا و در دفاع از سرمایه ملی آلمانی، در ۱۶ ژوئیه سال ۲۰۱۱ در شهر گیسن فرا خواند. گروه های چماقدار و سرکوبگر نازی از این فراخوان حمایت کردند. اگر وضع نیروهای فاشیستی در گذشته به این ترتیب بود که احزاب رسمی آن ها، مانند حزب ناسیونالیست، ظاهراً شامل افراد کروات و با سر و وضعی «مرتب» می شد، و چماقداران با لباس نیمه نظامی و پوتین های سربازی شان در گروه های فشار گرد هم می آمدند، در حال حاضر دیگر چنین تقسیم بندی ای وجود ندارد و این جریانات دیگر دلیلی برای سرپوش گذاشتن روی ارتباط عمیق خود نمی بینند. با این حال گروه های ضربت و ترور نازی ها ساختارهای مخفی خود را دارند. برای مثال «نیروهای آزاد شوالم اِدر» که شامل حدود سی نفر نازی بخشداری شوالم ادر در ایالت هسن است، به شیوه ای مستقل سازماندهی شده و تنها از طریق اشکال مخفی با جریانات مشابه دیگر در ارتباط است. یک بار که پس از یک درگیری، پلیس منازل برخی اعضای این گروه را تفتیش می کرده، درکنار اسلحه گرم، دستورالعمل ساختن بمب و غیره را نیز می یابد. این گروه ها هر از گاهی به فعالین تشکلهای چپ یورش می برند و معمولاً از هر نوع مجازاتی معاف اند. با اینکه گهگاه در درگیریهای بین احزاب سیاسی رسمی در آلمان خبر نفوذ پلیس سیاسی در این جریانات به بیرون درز می کند، با این حال هر گاه یک ترور یا حمله توسط این گروه ها علنی می شود، تقریباً همیشه دولت مدعی ست که «عملی فردی بوده و انگیزه سیاسی ای در کار نیست».

احزاب رسمی، به خصوص سوسیال دمکرات، سبزها و دمکرات مسیحی نسبت به فراخوان حزب ناسیونالیست آلمان، سیاست سکوت را پیشه کردند، ولی نیروهای ضد فاشیست فوراً عکس العمل نشان داده، فراخوانی را تحت عنوان «پای نازی ها از گیسن کوتاه!» منتشر کردند. در روز تظاهرات، نیروهای پلیس گیسن را به منطقه نظامی تبدیل کردند و با بسیج هنگفت کنترل شهر را به دست گرفتند. جالب اینجا ست که گزارش های مختلف تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات فاشیستی را فقط بین ۶۵ تا ۱۲۸ نفر تخمین زده اند. در حالی که تعداد شرکت کنندگان ضد فاشیست بین ۲۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر بر آورد شده است. با وجود اشغال راه آهن شهر توسط پلیس و ندادن اجازه خروج از راه آهن به افرادی که توسط قطار از شهرهای دیگر، از جمله فرانکفورت به گیسن آمده بودند، در تمام روز درگیری بین نیروهای ضد فاشیست و پلیس جریان داشت. پلیس و شهرداری گیسن، بعد از این تظاهرات با مشکل توجیه هزینه هنگفت این تظاهرات رو به رو شدند. به همین دلیل در جستجوی تبلیغ علیه نیروهای ضد فاشیستی برآمدند که گویا «نمی خواستند اجازه بدهند حق آزادی بیان رعایت شود». در همین رابطه است که دادگاه محاکمه کای اشپرنگر، مبارز ضد فاشیست، اهمیت می یابد.

چرا "مارکس" بازخوانی می شود؟

ترجمه: نسترن احمدی



مطلبی که پیش روی شماست ترجمه‌ای است از دو مطلب که در روزنامه گاردین و سایت بی‌بی‌سی منتشر شده است. آنچه

می‌خوانید در مورد اقبال مردم اروپا و خاصه آلمان است نسبت به کتب مارکس. البته با این توضیح که منظور از اقبال عمومی، افزایش فروش از 200 جلد به هزار و پانصد جلد است.

پس از سقوط دژ بزرگ اقتصاد سوسیالیستی، یعنی اتحاد شوروی، تقریباً باوری عمومی شده بود که استقرار و تثبیت سرمایه‌داری لیبرال، یک واقعیت عینی است. سرمایه‌داری جهانی بحران‌های متمادی گوناگونی را از سر گذرانده بود. اما اینک شش سال پس از آخرین بحران اقتصادی در سال 2001، جهان سرمایه‌داری به معنای وسیع‌تر وارد یک بحران اقتصادی شده که با سرعت بی‌سابقه و چشمگیری، هویت جهانی یافته است.

بیش از یک قرن پس از مرگ مارکس و قریب به دو دهه پس از سقوط اتحاد شوروی، بار دیگر بسیاری پرسش‌ها به مارکس باز می‌گردد. بحران مالی که جهان را بلعیده تأثیرات منفی و گهگاه جبران‌ناپذیری بر زندگی و حتی اندیشه مردم در سراسر جهان داشته است. هم‌زمان با تشدید بحران اقتصادی در سراسر جهان به ویژه اروپا، کتابخوان‌های آلمانی به کتاب‌های کارل مارکس روی آورده‌اند.

به نظر ناشران و کتابفروشان آلمانی، کارل مارکس بار دیگر بازگشته است. آثار مارکس این روزها به سرعت و در ابعاد بی‌سابقه‌ای به فروش می‌رسد. دلیل اصلی علاقه به آثار کارل مارکس، بحران اقتصادی اخیر در جهان و آلمان اعلام شده است.

کارل دیتز ناشر آلمانی اعلام کرده کتاب‌های مارکس که در سال شاید حتی 200 کپی هم فروش نداشت، در سال جاری هزار و پانصد جلد فروش داشته است. یورن شوترومپف مدیر بنگاه انتشاراتی «کارل – دیتز»، ناشر آثار کارل مارکس در برلین، می‌گوید: «مارکس دوباره بازگشته است و ما شاهد علاقه بی‌سابقه‌ای به آثار او هستیم و انتظار می‌رود که فروش کتاب‌های او در ماه‌های آینده رو به افزایش باشد.»

به گفته ناشران، پرفروش‌ترین اثر کارل مارکس، جلد اول کتاب او به نام «سرمایه» است. این کتاب که در سال 1867 نوشته شده در سال‌های پیش به سختی میزان فروشی دو رقمی را تجربه می‌کرد، اما حالا با پیش آمدن این بحران اقتصادی روزهای خوشی را سر می‌کند.

به گفته یورن شوترومپف، بخش اعظم خریداران آثار مارکس، نسل جوان دانش‌پژوهان و پژوهشگران هستند که اخیراً دریافته‌اند وعده‌های ننولیرالیسم (لیبرالیسم نو) برای به ارمغان آوردن خوشبختی برای بشریت، حقیقت ندارد. فلسفه اقتصادی مارکس، به ویژه نسخه لنینیستی روسی آن، با سقوط اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه 1980 محبوبیت خود را از دست داد به باور شوترومپف، مارکس در آستانه این بحران دوباره در اندیشه‌های مردم جا پیدا کرده است. او می‌گوید: «بحران‌های مالی برای مارکس خوش‌قدم بودند.» شوترومپف می‌گوید خریداران این کتاب را بیشتر جوانان تشکیل می‌دهند و

این امر خود حاکی از آن است که نسل جوان آلمان از مسیری که پدران و مادرانشان در این کشور پیش گرفتند ناراضی‌اند. اقتصاد و سیر نزولی آن پرسش‌های بسیار زیادی را در ذهن نسل جوان و تحصیل‌کرده ایجاد کرده که کسی پاسخی برایشان ندارد. اینک آنان نیز پاسخ پرسش‌هایشان را در کتاب‌های مارکس جست‌وجو می‌کنند. آیا این همان مرحله زوال سرمایه‌داری نیست که او پیش‌بینی کرده است؟ این سوالی است که در رسانه‌های شرق و غرب عالم طنین افکنده و ذهن عوام را نیز به خود مشغول ساخته است.

این ناشر آلمانی می‌گوید: «با این حال من شک دارم که خریداران این کتاب آن را تا پایان بخوانند. خواندن این کتاب طاقت‌فرسا است و احتیاج به تمرکز بسیار دارد.»

کتابفروشی‌ها در سراسر آلمان، افزایش فروش آثار کارل مارکس را تأیید می‌کنند و می‌گویند فروش کتاب‌های وی حداقل سه برابر شده است. این افزایش ناگهانی در فروش کتاب‌های مارکس تنها سود مالی را در پی ندارد. این پیشامد برای تئوری‌پردازان و فیلسوف‌های مارکسیست این زمینه را فراهم آورده که در مهلت پیش‌آمده حرف‌های خود را دوباره بزنند.

برای مثال اریک هوبسباون، مورخ و تاریخدان، در برنامه زنده رادیو بی‌بی‌سی میدان را خالی دید و نظرات خود را که پیش از این کمتر خریدار داشت بیان کرد. به نظر او جهانی‌سازی که به دنبال کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری پدید آمده نه تنها میراث و سنت‌ها را از میان می‌برد بلکه ثبات جهانی را نیز تهدید می‌کند. او می‌گوید: جهانی‌سازی به دنبال یک سری بحران‌ها پدید می‌آید و به نظر من تا پایان این عصر ما مژه آن را به خوبی چشیده‌ایم.

محبوبیت آثار نوشتاری معمولاً متناسب با زمانه دستخوش تغییر می‌شود و شاید این نکته مثبتی باشد که می‌بینیم همیشه موفقیت و فروش آثار مکتوب محصول تبلیغات و روش‌های بازاریابی حیل‌گرانه نیست. مسلماً اگر کارل مارکس زنده بود، از موفقیت آثار خود تحت تأثیر گسترش یک بحران اقتصادی در نظام سرمایه‌داری بسیار خشنود می‌شد.

در ماه‌های اخیر، تعداد بیشتری از شخصیت‌های آلمانی، خود را علاقه‌مند یا پیرو دیدگاه‌های کارل مارکس معرفی می‌کنند؛ حداقل آن بخش از دیدگاه‌های این فیلسوف قرن نوزدهم که معتقد بود سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم افراطی به خاطر طمع شدید و ذاتی‌اش، سرانجام، خود را نابود خواهد کرد.

چندی پیش اسکار لافونتن از سیاستمداران چپ‌گرا و رهبر حزب چپ آلمان اعلام کرد بخشی از فرضیه‌های کارل مارکس را در برنامه‌های این حزب خواهد گنجاند و بر این مبنا طرفدار ملی کردن بخش‌های مالی و انرژی در آلمان است. به دنبال این اظهار نظر مطبوعات عامه‌پسند و حامی جناح راست آلمان از جمله بیلد به او حمله کردند. این مطبوعات نوشتند که لافونتن عقل خود را از دست داده و یک چپ‌گرای دیوانه است. اما حتی به تازگی، پیپر اشتاینبروک، وزیر اقتصاد آلمان که بدون تردید تحت تأثیر بحران اقتصادی اخیر خواب و خوراک ندارد، اعلام کرد که طرفدار برخی از دیدگاه‌های کارل مارکس است. او در مصاحبه‌ای با مجله آلمانی اشپیگل گفت: «به‌طور کلی، باید اذعان کرد بخش‌های معینی از فرضیه‌های کارل مارکس چندان هم بد نیستند.» و بالاخره برای کتابخوان‌هایی که هنوز به مرحله علاقه‌مندی به فرضیه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی کارل مارکس نرسیده‌اند، مکاتبات وی به دوست و همفکرش؛ فردریش انگلس، هم‌زمان با یکی از بحران‌های اقتصادی قرن نوزدهم آمریکا می‌تواند کتابی سرگرم‌کننده و جالب باشد.

مارکس در یکی از این نامه‌ها در سال 1857 میلادی، در کمال اعتماد به نفس، سقوط کامل بازار مالی آمریکا – وال استریت – را پیش‌بینی کرد و خطاب به انگلس نوشت: «بحران و سقوط مالی در آمریکا، مایه بسی مسرت است. این بحران به این زودی‌ها به پایان نخواهد رسید.»

کارل هاینریش مارکس (1818-1883) متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخدان و اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. او به همراه فردریش انگلس، مانیفست کمونیست، مشهورترین رساله تاریخ جنبش‌های سوسیالیستی را تألیف کرد.

«سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش به همراه سایر تألیفات مارکس و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. «تاریخ همه جوامع تاکنون، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است.» از جمله مشهورترین جملات مارکس درباره تاریخ است که در خط اول مانیفست کمونیست خلاصه شده است. او مبارزه عملی سیاسی و فلسفی را به همراه رفیقش، فردریش انگلس، آغاز کرد و با او بود که یک سال پیش از انقلاب 1848 بیانیه کمونیست را به رشته تحریر درآورد. مارکس در این سالها با محیط دانشگاهی وایده‌آلیسم آلمانی و هگلی‌های جوان قطع رابطه کرد و به مسائل جنبش کارگری اروپا پرداخت و از ابتدا در بین‌الملل اول که در 1864 تأسیس شد، نقش بازی کرد و نهایتاً دبیر این انجمن شد. او اولین جلد کتاب مشهورش را، سرمایه، در 1867 منتشر کرد. این کتاب حاوی نظریات او در نقد اقتصاد سیاسی است. کتاب سرمایه پس از 18 سال کار و کوشش مارکس که همراه با گرسنگی و محرومیت بود در اواخر سال 1866 پایان یافت. متن آن آلمانی بود تا اینکه در سال 1872 به زبان روسی و در سال 1897 به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ و منتشر شد.

نظریه مارکس بر آن بود که تولد يك شیوه تولید کاپیتالیستی اقتصاد بین‌المللی جهانی‌شده در پیش است. او پیش‌بینی می‌کرد که این روند نه تنها رشد و رفاهی که نظریه پردازان لیبرال و سیاستمداران به آن افتخار می‌کنند به همراه نخواهد آورد بلکه همچنین جنگ‌های عظیم و بحران‌های اقتصادی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی گسترده با خود خواهد داشت. در جهان سرمایه‌داری بی‌شك علاقه عمومی به مارکس دوباره زنده شده است. حتی اگر احتمالاً این علاقه هنوز در میان کشورهای جدید عضو اتحادیه اروپا یعنی کشورهای اروپای شرقی دیده نشود. این دوباره زنده شدن به احتمال قوی با این واقعیت شدت گرفت که صد و پنجاهمین سالگرد علنی شدن مانیفست حزب کمونیست در سال 1998 با يك بحران غمناک اقتصادی خاص درمیان يك دوره بسیار سریع جهانی‌سازی بازارهای آزاد همراه بود.

مارکس طبیعت اقتصاد اوایل قرن بیست‌ویکم را 150 سال قبل بر بستر بررسی‌هایش درباره جامعه بورژوازی پیش‌بینی کرده بود. این اصلاً غیرمنتظره نیست که سرمایه‌داران هوشیار به خصوص در بخش مالی جهانی‌شده از آنجا که ضرورتاً به طبیعت و بی‌ثباتی‌های اقتصاد سرمایه‌داری که در آن کار می‌کنند آگاه‌تر از دیگرانند، تحت‌تأثیر مارکس قرار گرفته باشند.

مارکس تنها میان سرمایه‌داران محبوب نبود. در یک نظرخواهی از شنوندگان رادیو بی‌بی‌سی انگلستان در سال ۲۰۰۵، کارل مارکس به عنوان بزرگترین متفکر هزاره دوم انتخاب شد بیشتر در آغاز هزاره جدید کاری مشابه توسط وبسایت انگلیسی‌زبان بی‌بی‌سی انجام گرفته بود که ۲ میلیون نفر از مردم کشورهای گوناگون از سرتاسر جهان در این نظرخواهی شرکت کردند. از نظر شرکت‌کنندگان از میان اندیشمندان هزاره، کارل مارکس مقام نخست را یافت و آلبرت اینشتین و آیزاک نیوتون با فاصله‌ای بسیار از او به عنوان نفر دوم و سوم انتخاب شدند. در خبری دیگر در همین ارتباط، روزنامه دی ولت، از ساخت فیلمی بر اساس سرمایه، اثر اصلی کارل مارکس، خبر می‌دهد. بر اساس این گزارش، الکساندر کلوگه، حقوقدان، فیلمساز و نویسنده آلمانی، در نظر دارد این طرح را عملی کند.

دی ولت نوشت: «به سختی می‌توان تصور کرد که بتوان از کتاب سرمایه فیلمی ساخت، اما اکنون الکساندر کلوگه با در دست گرفتن چنین طرحی، کاری را در پیش گرفته است که هشتاد سال پیش فیلمساز بزرگ روس؛ سرگئی آیزنشتاین، فکر آن را هم نمی‌کرد.

منبع: روزنامه گاردین - دنیای اقتصاد



صدای پای فاشیسم در اسکاندیناوی و نروژ

پیمان پیران



خلاصه به پندار نژاد پرستانه عده ای شرور می داند و نه از نوع فانتزی گونه و جلوه های ویژه سینمایی، چنان که عده ای خون آشام از دنیایی دیگر سرزمین ما انسانها را تسخیر میکنند، بلکه ساخته و پرداخته اجتماعی پر ضد و نقیض است که بقای سرمایه داری را در خشونت علیه مفهوم انسان دیده است. مسئله مهم دیگر اینکه دستگاه قدرت فقط یک نهاد با قدرت تصمیم گیری اقتصادی یا فرهنگی نیست و به دنبال این بحران و فشار بر روی کارگران خارجی! در اسکاندیناوی دستگاه قضایی و پلیس هم بصورت خنثی عمل نمی کنند، پلیس بصورت سازمان یافته برای جلوگیری از هرگونه اعتراض دست به کنترل بیش از همه پناهندگان سیاسی میزند. از طرف دیگر انتشار عامدانه صدها خبر از جرایم متنوع پناهندگان از جانب پلیس حتی در نشریات داخلی مدارس، یک رابطه روانی برای جامعه ایجاد کرده و مردم عادی را در یک حس مشترک یعنی احساس خطر از حضور پناهندگان که هم کار آنها را به سرقت میبرند و هم جان ومالشان را به خطر می اندازند، وارد عمل کرده است. بسیاری از مردم محلی خود را محق به جستجو و حریم شخصی پناهندگان می دانند. این واکنشی اتفاقی و شخصی بین افراد نیست، پدیده ای است نوظهور که در شمال اروپا با (زنوفوبیا) یا غریبه گریزی شناخته شده است و موجب گردیده تا فضا را برای فعالیت پلیس علیه پناهندگان سیاسی آماده کند. نتایج این رفتار برای پناهنده سیاسی بسیار وخیم و خشونت بار است. کنترل فرد بصورت علنی یک هدف را دنبال می کند، زیر سؤال بردن موضوع فردیت انسان و تبدیل کردن فرد به موجودی منفعل. تصویب قانون مانیتورینگ و کنترل فضای مجازی و ثبت و ذخیره اطلاعات شخصی بدون اطلاع و تنها با تشخیص پلیس تا شش ماه در پارلمان نروژ و با توافق اکثریت، تنها یادآور نمونه تجربه شده آن در ایتالیا و دوره فاشیسم است. در بسیاری موارد دیده شده که پلیس در شهرهای کوچک با سوءاستفاده از قوانینی این چنین موجبات آزار و اذیت پناهندگان سیاسی را فراهم آورده و با کشاندن اطلاعات شخصی افراد به عرصه عمومی زندگی روحی و روانی افراد را به مخاطره انداخته اند. نکته اینجاست که پس از وقایع سال گذشته و کشتار بوسیله آندرناس بوریک کنترل بیش از پیش فعالین چپگرا و مارکسیست در دستورکار پلیس قرار گرفته بطوریکه اجازه فعالیت چند گروه انتی راسیسم لغو شده و دفاتر کار آنها در یک سال گذشته و در شهر تروندهایم و استوانگر پلمب گردیدند. همچنین در رسانه های دولتی تاکنون تلاش بسیاری شده است تا ضمن اینکه کد کمونیسم و فاشیسم را مساوی! هم معرفی کنند، تاریخ جنگ دوم و شکست فاشیست ها را به دست نیروی مترقی جامعه بی شرمانه مخدوش جلوه دهندپرداختن به رفتار بیمارگونه دستگاه قضایی و پلیس در نروژ که خود را بانی حل و فصل آسیب های اجتماعی در جامعه می دانند، ضرورتا شامل جنبه های روان شناسی اجتماعی و باز تعریف دوباره مسئله فاشیسم توسط نه نیروهای نولیبرال، بلکه همچون گذشته کار مشخصا نیروهای سوسیالیست است، فاشیسم امروز با فاشیسم دهه ۳۰ و ۴۰ میلادی بسیار متفاوت است و رفتار بورژوازی برای بیشتر به تباهی کشاندن جامعه انسانی به کنترل و مونیتورینگ محدود نخواهد ماند، لذا نویسنده امیدوار است این نوشته راه برای تبادل نظر بیشتر بین رفقا و اخبارمربوط به وضعیت پناهندگان سیاسی در دیگر نقاط اروپا باز کند.

روزه ساخته نمی شود! آنچه که ما در نروژ و در سه سال گذشته پس از روی کار آمدن حزب کارگر با آن سر و کار داشته ایم، تصویب قوانین جدید کار علیه پناهجویان خارجی و تلاش برای برگرداندن هزاران تن به کمپ های پناهندگی و جیره خوری غذایی بوده است. ممانعت از کار قانونی پناهندگان به بهانه نداشتن هویت!! فقط آیین نامه و مصوبه وزارت کشور نروژ نیست و تمامی کشورهای اروپایی آن را اجرایی کرده اند. بدون شک این دستور العمل ها گروگان گیری محض زندگی هزاران انسان است و مصداق سیاست های ماکیاولستی دولت مثل برانگیختن نیروی کار علیه یکدیگر است. پناهجویان به کمپ ها بر نمی گردند و برای ادامه زندگی ناچار به وارد شدن در بازار کار سیاه با حقوق به مراتب کمتر و بی امنیت می شوند. بازار کار سیاه یک تراژدی محض است که دولت ها و پلیس اروپایی دائما قصد پنهان کردن آن را دارند. کارگر سیاه نه تنها هرگز نمی تواند وارد اتحادیه کارگری شود بلکه از ابتدائی ترین حقوق خود و حتی ثبت قرارداد محروم است. این مردمان بهترین طعمه ها برای کارگاه ها و شرکت های خارجی هستند.

از طرف دیگر طرح مسئله تکنولوژی، تاکید بر حفظ فرهنگ محلی و پرچم بعنوان اولویت اول پروپاگاندای دولتی، مستقل از ماهیت طبقاتی این مفاهیم نیستند، رشد ناسیونالیسم در اسکاندیناوی بر خلاف پدیده فاشیسم روندی بالا به پایین دارد و دولت نقش مهمی در برجسته کردن و حفظ فرهنگ برتر! خودی نشان می دهد تا همچنان خود را موجودی رقابت پذیر نشان دهد. مولتی کالچرالیسم نوع اسکاندیناوی نیز هرگونه نقادی علیه نیروهای ارتجاعی را سلاخی میکند و با برجسب رادیکال، خطرناک جلوه میدهد. با این اوضاع تلاش دوگانه فرهنگی و اقتصادی دولت از بالا برای حفظ اعتماد بخشی از بورژوازی، ضعف جنبش اجتماعی و طبقه کارگر در نبود رهبران و اتحادیه های کارگری مستقل از قدرت سیاسی و همینطور تهدید های روزمره برای خصوصی سازی مراکز عمومی و از بین رفتن برخی تعهدات دولت رفاه، موجب واکنش بخش هایی از جامعه با شکل و شمایل ارتجاعی و با نام راسیسم شده است. راسیسم اراده خرده بورژوازی نروژ برای گذار از یک دوره فشار اقتصادی از سیستم کینزی به چارچوب تعریف شده نولیبرالی است. فراموش نکنیم که در دوره به قدرت رسیدن فاشیسم در اروپا، خطر اصلی افراد شوروری مانند موسولینی و یا هیتلر نبودند، بلکه خطر اصلی افرادی این چنین عادی با قدرتی غیر عادی درسیستم سرمایه بودند که چنان فجایی را برانگیختند. فاشیسم امروزی نه از مقوله ذهنی و در هم برهم گویی های سوسیال دموکراسی است که آن را

از آنجا که برخی رشته های فکری و مرامی تعداد بسیاری از ما را در موقعیت های مشابهی قرار می دهد، قصد دارم اتفاقاتی را که اخیرا و پس از خروج از ایران با آن مواجه بوده ام را برای شما رفقا بازگو کنم؛ حدود سه سال است که در تبعیدی ناخواسته و در کشور نروژ به سر می برم و به اعتبار دوازده سال فعالیت مستمر در ایران، اخراجم از دانشگاه و هزار و صد روز بازداشت، به یاد نمی آورم جایی یا زمانی اعتقاداتم را وجه المصالحه زندگی در اروپا! کرده باشم. با این وجود، اول، نبود آگاهی کافی از فضای سیاسی/ اجتماعی کشور نروژ و دوم نبود مخاطب فارس زبان، تاکنون دلیل عدم طرح این مسائل از سوی نویسندگان بوده است. واقعیت این است که اشتغال صرف به وقایع ایران و خاورمیانه، توجیهی درست و سیاسی برای به حاشیه فرستادن مسائل جدی میلیون ها پناهنده ساکن اروپا نیست. به علاوه همه ما خوب می دانیم که سرنوشت نیروهای مولد هیچ جامعه ای از دیگری جدا نیست

- ۱- کنترل پلیسی آشکار و سازمان یافته و از بین بردن حریم شخصی پناهندگان سیاسی
- ۲- جلوگیری از حق انتخاب محل زندگی پناهجویان
- ۳- به رسمیت نشناختن صدها هزار پناهجو تحت عنوان کارگر سیاه در بخش خدماتی کشورهای اروپایی
- ۴- ایجاد موانع متعدد برای ادامه تحصیل افراد بر خلاف تعهدنامه های بین المللی ژنو
- ۵- جلوگیری از انتخاب و هرگونه حق رای سیاسی تا سالها قبل از پذیرش شهروندی
- ۶- پرداخت مالیات بر درآمد برابر با مرفه ترین و ثروتمندترین بخش های جامعه و بسیاری موارد دیگر تنها یادآور یک پدیده اجتماعی شناخته شده به نام فاشیسم است. کسانی که با روند دیالکتیکی تاریخ و مباحث علوم اجتماعی آشنایی دارند به خوبی می دانند که حتی فاجعه برانگیز ترین وقایع مانند جنگ جهانی دوم هم قادر به حذف و هدم تنها یکی از نتایج اجتماعی سرمایه داری مانند فاشیسم نشده است. این پدیده یکی از ده ها پدیده محصول روابط سرمایه داری لیبرال است و حتی تلاش دولت های اسکاندیناوی برای ایجاد رابطه بین دو قطب همیشه متضاد سرمایه و کار نه تنها به نوع دیگری از زندگی نیجامیده، بلکه ضرورت های حمایت از ناسیونالیسم در دولتهای رفاه راه را بیشتر از هروقتی برای فاشیسم باز کرده است. گذار از سیاستهای کینزی-پلیسی نوع اسکاندیناوی به سیاست های اقتصادی بانک جهانی و اعتماد سازی برای سرمایه گذاری های چند ملیتی که تاکنون با مفهوم دولت- ملت روبرو بود، اکنون احتیاج بیشتر به پشتیبانی بخش هایی از بورژوازی برای استفاده از منابع دورافتاده انسانی دارد. محصل این سیاست قبل از هرچیز نتیجه بحران های بین المللی پول است و هیچیک از دولت های رفاه به دلیل تضادهای ناشی از کاهش تولید ناخالص داخلی خود و صندوق بین المللی پول، نمی توانسته تا ابد پیرو سرمایه داری دولتی باشند. حتی درآمد نفت خام کشوری مانند نروژ هم جوابگوی رقابت بین المللی نیست. با این توصیف، عواقب گذار هرچند آهسته این سیاستها در اسکاندیناوی طبیعتا امری خنثی نیست و اولین جایی که مورد هجوم سرمایه قرار می گیرد، ضعیف ترین و بی حقوق ترین بخش های جامعه اروپایی یعنی نیروی کار خارجی است که تماما در بخش خدمات متمرکز شده است.

شاید این طنز تلخ ماکس وبر درست است که روم هرگز یک

آمادگی ۴۰۰ عضو سازمان مجاهدین

برای خروج از اردوگاه اشرف

دوشنبه- ۳۰ مرداد



مارتین کوبلر، فرستاده سازمان ملل در امور عراق، از اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق مبنی بر اعلام آمادگی ۴۰۰ عضو دیگر این سازمان برای انتقال به اردوگاه حریت در نزدیکی بغداد، استقبال کرد. مارتین کوبلر روز شنبه، ۱۸ آگوست (۲۸ مرداد)، از دولت عراق خواست که نیازهای انسانی ساکنان این اردوگاه را در نظر بگیرد. او همچنین از کشورهای عضو سازمان ملل خواست تا به ساکنان این اردوگاه پناهندگی اعطا کنند تا هرچه زودتر از این اردوگاه خارج شوند. مریم رجوی، رئیس شورای ملی مقاومت که سازمان مجاهدین خلق، از گروه‌های مخالف حکومت ایران را در بر می‌گیرد، اعلام کرده است برای نشان دادن حسن نیت این سازمان، گروهی ۴۰۰ نفره از اعضای آن، ۲۳ آگوست (دوم شهریور)، به اردوگاه حریه منتقل خواهد شد.

وی با انتقاد به نبود امکانات مناسب در اردوگاه تازه، خواسته است با انتقال این گروه، نام سازمان مجاهدین خلق از فهرست گروه‌های تروریستی در وزارت خارجه آمریکا خارج شود و واشنگتن «سلامت و امنیت» اعضای این سازمان در محل جدید را تضمین کند. انتقال مجاهدین از اردوگاه اشرف به اردوگاه حریت به عنوان بخشی از توافق بین آمریکا و دولت عراق صورت می‌گیرد و بر اساس آن قرار است آن‌ها به تدریج در کشورهای دیگر اسکان داده شوند. وزارت خارجه آمریکا پیشتر اعلام کرده بود که همکاری سازمان مجاهدین خلق با سازمان ملل در ترک اردوگاه اشرف، در حذف نام مجاهدین خلق از فهرست گروه‌های تروریستی تعیین‌کننده است. در هفته‌های گذشته، وزارت خارجه آمریکا چندبار نیز درباره عدم خروج کامل از اردوگاه اشرف هشدار داده بود. اعضای مجاهدین خلق از زمان حکومت صدام حسین در اردوگاه اشرف ساکن هستند. بر اساس توافقنامه دسامبر گذشته میان دولت عراق و سازمان ملل متحد، این افراد باید به تدریج به یک اردوگاه موقت در حومه بغداد منتقل شوند تا امکان خروج آنها از عراق و انتقال آنها به کشورهای دیگر ایجاد شود.

رادیو زمانه

مشارکت

کشتی های جنگی و جاسوسی آلمان درجنگ های داخلی سوریه

گودرز حسونود فرانکفورت



کشتی جاسوسی آلمان در نزدیکی سواحل سوریه

دولت دست راستی و محافظه کار مرکل ظاهرا در جنگ های داخلی سوریه بی طرف هست. برای شرکت در هر جنگی باید دولت اول موافقت و تایید پارلمان آلمان را برای این شرکت داشته باشد. ولی همانطوری که این هفته در اخبار آمده کشتی جاسوسی-جنگی oker آلمان که مجهز به جدیدترین تجهیزات جاسوسی می باشد در سواحل آبهای سوریه مشغول جمع آوری اطلاعات و عکس های هوایی از تحرکات نظامی ارتش سوریه بوده و این اطلاعات را به ارتش های آمریکا و انگلیس داده که در این جنگ همراه با ترکیه و دولت های عربی بطور علنی و عملی در جنگ داخلی سوریه فعال شرکت دارند. روزنامه Bild در تاریخ 18 اوت از قول ماموران سازمان جاسوسی آمریکا سیا نوشته که "BND سازمان جاسوسی خارج از کشوری آلمان بهترین اخبار و کمک ها اطلاعاتی را درجنگ های داخلی سوریه در اختیار ما قرار می دهد".

در دسامبر سال گذشته هم کشتی جنگی دیگری بنام Alster که متعلق به نیروی دریایی آلمان هست، وارد آبهای ساحلی سوریه شده بود که با اخطار نیروی دریایی ارتش سوریه مواجه و مجبور به ترک آبهای دریایی سوریه شد.

دولت سرمایه داری آلمان در زمان صدر اعظمی شرودر از حزب سوسیال دمکرات هم در جنگ و تجاوز آمریکا به عراق رسماً و ظاهراً شرکت نداشته ولی در عمل با در اختیار گذاشتن پایگاهای هوایی آلمان به ناتو برای نقل و انتقال نیرو و سایر تجهیزات از اروپا به عراق و همچنین با دادن اطلاعات سری و جاسوسی از داخل خود عراق به نیروهای ناتو برای بمباران های هوایی شرکت عملی و بسیار موثری داشته که با مخالفت و اعتراض وسیع احزاب اپوزسیون و مردم آلمان مواجه شد.

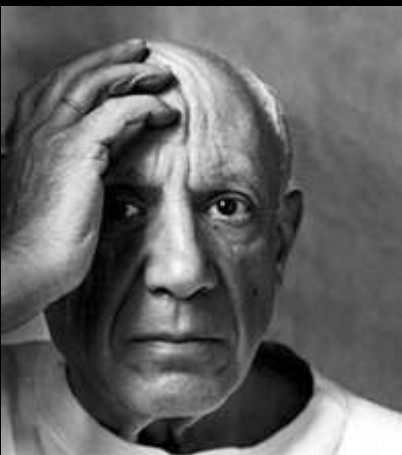
بعد از انتشار این خبر در مطبوعات آلمان و اعتراض نیروهای چپ و مترقی قرار شده که کمیسیون کنترل ویژه پارلمان که وظیفه اش کنترل و نظارت بر کارهای سازمانهایی جاسوسی هست.

این هفته تشکیل جلسه دهد و چند و چون این خبر را به اطلاع افکار عمومی برساند.

ولی تجربه به ما نشان داده که همین کمیسیون در بررسی قتل های زنجیره ای که بوسیله گروه های فاشیستی و با همکاری و آگاهی سازمان امنیت داخلی آلمان Verfassungschutz صورت گرفته اند و بیش از یک سال هست مداوم تشکیل جلسه می دهد، تا کنون فقط یک شیر بی یال و کوپال بوده که یا با درهای بسته روبرو می شود و یا اینکه با پرونده های سربه نیست شده در آرشو برخورد می کند. در همین رابطه تا کنون هم رئیس کل فدرال این سازمان و هم دو نفر از رؤسای ایالتی این سازمان امنیتی استعفا داده و از زیر بار مسئولیت در رفته اند.

این شرکت عملی آلمان در جنگ های سوریه و عراق علی-رغم نداشتن اجازه پارلمانی، ما را به این نتیجه می رساند: 1. دمکراسی پارلمانی موجود در اروپا کارایی و کنترل ارتش و سازمانهای جاسوسی را نه می خواهد و نه هم می تواند داشته باشد و سازمان های جاسوسی و نظامی به راحتی هر وقت خواستند قوانین موجود را دور زده و نقض کرده بدون آنکه از طرف پارلمان مورد بازجویی و بازخواست جدی قرار بگیرند.

2. پارلمان های اروپایی نماینده گان واقعی توده های ملیونی و بخصوص طبقه کارگر اروپا نیستند که همیشه مخالف جنگ و لشکر کشی به سایر کشورهای دیگر بوده که هدفی جزء سرقت و غارت منابع طبیعی آنها نداشته.



تنها کاری را برای فردا

کنار بگذار

که حاضر باشی بمیری

بدون آنکه آن کار را

انجام داده باشی

پابلو پیکاسو

از صندوق همبستگی با کارگران ایران - کانادا حمایت کنیم!

امیر ماهان

مسئول روابط صندوق



مشغله اساسی طبقه کارگر در ایران تلاش برای بقاء و تلاش برای تامین معاش زندگی است. فقر، بیکاری، دستمزد های ناچیز، گرانی، قراردادهای موقت، ناامنی شغلی، ساعات کار زیاد، دستمزدهای پرداخت نشده همه گویای فلاکت اقتصادی گریبانگیر کارگران است و سهم آنان در این میان کار بیشتر و دستمزد کمتر می باشد.

طبق بیانیه مشترک رضا شهابی و علی نجاتی، از اعضای هیئت مدیره سندیکاهای کارگران شرکت واحد و کارگران نیشکر هفت تپه، کارشناسان دولتی خودشان خط فقر را یک میلیون تومان تعیین کرده اند در حالیکه مصوبه شورای عالی کار همین دولت حداقل دستمزد سال 91 را 398 هزار تومان تعیین کرده است.

در ایران دست کارفرمایان در تعیین دستمزد کارگران کاملاً باز است و کارفرمایان با پرداخت نکردن دستمزد کارگران آنان را مجبور میکنند برای وصول حقوق معوقه خود در شرایطی اسارت بار به کار ادامه دهند. در این شرایط کارگران ناچارند زیر قراردادهای سفید را امضاء کنند و به همه شروط دلبخواه کارفرما تن دهند.

هزینه اعتراض کارگران به این شرایط غیرانسانی بسیار سنگین است و سرکوب مبارزات کارگری و دستگیری و به زندان انداختن فعالین جنبش کارگری یکی از سیاستهای سیستماتیک جمهوری اسلامی است. تا قبل از حمله اخیر به نشست مجمع عمومی کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، کارگران و فعالین کارگری همچون رضا شهابی و علی نجاتی و شاهرخ زمانی و بهنام ابراهیم زاده و چند تن دیگر بازداشت شدند که هم اکنون در حال طی کردن دوران محکومیت خود میباشند. فشار بر کمیته هماهنگی از همان ابتدای اعلام موجدینش وجود داشته و بسیاری از اعضای این تشکل مستقل کارگری مثل محمود صالحی وفا قادری خالد حسینی و پدرام نصرالهی و شیث امانی و بازداشت و زندانی شدند. اکنون نیز علی رضا عسگری از فعالین این کمیته پس تحمل شکنجه های زیاد به یکسال حبس محکوم شده است. در 26 خرداد ماه رژیم جمهوری اسلامی در

اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا-انتاریو

به رهبر جمهوری اسلامی ایران، آیت الله سید علی خامنه ای

۱۳ اگوست ۲۰۱۲

وحشیانه توسط نیروهای امنیتی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و به زندان رجایی شهر در کرج منتقل شدند. اکثر بازداشت شدگان، پس از بازجویی های سخت، ضرب و شتم و اهانت آزاد شدند، با این حال، علیرضا عسگری و جلیل محمدی کماکان ناعادلانه در بازداشت به سر می برند. ما در مورد سلامتی و امنیت علیرضا عسگری و جلیل محمدی به طور جدی نگران هستیم. کمیته هماهنگی گزارش

داده است که این دو فعال

کارگری تحت ضرب و شتم شدید و فشارهای روحی و روانی قرار گرفته اند. بنا به گزارشهای رسیده، علیرضا عسگری از تپش قلب شدید، درد قلب، بی حسی و ضعف در دست چپ و ضعف شدید، که صدمات جسمانی ناشی از بازجویی ها هستند، رنج می برد. جلیل محمدی نیز از وضعیت رو به وخامت جسمانی به علت صدمات متحمل شده در طول بازجویی رنج می برد.

اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا-انتاریو ۲۳۰ هزار کارگر را نمایندگی می کند، کارگرانی که بصورتی پایدار و محکم در حمایت از حقوق کارگران در سراسر جهان برای سازماندهی اتحادیه ها و دیگر تشکل های کارگری که برای بهبود شرایط کار تلاش میکنند ایستاده اند.

ما اعتقاد داریم که این حقوق انسانی بنیادی، برای بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی کارگران، از تورنتو تا تهران، حیاتی است. ما عمیقاً نگران گزارشهایی هستیم که مبنی بر آن علیرضا عسگری و جلیل محمدی در تاریخ ۴ اگوست ۲۰۱۲ در شعبه ۴ دادگاه انقلاب اسلامی کرج به اتهام " اقدام علیه امنیت ملی از طریق تشکیل گروه غیرقانونی کمیته هماهنگی " محاکمه شدند.

ما قویاً این بازداشت های ناعادلانه و آزار و اذیت وحشیانه این فعالان کارگری که در بازداشت به سر می برند را محکوم نموده و تداوم آزار و اذیت و بازداشت فعالین کارگری در ایران و یورش اخیر به جلسه کارگران در کرج را محکوم می کنیم. به نمایندگی از ۲۳۰ هزار عضو اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا-انتاریو، ما خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط علیرضا عسگری، جلیل محمدی و کلیه فعالین کارگری زندانی در ایران هستیم.

فرد هان، پرزیدنت؛ کنديس رننيک، دبیر خزانه داری

ترجمه و تکثیر: اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

<http://www.workers-iran.org>

فرد هان و کنديس رننيک : به نمایندگی از ۲۳۰ هزار عضو اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا-انتاریو، ما خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط علیرضا عسگری، جلیل محمدی و کلیه فعالین کارگری زندانی در ایران هستیم.

ما بدینوسیله ابراز نگرانی عمیق خود را در مورد بدرفتاری با علیرضا عسگری و جلیل محمدی ابراز داشته و خواهان آزادی فوری آنها از بازداشت می باشیم.

اطلاعات ما مبنی بر این است که

علیرضا عسگری و جلیل محمدی، فعالان کارگری و اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، پس از آنکه نیروهای امنیتی به مجمع عمومی سالانه کمیته هماهنگی در تاریخ 15 ژوئن 2012 حمله کردند، دستگیر شدند. گزارش شده است که در مجموع حدود 60 نفر از فعالین کارگری —

حمله اش به نشست مجمع عمومی " کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری " از انواع و اقسام اسلحه و گارد ضد شورش و تیرهوايي استفاده کرد و در همان محل به ضرب و شتم آنان پرداخت. سلاح جمهوری اسلامی در مهار و کنترل طبقه کارگر و فعالین جنبش مستقل کارگری فقط زندان و شلاق و شکنجه نیست، علاوه بر آن هزینه اعتراض به این شرایط فلاکت بار برای این فعالین کارگری سفره خالی از نان برای فرزندان شان میباشد. این وضعیت هزینه مبارزات کارگری را بالا برده و فشار سنگینی را بر فعالین مستقل کارگری وارد می کند. مبارزات کارگری در اغلب نقاط جهان توسط اتحادیه های مستقل کارگری انجام می شود که با دریافت حق عضویت از اعضایشان از توان مالی برای حمایت از فعالین شان برخوردارند. اما اعتصابات و مبارزات کارگری در ایران بدون برخورداری از چنین امکانی صورت می گیرند. در این شرایط ما جمعی از کارگران و حامیان جنبش مستقل کارگری ایران در تاریخ 7 جولای 2010 در یک مجمع عمومی و با حضور بیش صندوق همبستگی با کارگران «از 40 نفر با تصویب اساسنامه را تاسیس نمودیم. این صندوق یک هدف را در «ایران - کانادا دستور کار خود قرار داده است و آنهم جمع آوری و ارائه کمکهای مالی دایمی و منظم به جنبش مستقل کارگری ایران میباشد. اصلی ترین و مهم ترین منبع درآمد " صندوق همبستگی " حق عضویت اعضا است. هر چه تعداد اعضای صندوق بیشتر باشد، توان مالی آن بیشتر و در نتیجه کمک مالی بیشتری به جنبش مستقل کارگری در ایران صورت میگیرد. با عضویت در صندوق همبستگی و کمک مالی به آن از جنبش مستقل کارگری ایران حمایت کنیم.



پولهای سیاه در بانکهای سوئیس (بهشت سرمایه داران)

نگاهی بر قرارداد مالیاتی بین آلمان و سوئد

گودرز حسوند فرانکفورت

چند ماه پیش بین دولت آلمان و سوئیس قراردادی بسته شد که مضمون آن گرفتن مالیات از پولهایی هست که سرمایه داران آلمانی بطور غیر قانونی از آلمان خارج کرده و در بانکهای سوئیس گذاشته اند. این فرار ثروت ها چیزی نیست که از چشم دو دولت مخفی بوده باشد و کسی از آن خبری نداشته باشد حدود 2 سال پیش یکی از کارمندان بانک UBS سوئیس که بزرگترین بانک این کشور می باشد با فروختن چند CD به اداره مالیات در استانهای مختلف آلمان باعث جنجال مطبوعاتی بزرگی شد. این سرمایه های فراری که صاحبانشان میلیاردیهای آلمانی بودند ، بدلائل مختلفی پول و ثروت های دیگر خود مثل طلا و... را برای جلوگیری از پرداختن مالیات های مختلف، بطور "غیر قانونی" از آلمان خارج کرده و به بانکهای سوئیس سپرده بودند.



به دلایل متعددی این ثروت ها بطور مداوم مثل کولی ها در دنیا در حال کوچند.

بطور خلاصه میشود مهمترین دلایل فرار این ثروت ها را از آلمان در چند جمله خلاصه کرد:

1. زیر سوال قرار گرفتن این میلیاردها برای اداره مالیات که این ثروت چگونه شکل گرفته و از کجا آمده اند؟
2. نبود مالیات بر ثروت در کشور سوئیس هست.

3. و بخصوص فرار از پرداخت مالیات بر ارث و میراث . در آلمان اگر سرمایه داری یا مالکی بخواهد ثروت و املاک خود را بنام فرزندان یا مورثینش بکند، باید تا نزدیک به 50 درصد از کل ارزش آنرا به دولت مالیات بدهد.

در آلمان قانون دیگری هم هست که بر طبق آن، هرکسی می تواند برای سبک شدن جرمش (که در اکثر قریب به اتفاق کسی حتی جریمه نمی شود) خودش شکایت از خودش را به اداره مالیات بدهد و با پرداختن مالیات لازم از تعقیب و جریمه های سنگین مالیاتی رها شود.

بهر حال دو سال پیش که اولین بار این موضوع فرار مالیاتی از طریق CD بر ملا شد، این سرمایه داران که اسامی و آدرس و حجم سرمایه های فراریشان افشاء شده بود برای جلوگیری از پرداخت جریمه هم که شده، سراسیمه خود به اداره مالیات مراجعه کردند و ضمن شکایت از خود، مالیات های داده نشده را پرداختند. در بعضی استانهای آلمان بودجه دولت های محلی این سال از 2 تا 30 میلیارد به برکت همین مالیاتها افزایش پیدا کرد .

بعد از این حوادث ، تحت فشار افکار عمومی و دولت آلمان، بالاخره دولت سوئیس مجبور به بستن قراردادی با دولت آلمان شد که حاوی دو نکته مهم زیر می باشد:

دولت آلمان و ادارات مالیاتی، چه فدرال و چه ایالتی دیگر از خرید CD یا هرگونه اطلاعات دیگری که از طرف کارمندان بانکهای سوئیس ارائه می شود خود داری کنند.

2- دولت سوئیس بدون رو کردن اسامی و مشخصات این میلیاردرها، بنا به تشخیص و مصلحت خودش بین 21 تا 40 درصد به این ثروت ها مالیات بسته و به دولت آلمان تحویل دهد.

دولت دست راستی مرکب این قرارداد را در دسامبر 2011 با دولت سوئیس امضاء کرد و آنرا از تصویب کابینه اش هم گذراند. ولی از آنجاییکه باید این قانون از تصویب مجلس سنای آلمان هم بگذرد، دولت مرکب با مشکل بزرگی مواجه شد. زیرا در مجلس سنا اکثریت کرسی ها در دست احزاب "چپ" سوسیال دموکرات و سبزها و حزب "چپ" آلمان میباشد . و این احزاب با این قرارداد مخالف هستند.

از بخت بد احزاب دست راستی، دوهفته پیش باز هم یک CD جدید به اداره مالیات ایالت نوردراین وست فالن فروخته شده و مجددا بخشی از سرمایه داران مفت خور به تکاپو افتاده اند و الان باز دوباره فرار پولهای سیاه موضوع روز مطبوعات شده.

در ماه نوامبر که مجلس سنا جلسه دارد باید این موضوع به رای گذاشته شود. ولی تا قبل از نوامبر هم انتخابات در ایالت نوردراین وستفالن آلمان را در پیش داریم که بزرگترین ایالت آلمان از نظر جمعیت هست و حکومت این ایالت هم در دست ائتلافی از حزب سبزها و سوسیال دموکرات ها ست و هم سال بعد انتخابات سرتاسری کل آلمان. بهمین دلیل سوسیال دموکراتها تلاش می کنند از این مسئله بعنوان یک آس در انتخابات استفاده کنند.

طبق آمار سازمان Tax Justics Network تعداد ثروتمندترین افراد جهان برابر 0.001 در صد کل جمعیت جهان می باشد و آنها بین 21 تا 5.311 بیلیون دلار را در کشورهایی که به اسم بهشت سرمایه داران معروفند ، مخفی کرده تا از دادن مالیات قانونی فرار کنند. مالیاتی که بر این ثروت عظیم بسته می شد و با می شود چیزی در حدود 280 میلیارد دلار می شود که باید به بودجه دولت ها برای ساختن جاده و بیمارستان و مدارس و دانشگاه ... پرداخت می شده.

کشور کوچک سوئیس در قلب اروپای مرکزی و در پای کوههای آلپ یکی از این بهشت های در بسته بین المللی برای پولهای سیاه و ثروتمندان یا ثروت های نجومی می باشد. طبق آمار شرکت Finanzmarktanlyse –Kompany Helvea در سال 2010 مبلغ 280 میلیارد فرانک سوئسی که برابر با 233 میلیارد یورو میشود، در بانکهای سوئیس در شهر های زوریخ، بازل و برن انباشته شده و بیش از دوسوم آن پول هم سیاه میباشد. در لیست سیاه و بدنام کشورهایی که تحت عنوان بهشت سرمایه داران معروفند، اسم کشور سوئیس در صدر قرار دارد.

با رشد بحران اخیر سرمایه داری در جهان که منجر به بی خانمانی و بیکاری و فقر میلیونها انسان در سرتاسر جهان شده ما در نمودار زیر همزمان شاهد رشد فزاینده ثروت های میلیاردی در دست همین 0.001 درصدی از انسانهایی هستیم که به فجیع ترین و ضد انسانی ترین شکل ممکن برپایه دزدی و استثمار زحمتکشان به این ثروت های غیرقابل باور دست یافته اند. این امر و این شدت تراکم سرمایه در دست عده ای مفت خور و استثمارگر البته فقط در یک سیستم طبقاتی سرمایه داری قابل حصول هست و بس.

ادامه مقاله بیانیه زندانیان از ص 3

تجربه کرده اند. آنها در اعماق زمین جان باخته اند یا در اعتصاب و اعتراض از پای در آمده اند یا رنج و فقر را تحمل می کنند و نمونه های آن در انگلستان، چین، اسپانیا، شیلی و آفریقا راهمه به یاد داریم.

امروز وضع زندگی در آفریقای جنوبی رقت بار شده است. بیکاری و فقر پس از اتمام دوره آپارتاید هنوز وجود دارد. زاغه ها پر شده است از زنان و کودکان و ازکارگران از کار افتاده، خیابان را لشکر بیکاران به نمایش گذاشته اند. دستمزدهای واقعی سقوط می کنند و از خدمات رفاهی و اجتماعی و آموزش برای بخش وسیعی از مردم خبری نیست. مالکین پیشین داخلی وخارجی وعمدتا سفید پوست بر اریکه قدرت اقتصادی نشسته اند. اما سپاهان و رنکین پوستان حتی بخشی از مردم عادی سفید پوست در ناکامی کامل اقتصادی به سر می برند.

دولت ننولیرال که مردم را به پایان یافتن آپارتاید دل خوش میکند وبا ابزار سهمگین سرکوب ادامه راه بهره کشی وغارت منابع گرانبهای کشور را هموار میسازد. این بار ماشین کشتار درجلوی معدن و نیز در زیرزمین به جان کارگران محروم و رنج دیده سیاه پوست افتاد. این دولت نیز مانند همه موارد مشابه از حمایت نظامی و سیاسی و رسانه ای امپریالیستی به ویژه امریکا و متحدان ناتو برخوردار است و جنایت های بیشتری را در حق مردم معترض در سر می پروراند .

ما زندانیان که در راه دفاع از حقوق انسانی، آزادی همگانی وعدالت مردم جهان ومیهن خود در بند 350 عمر می گذرانیم وما که خود را هم بستآ کارگران جهان و ایران می دانیم، از این جنایت بشری به خشم آمده ایم. گر چه نمی توانیم آن را جز از این طریق ابراز داریم.

درحالیکه دست ما برای یاری کارگران کشورمان کوتاه است که با بیکاری بی سابقه و گسترده و گرانی سرسام آور و دستمزدهای مادون حداقلی روبه رویند و امکان تشکل و اعتراض از ایشان سلب شده است، همدل و همصدا با کارگران آگاه و مردم آزادیخواه جهان این جنایت را محکوم می کنیم که بی شک از چهره های عریان همه روزه سرمایه داری جهانی است و دل واندیشه و بازوی خود را در کنار مقاومت معدنچیان آفریقایی می گذاریم. به جانبباختگان ادای احترام می کنیم و همدردی عمیق خود را با داغیدگان ابراز می داریم.

فریبرز رییس دانا، سعیدمتین پور، رضا شهابی، فریدون صیدی راد، سعید جلالی فر، بهنام ابراهیم زاده

طنز

نوشته شده در اوت 31, 2012 توسط امام نقی

قال نقی: مثل آن کس که در مخالفت با حکومت اسلامی شعار الله اکبر سر می دهد، مثل محکوم به اعدامی است که در مخالفت با حکمش خودکشی می کند.

تونس، جایگاه زنان در تحرکات اعتراضی بعد از انقلاب

فاتح شیخ

حاکمیت نورسیده احزاب اسلامی بر محور آنها شکل گرفته است. همزمان با راهپیمائی دفاع از برابری حقوق زن و مرد، یک اعتصاب عمومی گسترده ایالت سیدی بوزید را فراگرفت. نود درصد این ایالت که نخستین شعله انقلاب تونس از آنجا برخاست به اعتصاب عمومی ای پیوستند که مضمون اصلی آن اعتراض علیه بیکاری و نبودن امکانات رفاهی مانند برق و آب آشامیدنی و غیره بود. اعتراض علیه بیکاری و فقدان امکانات رفاهی یک حرکت مداوم در تونس بعد از انقلاب بوده است اما راهپیمائی گسترده ۱۳ اوت علیه طرح جدید قانون اساسی در ارتباط با حقوق زن پدیده جدیدی در تحرکات اعتراضی توده ای علیه حکومت ضدانقلاب بورژوا اسلامی حزب النهضة است. یک سال و هفت ماه پس از سقوط بن علی توسط انقلاب تونس، در این روز بخشی از جامعه تونس حول مساله زن، حول مساله برابری حقوق زن و مرد، به حرکت در آمده است.

این اعتراض اجتماعی نوک کوه یخ مقاومت نیمه جامعه انقلاب کرده تونس علیه اجحاف و ستمی است که ضدانقلاب اسلامی قصد دارد در آن جامعه اعمال کند. جنبش زنان علیه این اجحاف و ستم در تونس و جوامع مشابه یک جنبش اجتماعی قائم به ذات و نیرومند است که قدرت نویافته جریانات راست اسلامی را به مصاف میطلبد.



این حرکت هنوز در مصر بعد از انقلاب براه نیفتاده است اما به طور قطع به دلایل قوی اجتماعی و سیاسی قوی در آینده نزدیک در برابر جریانات اسلامی ضدانقلابی اخوان و سلفیها قد علم خواهد کرد.

طبقه کارگر آگاه و انقلابی میتواند و باید ظرفیت اعتراضی بالای جنبش برابری طلبی زنان را در راستای قطبی کردن جامعه حول اهداف انقلاب کارگری و رهایی جامعه از مناسبات گندیده استثمار و ارتجاع سرمایه داری بکار گیرد و هدایت کند.

سایت ایران تریبون

یک روحانی در کردستان، فتوای قتل گلاله کمانگر، نویسنده ی کرد را صادر کرد!

سوسن محمدخانی غیاثوند

ترجمه: مجید حقی

این عضو حزب دمکرات کردستان ایران همچنین در ادامه مصاحبه اش افزوده بود: ایده کار مربوط به زمانی است که پایان نامه ارشدم را می نوشتم یعنی 4-5 سال پیش. همان زمان هم مقداری یادداشت برایش تهیه کردم. اما به دلایلی متوقف شد. به کردستان که رفتم قضیه برایم جدی تر شد. نفوذ باور دینی در میان مردم کردستان و گسترش اسلام ایدئولوژیک و خشونت طلب در کردستان برایم هم عجیب بود هم باعث تأسف. خودتان به خوبی میدانید که تفاوت باورهای دینی در کردستان ایران و عراق خیلی خیلی زیاد است و طبیعتاً لزوم روشننگری بیشتر احساس می شود و به همین خاطر کتاب را به زبان کردی نوشتم. اگرچه می تواند برای تمام جامعه اسلامی از هر زبانی مفید باشد. اما دغدغه اصلی من بیشتر کردستان است.

گفتنی است؛ گلاله کمانگر اصالتاً اهل کرمانشاه است. وی لیسانس ادبیات فارسی را از دانشگاه علامه در تهران گرفته و در همین رشته از دانشگاه رازی کرمانشاه موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس گردیده است.

میان همه چیزهای قطعی

قطعی ترین شان

تردید است

برتولت برشت



فتوای قتل گلاله کمانگر، نویسنده کرد و از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران به دنبال انتشار اولین کتابش تحت عنوان «قرآن در میان اسطوره و جادو» در اقلیم کردستان توسط ملا غفار عبدالرحیم صادر شد.

سایت خور نیوز ضمن اعلام خبر فوق و با اشاره به انتشار مقاله ای کردی از ملا غفار عبدالرحیم در سایت دووربین* تحت عنوان «آیا لائیک دین را به تنگنا کشانده؟»، آورده است: غفار عبدالرحیم با اشاره به محتوای کتاب "قرآن در میان اسطوره و جادو"، نویسنده این کتاب را متهم به توهین به اسلام و پیغمبر کرده و علیه وی فرمان جهاد فی سبیل الله صادر کرده است.

در ادامه گزارش سایت خور نیوز آمده است: به ادعای عبدالرحیم، در کتاب «قرآن در میان اسطوره و جادو» تمامیت قرآن مورد شک و گمان قرار گرفته و بدین خاطر باید پیشوایان دینی موضع گیری کنند و در این باره مسلمانان را آگاه کرده و آنچه که واجب شرعی است انجام دهند.

غفار عبدالرحیم در بخشی از مقاله منتشر شده خود در سایت دووربین* نوشته است: «کفر تاکنون نتوانسته در کردستان ریشه دار شود. هرکسی به فکر حذف اسلام در کردستان افتاده، خود حذف شده و از بین رفته است. اسلام دین ماست و روشن است که مردم مسلمان همیشه آماده "جهاد فی سبیل الله" می باشند و از کشتن و کشته شدن در راه خدا ابایی ندارند.»

گلاله کمانگر، نویسنده کرد چندی قبل در خصوص موضوع کتاب «قرآن در میان اسطوره و جادو» که به زبان کردی در اقلیم کردستان منتشر گردیده طی مصاحبه ای گفته بود: موضوع کتاب بررسی متن قرآن است با توجه به تأثیراتی که از اساطیر خاورمیانه گرفته و تأثیر باورهای جادویی در متن قرآن و همچنین در مناسک دینی اسلام از جمله حج.



سایت دووربین که مقاله کردی غفار عبدالرحیم را منتشر کرده متعلق به تندروهای اسلامی وابسته به «ملا کریکار» است.

آنطور که در سایت شفق نیوز* آمده است؛ "نجم الدین فرج احمد" معروف به "ملا کریکار"، رهبر سابق گروه مسلح "انصار الاسلام" در کردستان و یک خطیب اسلامی کرد می باشد که در سال 1954 در سلیمانیه بدنیا آمد. وی فارغ التحصیل دوره کارشناسی ارشد علوم مدرن از دانشگاههای پاکستان در اوایل دهه هشتاد و پس از فرار از دست نظام سابق می باشد.

"انصار الاسلام"، گروهی مرتبط با القاعده می باشد که تعهد داده بودند دولتی اسلامی در اقلیم کردستان بپا کنند و به همین منظور اعضای این گروه در افغانستان آموزش دیدند و حتی بعد از ورود نیروهای آمریکایی به عراق بسیاری از آنها دوباره به افغانستان گریختند.

سه شنبه ۶ تیر

امیراحمدی، به مناسبات مختلف به ایران نیز سفر می کند و با احمدی نژاد و دیگر مقامات ایرانی دیدار و گفتگو می کند.

او، در جواب پرسشی که «سخن رانی آقای احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا را چگونه ارزیابی می کنید آیا تصور نمی کنید آمریکایی ها به بهانه دموکراسی به رییس جمهور توهین کردند؟»، چنین جواب می دهد: «سخن رانی دکتر احمدی نژاد خوب بود اما برخورد با وی بسیار بد بود برخوردی که با رییس جمهور کشورمان شد برخوردی بسیار زننده، بی ادبانه، غیرآکادمیک و ناجوانمردانه بود. نباید با وی چنین برخوردی می کردند. به نظر من این برخورد با رییس جمهور ایران نشان از یک تنش میان ایران و اسرائیل و آمریکا است و از آن مهم تر نشان از یک جریان در آمریکا و در منطقه دارد که می خواهد ایران را عصبی کند و بعد با همان بهانه ای که ما به دستش می دهیم اقدام خصمانه علیه ایران انجام بدهد.»

احمدی نژاد، خودش درباره این جلسه گفته است که «امام زمان» شان بر آن نظارت داشت پس از حضور احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا، مطبوعات آمریکا، علیه او مطالب تند نوشتند و حتی برخی مطبوعات او را با هیتلر مقایسه کردند. امیراحمدی، به عملکرد این رسانه ها اعتراض می کند و به این شکل حمایت همه جانبه خود از احمدی نژاد را نشان می دهد. او، هم چنین از حامیان سرسخت فعالیت های اتمی حکومت اسلامی است به این ترتیب، امیراحمدی و شورایش و انتقاداتش به دولت آمریکا، درباره ارسال وجه نقدی و غیرنقدی از آمریکا به ایران، در واقع تلاشی در جهت حمایت از حکومت اسلامی است و ربط چندانی به آسیب دیدگان زلزله ندارد. بنابراین، هوشنگ امیراحمدی و هم فکرانش، از زلزله زدگان آذربایجان در راستای اهداف و سیاست های غیرانسانی شان سوء استفاده می کنند.

bahram.rehmani@gmail.com

، منتشر می شود. سه سازمان ایرانی نیز تاسیس شد که مهم ترین آن «شورای آمریکائی - ایرانی» به ریاست هوشنگ امیراحمدی است که بخش عمده بودجه آن، از سوی کمپانی های نفتی تامین می شود. سازمان دیگری، به نام «ایرانیان برای همکاری بین المللی» است که تریتا پارسی آن را به راه انداخته است. او، در آن زمان در سوئد زندگی می کرد برای لابی به آمریکا رفت.

حسن دایی که این لابی ها را افشا کرده با شکایت این لابی ها، روبرو شده است. دایی، می نویسد: «در سندی که از دادگاه دریافت کرده ایم، تریتا پارسی هدف سازمان خود را برداشتن تحریم از روی ایران و فشار به کنگره آمریکا برای دوستی با جمهوری اسلامی اعلام کرده است.»

دایی، با سند نشان می دهد که در آغاز سال 2001 تریتا پارسی به استخدام هوشنگ امیراحمدی در آمد و با دریافت اجازه کار وارد آمریکا گردید. (سند: AIC board re TP) وی از همان زمان تلاش خود برای راه اندازی یک لابی وسیع تحت نام ایرانیان را آغاز کرد. یکی از اسناد مهمی که از طریق دادگاه به دست آورده ایم، صورت جلسه یک کنفرانس تلفنی و چند ایمیل در ژوئن 2001 یعنی چند ماه قبل از راه اندازی نایاک، بین تریتا پارسی با چند نفر دیگر منجمله عباس عدالت است که در مورد راه اندازی یک لابی در آمریکا بحث و گفتگو می کنند. عباس عدالت، همان کسی است که بعدها سازمان لابی «کاسمی» را به راه انداخت که تحت نام مبارزه با جنگ، از سال 2005 تاکنون در حمایت از رژیم ایران و برنامه اتمی اش فعالیت کرده است. شورای ایرانی - آمریکایی امیراحمدی، در طول پنج سال گذشته با نفوذترین گروه آمریکایی ایرانی در صحنه سیاسی آمریکا بوده است. امیراحمدی، رییس از حامیان روابط ایران و آمریکا است که از جمله یکی از تنظیم کنندگان دیدارهای هیئت های ایرانی با آمریکایی ها، به ویژه سفرهای محمود احمدی نژاد به آمریکا است.

در این سال ها، به ویژه پس از روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، هوشنگ امیراحمدی و نهادهای که در راس آن است، همواره به عنوان سخن گویان و سیاست گذاران حکومت اسلامی در آمریکا ظاهر شده اند. در واقع این ها، نقش دلالتی بین حکومت اسلامی ایران و ارگان های مختلف آمریکایی را به عهده دارند.

امیراحمدی، در سخن رانی های خود، همواره به تعریف و توصیف از حکومت اسلامی ایران می پردازد و ادعا می کند که در ایران، جامعه مدنی برقرار است و آزادی و عدالت وجود دارد.

او، مدتی پیش در گفتگویی با «عصر ایران»، می گوید در زمان اولین دوره انتخاباتی که خاتمی در آن شرکت کرده از نامزد رقیب او یعنی ناطق نوری حمایت کرده و هنوز هم بر صحت تصمیم خود ایمان دارد.

او می گوید می خواسته در انتخابات ریاست جمهوری دور قبل شرکت کند، اما رد صلاحیت شده و به همین خاطر به جنتی (رییس شورای نگهبان قانون اساسی) نامه ای هم نوشته است و البته قصد دارد باز هم در این زمینه «بخت آزمایی» کند.

او، می گوید متولد چهارم فروردین سال 1326 در دهکده ای به نام «شیخ نشین» در بخشی به نام «شاندرمن» از شهرستان تالش از استان گیلان است. امیراحمدی، درباره خانواده اش می گوید: «پدر بزرگ من خان بود، تمام املاک و زمین های آن منطقه برای او بود. مردی بود که چندین زن داشت و من بیست و یکی دوتا عمو و عمه داشتم و...» «خانواده ام در اروپا، آمریکا و ایران پخش هستند و الان هم شنیدم در آن جا نسل دیگری آمدند.»

«... یکی دیگر از خواهرانم خانه دار است و همسرش در ارتش است و بعد هم وارد سپاه شد.» «اوایل سال 54 بود، من از این جا مستقیم به دالاس رفتم...»

«سال 86 (میلادی) به ایران برگشتم. با دعوت آقای مهندس مهدی چمران، که الان رییس شورای شهر است. سه بار در سه کنفرانس بازسازی، در سه سال پشت سرهم به ایران آمدم. بعد از آن با دعوت کنفرانس های دفاع مقدس چندبار آمدم. بعد هم به دعوت وزارت امور خارجه چندباری به ایران آمدم.»

«این را اول بگویم که اصلا جناحی نیستم. من هرگز با هیچ جناحی نه در گذشته و نه در حال فعالیت کرده ام. من ویژگی های فکری ام جوری است که با جزء به جزء خیلی از جناح های سیاسی کشور نزدیک هستم.»

«از احمدی نژاد خوشم می آید چون آدم خیلی شجاعی است، از کربوبی هم به همین معنا. از آقای خاتمی هم خیلی خوشم می آید آدم خیلی وارسته و دموکراتی است، اما شجاعت لازم را خیلی وقت ها به خرج نداد... به خودش (احمدی نژاد)، هم گفتم که من خیلی دوست دارم به تو کمک کنم.»

می بینیم که هوشنگ امیراحمدی، علاوه بر طرفداری از کلیت حکومت اسلامی، شخص پاسدار احمدی نژاد را نیز «خیلی دوست دارد»، می توان گفت که انتقاد او به دولت آمریکا به بهانه زلزله زدگان، با چه هدفی صورت می گیرد.

لازم به یادآوری است که در دسامبر 2008، هنوز چند هفته ای از پیروزی باراک اوباما، نگذشته بود که نمایندگان بیش از 20 گروه آمریکائی در جلسه ماهانه مشترک خود گرد آمدند تا فعالیت های لابی شان در رابطه با ایران را هماهنگ کنند. مجموعه این گروه ها «کارزار برای یک سیاست جدید در مورد ایران» (Campaign for a new American policy on Iran - CNAPI) نام دارد که رهبری آن به عهده نایاک و تریتا پارسی است. نایاک، با حمایت «موسسه جامعه باز» و کمپانی های بزرگ آمریکا کنترل این مجموعه را به دست گرفت و این ائتلاف یک لابی بزرگ حکومت اسلامی به وجود آوردند. بخشی از فعالیت های این ائتلاف در وب سایتی به نام «پروژه سیاست خارجی آمریکا

American Foreign Policy Project ،

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

- خدمات و کرایه سیستم صوتی
- عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
- XBOX 360 & Ps3
- تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن
- LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



تلفن های تماس:

(416) 759-3396

(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com

بابک یزدی

جنب پلازای ایرانیان



بیانیه اعلام موجودیت و دعوت عام برای پیوستن به:

جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی پرست – شاخه کانادا Non-violence Gandhi-worshiper of Iranian Canadian National Front (NGICNF)

ما، به نمایندگی از جانب همه ایرانیان معتقد به سکولاریسم اسلامی در وطنمان، ایران، که بر پایه چند عقیده پایین گرد هم آمده و «جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی طلب – شاخه کانادا» را بوجود آورده اند، و همچنین بعنوان اعضاء شورای موقت هماهنگی این «جبهه»، بدینوسیله موجودیت تشکیلات خود را اعلام می داریم:

1. ما معتقدیم که برپایی نظام های مبتنی بر هر گونه سکولاریسم غیر اسلامی، ناقض حقوق اساسی بخش بزرگی از ملت مسلمان و منشاء تبعیضات گوناگون و آشکار است، و از آنجا که همه مطالعات روشنفکران دینی و نیز تجربه های عملی فداییان اسلام نشان داده اند که حکومت سکولاریست غیر اسلامی مورد تایید دشمنان شرقی و غربی نیست، ضروری است که همگان در راستای تداوم نظام کنونی و اصلاحات آن بکوشند.

2. ما معتقدیم که اکثریت امت مسلمان در ایران که طی چند سال گذشته با رنگ شناخته شده «سبز»، لیبیک گویان به خیابان آمده و مورد مرحمت و موهبت الهی قرار گرفته و بهترین فرزندانشان در مسیر خشونت پرهیزی کشته شده اند، پس از سی و چند سال تجربه حکومت خشونت پرهیز اسلامی، هم در شکل اصالت گرایی و هم در نوع اصلاح طلبی اش، به این نتیجه رسیده اند که دیگر وقت آن رسیده که حکومتی بیش از پیش سکولار- اسلامی داشته باشند. از این رو ما ملت ایران را اصالتن سبز حسینی می دانیم.

3. ما معتقدیم که تنها شکل یک حکومت سکولار اسلامی خشونت پرهیز، که حاصل جدا سازی (آپارتاید) و پاکسازی (cleansing) نهادهای لایبیک و سرنگونی طلب است - بعنوان بهترین، شایسته ترین و فراخ ترین بستر برای برپایی نظامی مبتنی بر اعلامیه حقوق بشر و دموکراسی اسلامی، و تامین همه گونه آزادی و حقوق اساسی برای همه ی ایرانی تباران که پایبند و مکلف به اجرای قوانین شریعت هستند، می باشد.

ما، در راستای تبدیل باورهای چند گانه فوق به نیروهای سیاسی و غیر سیاسی، و سازمان های حقوق بشری و دموکراسی طلب اسلامی و وطنی که می توانند مبلغ ضرورت تداوم و پایداری حکومت خشونت پرهیز اسلامی در ایران باشند، از همه ی نیروهای وطنی خشونت پرهیز گاندی طلب برون مرز و درون مرز که حداقل 18 سال تمام داشته و، با حفظ هرگونه عقیده و برنامه سیاسی در جهت حفظ شکل کنونی حکومت کشور، به باورهای فوق التزام داشته باشند دعوت می کنیم تا به «جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی طلب» – برای بهبودی سکولاریسم اسلامی و خشونت پرهیزی در ایران، پیوسته و از این طریق مأمنی برای ایجاد همبستگی سکولاریسم ایرانی- اسلامی و همکاری در بین همه ایرانیان خشونت پرهیز و حفظ یکپارچگی اسلامی کشور، بوجود آورند.

تعریف:

«جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی طلب – شاخه کانادا(NGICNF)»، سازمانی است غیر انتفاعی، غیر مذهبی (سکولار)، و غیر سیاسی (تحریبی) – که معتقد به "حقوق بشر جهانشمول اسلامی" – مبتنی بر قوانین شریعه و همچنین متعهد به "منشور حقوق و آزادی های کانادا" (بخش یکم – بند دوم (آ) آزادی مذهب) می باشد .

اهداف جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی طلب – شاخه کانادا (NGICNF):

1. خشونت پرهیزی بر علیه خشونت گران؛
2. جلوگیری از خشونت "مردم" بر علیه حکومت اسلامی در ایران؛
3. جلوگیری از ترویج خشونت در شعارها (بویژه: "مرگ بر جمهوری اسلامی")؛
4. جلوگیری از هرگونه "تحریم" علیه حکومت صلح دوست اتمی جمهوری اسلامی ایران - به استثنای مردم ایران (خشونت و سرنگونی طلب)؛
5. ایجاد بنیادهای خیریه شعارشویی (مثال: بنیاد خیریه پ - آریا)
6. ملاطفت با بسیجیان پس از دستگیری توسط "خشونت طلبان" غیر مسلح؛
7. گلباران گروه های "ضد خشونت" سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بویژه موتور سواران، پیش و پس از تیراندازی بر روی تظاهر کنندگان (رجوع شود به سخنرانی شیرین عبادی در تورنتو تابستان 2010)؛
8. توزیع نوشیدنی های مشروع (ساندیس) به لباس شخصی ها پس از اصلاح (تیغ کشی) "خشونت پرهیزی"؛
9. ترویج فرهنگ "مروت و مدارا" - سیگار کشیدن و قهوه نوشیدن با بازجویان (رجوع شود به کتاب "ذوب شده" اثر عباس معروفی)؛
10. ترویج فرهنگ "ازدواج" با زندانبانان در زندان (رجوع شود به کتاب "زندانی تهران" اثر مارینا نمت)؛
11. دادخواهی حقوق تمامی اقلیت های مسلمان جهان بویژه میانمار- برمه سابق (رجوع شود به مقاله "دشمنان ایرانی آنگ سان سوچی" نوشته نیره توحیدی و رامین جهانبگلو).

تبصره: به دلیل وجود "دولت خشونت پرهیز در ایران اسلامی"، بند شماره 11 شامل اقلیت مسلمان افغان در ایران نمی شود.

اعضاء شورای موقت هماهنگی

« جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی طلب – شاخه کانادا»

به ترتیب قد:

- 1- رامین جهان لو – استاد دانشکده و مروج خشونت پرهیزی وطنی گاندی طلب؛
- 2- آرین مهرنژاد – مدیرمسئول گردهمایی خشونت پرهیزی - ولیعصر؛
- 3- یارحسن هوشنگی – استاد لایبگری؛
- 4- حسن اردشیرزاده – زندانی مستقل؛
- 5- بهنام گمنام زاده اصفهانی – مدیر بخش امنیتی سایت های اینترنتی شرکت س. پ. ا. ا. – شاخه کانادا؛
- 6- دولتتاج محمدی – روزنامه فروش؛
- 7- احسان الدین زره پوش – مدیر کتابفروشی "میر حسین"؛
- 8- علیداد احساسات – مسئول کمیته حقوق بگیران؛
- 9- قمیش ژبانی – مجری برنامه "ملیجک"؛
- 10- محمد اسلامی شیخی – مدیر پروژه "میراث خواران فرهنگی"؛
- 11- سلطان سعید پور- مامور انتظامات؛
- 12- سلیمه نیازی – بنیانگذار "کنگره ایرانیان مسلمان کانا دا"؛
- 13- رضا تبریزاحمدی – مدیرکل شرکت توزیع "رختشویی اعانات"؛
- 14- شعله خلیل گازی - ،
- 15- لیلا زندی پور – دانشجوی حقوقی بشر؛
- 16- فرخ اسلام نگه دار- بازنشسته سیاسی؛
- 17- شیرین خاتون عبادی اتنی بشری - فعال حقوقی بشر؛
- 18- عبدالعباس معروفیان – بازرس سابق زندان؛

22 شهریور 1391

اطروش طبرستانی

مدیر مسئول روابط عمومی

« جبهه وطنی ایرانیان خشونت پرهیز گاندی طلب – شاخه کانادا»

atroosht@yahoo.com



پل الوار

PAUL ELUARD

(1895-1952)

تورا دوست می دارم

تو رابه جای همه زنائی که نشناخته ام دوست می دارم

تو را به جای همه روز گارانی که نمی زیسته ام دوست می دارم

برای خاطر عطر گستره ی بیکران و برای خاطر عطر نان گرم

برای خاطر برفی که آب می شود، برای خاطر نخستین گل ها

برای خاطر جانوران پاکی که آدمی نمی رماندشان

تورا برای خاطر دوست داشتن دوست می دارم

تورا به جای همه زنائی که دوست نمی دارم دوست می دارم.

جز تو، که مرا منعکس تواند کرد؟ من خود، خویشتن را بس

اندک می بینم.

بی تو جز گستره ی بی کرانه نمی بینم

میان گذ شته و امروز

از جدار آینه ی خویش گذشتن نتوانستم

می بایست تا زندگی را لغت به لغت فرا گیرم

راست از آن گونه که لغت به لغت از یادش می برند.

تورا دوست می دارم برای خاطر فرزادنگیت که از آن من

نیست

تورا برای خاطر سلامت

به رغم همه آن چیز ها که به جز وهمی نیست دوست می دارم

برای خاطر این جاودانی که بازش نمی دارم

تو می پنداری که شکی، حال آنکه به جز دلیلی نیستی

تو همان آفتاب بزرگی که در سر من بالا می رود

بدان هنگام که از خویشتن در اطمینانم .

از کتاب: همچون کوچه ی بی انتها

ترجمه ی : احمد شاملو

پل الوار

شاعر بزرگ فرانسوی

پل الوار (به فرانسوی: Paul Éluard) با نام اصلی اوژن-امیل-پل گرندل (به فرانسوی: Eugène-Émile-Paul Grindel) (۱۴ دسامبر ۱۸۹۵ - ۱۸ نوامبر ۱۹۵۲) نویسنده فرانسوی بود.

وی یکی از رهبران جنبش سوررئالیسم بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۸ بود. همچنین یکی از موسسان مجله انقلاب سوررئالیست^[۱] در سال ۱۹۲۴ بود. وی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳ و همچنین پس از ۱۹۳۸ عضو حزب کمونیست بود.

زندگی‌نامه

پل الوار در سال ۱۸۹۵ در در شهر سن دنی در شمال پاریس به دنیا آمد. پدرش کارمندی ساده بود و مادرش خیاط. وی در ۱۵ سالگی به علت ابتلا به سل مجبور شد تحصیل را رها کند و برای استراحت به مدت یکسال و نیم به کوهستانهای سوئیس سفر کند. پس از بهبودی و بازگشت به پاریس برای اولین بار چند قطعه از اشعار خود را در مجلات مختلف ادبی فرانسه به چاپ رساند. در سال ۱۹۱۴ به خدمت نظام احضار شد و در بخش پرستاری انجام وظیفه کرد، در ۱۹۱۷ اولین دفتر شعر خود را به نام وظیفه و نگرانی (le Devoir et l'Inquiétude) و یک سال بعد در ۱۹۱۸ دومین دفتر شعرش با عنوان اشعار برای صلح (Poèmes pour la paix) را به چاپ رسانید.

الوار پس از پایان جنگ، با آندره برتون، لویی آراگون و فیلیپ سوپو آشنا شد و با شرکت آنان بیانیه شعر سوررئالیستی فرانسه را امضا کرد و جنبش ادبی سوررئالیسم را پایه گذاری کرد.

با مجموعه‌های جانوران و آدمیزادگان (les Animaux et leurs hommes) (۱۹۲۰)، نیازهای زندگی و نتایج رویاها (les Nécessités de la vie et les Conséquences des rêves) (۱۹۲۱)، به عنوان یکی از شاعران نامدار سوررئالیسم شناخته شد.

در سال ۱۹۲۴ پس از جدایی از همسرش (گالا) که برایش ضربه روحی بسیار سختی به شمار می‌رفت سفری را به دور دنیا آغاز کرد. هفت ماه گریز به کشورهای محروم آسیای شرقی (اقیانوسیه، استرالیا، هندوچین، سیلان، جزایر آنتیل، پاناما، مالزی، هند، زلاند نو)؛ سرانجام دوستانش او را در سنگاپور یافتند. در بازگشت آثاری را انتشار داد که همه از لحنی هیجان‌انگیز و پرشور خبر می‌داد. از آن جمله مرگ از نمرین، چشمان پرثمر و مجموعه پایتخت انده ۱۹۲۶ که از شاهکارهای الوار است. درباره این کتاب منتقدان گفته‌اند: همین کتاب کفایت تا الوار نماینده شعر نو فرانسه باشد. الوار از جمله اولین کسانی بود که از مزایای شعر ناهشیارانه و تفاوت آن با اشعار هشیارانه سخن گفت و شعر را ناشی از حالت خودکار مغز آمیخته با اوهام (تخیل) دانست. او از شاعران ردیف اول مکتب سوررئالیسم بود و سبک شخصی خاصی در این مکتب به وجود آورد که او را در میان همه هنرمندان به چهره‌ای محبوب و ممتاز بدل کرد.

از سال ۱۹۲۷ با کمونیست‌ها رابطه داشت و در همین سال بود که در بحبوحه اشغال فرانسه توسط آلمان قطعه آزادی را سرود. بنا به گفته شخص شاعر، در ابتدا این شعر، صرفاً عاشقانه بوده و وی این شعر را در مورد زنی که او را دوست داشته سروده‌است. اما به مرور شاعر به این حقیقت دست می‌یابد که این شعر نمی‌تواند صرفاً مختص یک «انسان» باشد بلکه متعلق به همه انسانهاست.

الوار در سال ۱۹۴۲ در حین اشغال فرانسه و در رابطه با جنبش ملی مقاومت، رسماً وارد حزب کمونیست فرانسه شد. پل الوار پیش از عضویت در حزب کمونیست، در سال ۱۹۳۰

در کنگره انترناسیونال دوم نویسندگان انقلابی جهان در شوروی شرکت نموده بود. او بعد از جنگ جهانی دوم بدلیل اشعار اجتماعی و فعالیت‌های سوسیالیستی مشهور شد؛ البته بدون اینکه مطیع حزب کمونیست شود. در همین سالها بود که در جنگهای داخلی اسپانیا شرکت کرد و به عنوان شاعری که شعر را از بعد شخصی به بعد اجتماعی و مردمی کشاند شناخته شد. همچنین به مبارزات مخفیانه علیه اشغالگران نازی می‌پردازد. مجموعه‌های «شعر و حقیقت ۱۹۴۲» «شایستگان زیستن ۱۹۴۴» و «در وعده گاه آلمانی ۱۹۴۴» در چنین حال و هوایی منتشر شدند. که از مهمترین اشعار سیاسی و رزمی دوره مقاومت به شمار می‌آیند. در سال ۱۹۴۸ از پیکاسو و الوار برای عضویت در «کنگره صلح» در لهستان دعوت بعمل آمد. در ژوئن همین سال الوار «اشعار سیاسی» را با مقدمه‌ای از لویی آراگون انتشار داد. وی «ققنوس» را در آخرین سال زندگی خویش (۱۹۵۲) سرود.



و در آخر باید گفت که پل الوار بیش از دیگران شعر بین دو جنگ جهانی در فرانسه را تحت تأثیر خود قرار داده‌است. اشعار الوار در عین اینکه دستمایه اجتماعی و سیاسی دارند، اغلب رنگی از عشق و عاطفه دارند همچنین در اشعار او نشانه از سبک تمام شاعران سوررئالیست دیده میشود. شعر او به علت محتوای انساندوستانه و توصیف احساسات عمیق و پرشور، تأثیری عمیق روی تمام اقشار خلق گذاشت و بدین ترتیب او بهترین شاعر نسل خود شد. شعر الوار: کوتاه، فشرده، و مخاطبه‌ای، است. تجربه‌های شرکت او در جنگ داخلی اسپانیا و سایر حوادث زمان، باعث شدند که او همیشه برای محرومان و آزادیخواهان موضعگیری نماید.

الوار در روز سه شنبه ۱۸ نوامبر ۱۹۵۲، در آپارتمان خود در اثر سکته قلبی چشم از جهان فرو بست و در گورستان پرلاشرز به خاک سپرده شد.

از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد



احمد شاملو، شاعر آزادی!

بهرام رحمانی

تفکر و تلقی‌های نیروهای رادیکال و نمایندگان اندیشه‌های فعال غیرمتشکل دعوت به عمل آریم تا نظرات خود را درباب مسائلی که عنوان می‌شود به دور میزگردی به بحث و برخورد منطقی بگذارند، با یقین به این که انعکاس خود این نقطه‌نظرها در مجله، می‌تواند بحث را به میان توده وسیع علاقمند ببرد. بدیهی است که در پاره‌نی موارد لازم خواهد بود که تنها افراد متخصص به بحث و گفتگو بنشینند تا برخی از پیچیدگی‌ها را از دیدگاه فنی توضیح و تشریح کنند. و این نیز روشن است که نمایندگان همه نیروها و تمام گرایش‌ها ممکن است نتوانند همواره در این میزگرد حضور یابند.

به هر حال، کوشش در این راستا است و آن-چه در زیر می‌آید حاصل نخستین میزگرد ما است.»

بخش-هایی از مباحث این میزگرد را به دلیل جایگاه مهم تاریخی-، به ویژه نقش روشنفکران در آن دوره-های حساس و پرتلاطم جامعه-مان، در این-جا بازخوانی می-کنیم:

باقر پرهام: در نخستین نشست «میزگرد» کتاب جمعه اجازه بفرمائید در این باره صحبت کنیم که مجله یا نشریه‌ای با مشخصات کتاب جمعه چه نقشی را می‌تواند در این دوره از زمان بازی کند و چه رسالتی به عهده آن هست. این بحث شاید بعدها به موثرتر شدن کار ما کمک کند. پس از آقای شاملو که ندای این کار را در داده‌اند، خواهش کنیم که برای شروع بحث نظرشان را در این زمینه بگویند.

احمد شاملو: ما نشریه را با این هدف درمی‌آریم که به مسائلی که برای جامعه مطرح هست اما چند و چونش روشن نیست جواب داده شود. به عنوان مثال، در گردهمائی‌هایی که برای تاسیس مجله با دوستان داشتیم من پیشنهاد کردم به موقعش، از صندوق مجله مخارج گروه‌هایی را تامین بکنیم که بروند در مسائل مختلف جامعه ایران

--مسائل روستائی، ایلی، کارگری، شهری و غیره-- تحقیق بکنند، حتی اگر برخی از این تحقیقات دو ماه و سه ماه وقت بگیرد. مسائل گنگ اجتماعی ما یکی و دو تا نیست، این مسائل باید مطرح شود و اشخاص صاحب‌نظر درباره آن‌ها نظر بدهند تا مجله بتواند به سهم خود راه‌هایی برای رفع نیازهای بنیادی جامعه ارائه کند.

باقر پرهام: منظور تان نیازهای موجود برای کل جامعه است نه الزاما از دید یک گروه یا یک قشر خاص و یا یک سازمان خاص از جامعه؟

احمد شاملو: بی‌شک، زیرا در آن صورت مجله می‌شد ارگان یک گروه خاص. من معتقدم این مسائل باید از مواضع و نظرگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد تا امکان انتخاب پاسخ صحیح‌تر میسر باشد.

باقر پرهام: در واقع پایگاهی باشد برای یک نوع همکاری دموکراتیک بین گروه‌های متعدد روشنفکران. یعنی چه آن‌هایی که از پایگاه خاص روشنفکری خودشان نگاه می‌کنند و چه آن‌ها که تعهد سیاسی در گروه‌های مختلف دارند بتوانند سهمی در روشن کردن مسائل جامعه ما داشته باشند.

احمد شاملو: مسائل حل‌ناشده فراوانی هست که با درگیری‌های سیاسی و عقیدتی گروه‌ها اصلا رابطه پیدا نمی‌کند. ما برای

گفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوه-بار، زبانی متحمل خواهد شد که بی‌گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشربون مطلق‌زده هر اندیشه آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می‌شمارند. پس نخستین هدف نظامی که هم‌اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام‌های خود را با به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته‌های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است.

اکنون ما در آستانه توفانی روبنده ایستاده‌ایم. بادناها ناله‌کنان به حرکت درآمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. می‌توان به دخمه‌های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بی‌امان بگذرد. اما رسالت تاریخی —



روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمی‌کند. هر فریادی آگاه -کننده است، پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد. سپاه کفن‌پوش روشنفکران متعهد در جنگی نابرابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه‌ئی که بر اینان وارد می‌آید نشانه‌ئی هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق‌های ساکن این محدوده جغرافیائی در معرض آن قرار گرفته است.»

احمد شاملو در «میزگرد: درباره وظائف کتاب جمعه»، که با حضور خانم هما ناطق و آقایان عباس سماکار، باقر پرهام، محمدعلی سپانلو، خسرو شاکری، فریدون آدمیت و محمد قائد برگزار کرد تا وظایف سنگین و بس مهمی را با توجه به شرایط انقلابی آن دوره، برای این هفته‌نامه تدوین کنند.

در مقدمه این میزگرد می‌خوانیم: «این حقیقت که به تنهایی قادر نخواهیم بود حتی برخی از مسائل گوناگون و پیچیده جامعه ایران را به دقت لازم مطرح کنیم، از همان آغاز کار برای شورای نویسندگان کتاب جمعه روشن بود. ما می‌دانستیم که اگر این هفته‌نامه قرار است از عهده وظیفه‌ئی اجتماعی برآید باید به تمامی نیروهای بالنده اجتماع تکیه کند. این اتکا از راه‌های مختلف می‌توانست صورت بگیرد، لیکن ساده‌تر اما دموکراتیک‌ترین راهی که به نظر رسید این بود که از نمایندگان

: دوازده سال از خاموشی «بامداد شاعر»، پژوهش-گر، منتقد، نویسنده و مترجم معاصر می-گذرد اما یاد و خاطره وی در جامعه ما، به ویژه در نزد نیروی جوان، هم-چنان زنده و عزیز است. احمد شاملو، علاوه بر شعر، کارهای تحقیقی و ترجمه‌های زیادی دارد. مجموعه کتاب کوچه وی، بزرگ‌ترین اثر پژوهشی در باب فرهنگ عامیانه مردم ایران است. آثار شاملو، به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، سوئدی، ژاپنی، ترکی، رومانیایی، ارمنی، هلندی، زاگربی، فنلاندی، اسپانیایی، آلمانی و روسی ترجمه شده است.

شاملو، شاعری سرشناس و وجدان آگاه جامعه روشنفکری ایران بود. وی، تنها یک شاعر پرآوازه نبود، بلکه در عرصه -های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی چون فرهنگ کوچه، ترجمه، پژوهش، روزنامه-نگاری و تاریخ نیز تلاش-های گسترده-ای داشت.

شاملو سردبیری نشریات زیر را به عهده داشت: «هفته‌نامه خوشه، شماره ۲۲ مرداد ۱۳۴۶ (در سال ۱۳۴۸ با اختار رسمی ساواک تعطیل شد)؛ هفته‌نامه سخن‌نو- (پنج شماره) ۱۳۲۷؛ هفته‌نامه روزنه- (هفت شماره) ۱۳۲۹؛ سردبیر چپ- (در مقابل سردبیر راست) مجله خواندنی‌ها ۱۳۳۰؛ هفته‌نامه آتشبار، به مدیریت ابوالقاسم انجوی شیرازی ۱۳۳۱؛ مجله آشنا ۱۳۳۶؛ اطلاعات ماهانه، دوره یازدهم ۱۳۳۷؛ مجله فردوسی ۱۳۳۹؛ کتاب هفته (۲۴ شماره اول) ۱۳۴۰؛ هفته‌نامه ادبی و هنری بارو، که بعد از سه شماره با اولتیماتوم وزیر اطلاعات وقت در سال ۱۳۴۵ تعطیل می‌شود؛ همکاری با روزنامه‌های کیهان فرهنگی و آینده‌گان ۱۳۵۱؛ انتشار ۱۲ شماره هفته‌نامه ایرانشهر در لندن (شهریور ۵۷). دی ماه ۵۷ استعفا می‌دهد. -به علت اختلاف‌هایی با مدیر هفته‌نامه؛ سردبیر هفته‌نامه کتاب جمعه- (بعد از ۳۶ شماره، با فشارهای دولتی تعطیل می‌شود).

احمد شاملو، یکی از نخستین چهره-های شاخص جریان روشنفکری ایران بود که در همان روزهای نخست حاکمیت جمهوری اسلامی در رابطه با اهداف و سیاست-های سرکوبگرانه آن هشدار داد. در حالی-که در این دوره، بسیاری از شهروندان هنوز به ماهیت حکومت تازه به قدرت رسیده متوهم بودند و یا مهم-تر از همه، جریاناتی چون حزب توده، بخش اکثریت چریک-های فدایی خلق ایران، نهضت آزادی و غیره با تمام قدرت از حکومت اسلامی دفاع می-کردند، شاملو با جسارت بی-نظیری ماهیت ضدانسانی آن را افشا کرد.

وی، با تمام وجود تلاش-های گسترده-ای را در راه شکوفایی فرهنگ جهان-شمول انسانی و اجتماعی آغاز کرد و تا آخر عمرش نیز به اهداف و آرمان-های خود وفادار ماند.

احمد شاملو، در دفتر اول «کتاب‌های جمعه» نوشت: «روزهای سیاهی در پیش است. دوران پر ادباری که، گرچه منطقاً عمری دراز نمی‌تواند داشت، از هم‌اکنون نهاد تیره خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه خود را بر زمینه‌ئی از نفی دموکراسی، نفی ملیت، و نفی ملیت، و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می‌جوید.

این‌چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش در هم خواهد —



میخائیل شولوخوف

نویسنده بزرگ روس (1905—1984)



میخائیل شولوخوف به سال ۱۹۰۵ در روستای کروجلنین در نزدیکی وشنسکایا در حومه جنوبی رود دن متولد شد. پدرش روستایی ساده‌ای از نژاد روس و مادرش از اهالی اوکراین بود. در سال ۱۹۱۸ به سبب در گرفتن جنگ داخلی در ناحیه دن ناچار درسش را ناتمام گذارد و به ارتش سرخ پیوست تا در نبرد هایی در برابر آخرین بازماندگان از هواخواهان ارتش سفید شرکت جوید. تاثیر این تجربه در آثار وی بطرز محسوسی آشکار است. وی نویسنده‌ای واقع‌باور بود و در داستان‌هایش به مردم و انقلاب اکتبر پرداخته‌است.

رمان حماسی «دن آرام» از مهم‌ترین آثار وی به شمار می‌رود که در چهار جلد از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ به نویسندگی آن مشغول بود. از معروف‌ترین داستان‌های کوتاه او داستان خال است که در دهه چهل شمسی در کتاب هفته ترجمه و چاپ شد. از دیگر آثار وی «آنها برای سرزمین پدریشان جنگیند» و «زمین نوآباد» می‌باشد.

شولوخف در سال ۱۹۴۱ برنده [جایزه استالین](#) و در سال

۱۹۶۰ برنده [جایزه لنین](#) در [شوروی](#) شد و در سال ۱۹۶۵

[جایزه نوبل ادبیات](#) به وی اهدا شد.

آثار شولوخوف:

[دن آرام](#)، (۱۹۴۰-۱۹۲۸ م) از این کتاب [ترجمه در فارسی](#)

وجود دارد توسط [م. ا. به‌آدین و منوچهر بیگدلی](#) [خمسه](#) و

دیگر توسط [احمد شاملو](#) ترجمه شده است.

[آنها برای سرزمین پدریشان جنگیند](#)

[زمین نوآباد](#) [ترجمه م.ا.به‌آدین](#)

[سرنوشت یک انسان](#)

[علم‌کین](#)

[کره اسب](#)

" دن آرام " از آثار جاویدانه ادبیات جهان بشمار میرود که به شیوه رئالیسم اجتماعی به نگارش درآمده و رویدادهای یک دوره بسیار با اهمیت تاریخ مردم روسیه را به بهترین طرز و عالیت‌ترین بیان بازتاب میدهد. میخائیل شولوخف در 24 ماه مه سال 1905 در روستای کروژلین واقع در بخش قزاق نشین وشنسکایا پابه عرصه وجود گذاشت. پدرش يك دهقان خرده مالک بود. شولوخف تا سال 1918 تحصیل کرد، ابتدا در دبستان روستا و سپس در دبیرستان شهر به تحصیل پرداخت ، ولی جنگ داخلی که در آنزمان آغاز گردید وی را از تحصیل بازداشت و از سال 1918 مشغول کار شد. در مدت پنج سال او بارها پیشه خود را تغییر داد. از سال 1923 نوشته‌های شولوخف در مطبوعات به چاپ رسید. در جنگ دوم جهانی شولوخف به عنوان خبرنگار در جنگ شرکت داشت. میخائیل

آثار شولوخوف سه مرحله تاریخ روسیه را منعکس می‌کند. این سه مرحله در « دن آرام » و « زمین نوآباد » و « آنها برای میهنشان می‌جنگند » جلوه گر است. رمان « دن آرام » از نظر توصیف عمیق زندگی و کثرت قهرمانان داستان و از نظر وصف طبقات مختلف جامعه و سرنوشت افرادی که به وقایع انقلاب و جنگ‌های داخلی جلب شده‌اند تا اندازه یی همانند رمان « جنگ و صلح » لئو تولستوی است. شولوخف در ادبیات روس بارزترین و عمیق‌ترین بیان کننده روحیه قشرهای مردم بشمار می‌رود. تحول در زندگانی دهقانان در رمان‌های او متجلی است و این بزرگ‌ترین موفقیت ادبیات معاصر روس است و چنان تاثیر بزرگی در حیات اجتماعی مردم به جا گذاشت که می‌توان آن را با تاثیر ندای نیرومند لئو تولستوی در مردم روسیه، مقایسه نمود. رمان « دن آرام »، « از زبان » مردم و گوئی با الهام از احساسات درونی آنها نوشته شده است. گریگوری ملخوف قهرمان اصلی رمان از همان اول جوانی، هنگامی که به خاطر عشق به آکسینیا با خانواده‌اش قطع رابطه می‌کند رفتاری سرکشانه از خود نشان می‌دهد. این رویداد در محیط قزاق‌ها، در شرایط پدر سالاری که کودکان باید بی‌چون و چرا از والدین خود تبعیت کنند واقعه منحصر به فردی می‌باشد. گناه گریگوری ملخوف بویژه از این لحاظ بزرگ‌تر می‌نماید که او به عنوان يك قزاق به خاطر زنی شوهردار خانه پدری خود را ترك کرد و به عنوان دهقان مزدور به کار پرداخت. او مورد خشم شدید پدر و تحقیر دهقانان قرار گرفت. ولی هنوز بسیار جوان بود و برای او همه چیز بی‌تفاوت بود. او با همان رشادتی که از پرچین به خانه‌ی همسایه پرید تا از آکسینا در برابر مشته‌های آهنین شوهرش استپان دفاع کند خانواده‌اش را نیز ترك می‌کند و به اتفاق آکسینیا فقط با لباسی که در تن داشت زادگاه خود را ترك می‌نماید و به ملك يکي از ملاکان می‌رود. برای ملخوف استقلال و شایستگی انسان از هرچیزی پرارزش‌تر است و او از همه‌ی ثروت پدری فقط به اسب اکتفا کرد. او در این دوران زندگی، اعتماد بسیار به خود داشت و می‌دانست که پیدا کردن راه به سوی سعادت فقط به خود انسان بستگی دارد. اعتماد مبهم او نسبت به هم باعث بسیاری از اشتباهات گریگوری گردید. او در سال‌هایی که در اندیشه راه صحیح به سوی حقیقت اجتماعی بود نه فقط از ملت خویش جدا شد بلکه علیه منافع بنیانی قزاق‌ها گام برداشت. گریگوری با شمشیر علیه ارتش سرخ می‌جنگید. اما بعد در راهی که برگزیده بود دچار شك و تردید بسیار گردید. در این هنگام جاه طلبی او باعث غروری گشته بود زیرا به فرماندهی لشکری منصوب گشت که گویا به خاطر استقلال و خودمختاری

ادامه مطلب در ص 23

داستان

از : ایتالو کالوینو

شهری که همه مردمش دزد بودند!

شهری بود که همه اهالی آن دزد بودند. شبها پس از صرف شام، هرکس دسته کلید بزرگ و فانوس را برمی داشت و از خانه بیرون میزد؛ برای دستبرد زدن به خانه یک همسایه. حوالی سحر با دست پر به خانه برمی گشت، به خانه خودش که آنرا هم دزد زده بود.

به این ترتیب، همه در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی میکردند؛ چون هرکس از دیگری می دزدید و او هم متقابلاً از دیگری، تا آنجا که آخرین نفر از اولی می دزدید.

دادو سندهای تجاری و به طور کلی خرید و فروش هم در این شهر به همین منوال صورت می گرفت؛ هم از جانب خریدارها و هم از جانب فروشندگان. دولت هم به سهم خود سعی می کرد حق و حساب بیشتری از اهالی بگیرد و آنها را تیغ بزند و اهالی هم به سهم خود نهایت سعی و کوشش خودشان را می کردند که سر دولت را شیر به مالند و نم پس ندهند و چیزی از آن بالا بکشند؛ به این ترتیب در این شهر زندگی به آرامی سپری می شد.

نه کسی خیلی ثروتمند بود و نه کسی خیلی فقیر و درمانده. روزی، چطورش را نمی دانیم؛ مرد درستکاری گذرش به شهر افتاد و آنجا را برای اقامت انتخاب کرد.

شبها به جای اینکه با دسته کلید و فانوس دور کوچه ها راه بیفتد برای دزدی، شامش را که می خورد، سیگاری دود می کرد و شروع می کرد به خواندن رمان. دزدها می آمدند؛ چراغ خانه را روشن می دیدند و راهشان را کج می کردند و میرفتند.

اوضاع از این قرار بود تا اینکه اهالی، احساس وظیفه کردند که به این تازه وارد توضیح بدهند که گرچه خودش اهل این کارها نیست، ولی حق ندارد مزاحم کار دیگران بشود.

هرشب که در خانه می ماند، معنیش این بود که خانواده ای سر بی شام زمین می گذارد و روز بعد هم چیزی برای خوردن ندارد. بدین ترتیب، مرد درستکار در برابر چنین استدلالی چه حرفی برای گفتن می توانست داشته باشد؟ بنابراین پس از غروب آفتاب، او هم از خانه بیرون میزد و همانطور که از او خواسته بودند، حوالی صبح برمی گشت؛ ولی دست به دزدی نمیزد. آخر او فردی بود درستکار و اهل اینکارها نبود.

می رفت روی پل شهر می ایستاد و مدتها به جریان آب رودخانه نگاه می کرد و بعد به خانه برمی گشت و می دید که خانه اش مورد دستبرد قرار گرفته است.

در کمتر از 1 هفته، مرد درستکار دار و ندارد خود را از دست داد؛ چیزی برای خوردن نداشت و خانه اش هم که لخت شده بود ولی مشکلی این نبود! چرا که این وضعیت البته تقصیر خود او بود. نه! مشکل چیز دیگری بود. قضیه از این قرار بود که این آدم با این رفتار، حال همه را گرفته بود! او اجازه داده بود دار و ندارش را بزدند بی آنکه خودش دست به مال کسی دراز کند. به این ترتیب، هر شب یک نفر بود که پس از سرقت شبانه از خانه دیگری، وقتی صبح به خانه خودش وارد میشد، میدید خانه و اموالش دست نخورده است؛ خانه ای که مرد درستکار باید به آن دستبرد میزد.

به هر حال بعد از مدتی به تدریج، آنهایی که شبهای بیشتری خانه شان را دزد نمیزد رفته رفته اوضاعشان از بقیه بهتر شد و مال و منالی به هم می زدند و برعکس، کسانی که دفعات بیشتری به خانه مرد درستکار (که حالا دیگر البته از هر چیز به درد نخوری خالی شده بود) دستبرد میزدند، دست خالی به خانه برمیگشتند و وضعشان روزبه روز بدتر میشد و خود را فقیرتر میافتند.

به این ترتیب، آن عده ای که موقعیت مالیشان بهتر شده بود، مانند مرد درستکار، این عادت را پیشه کردند که شبها پس از



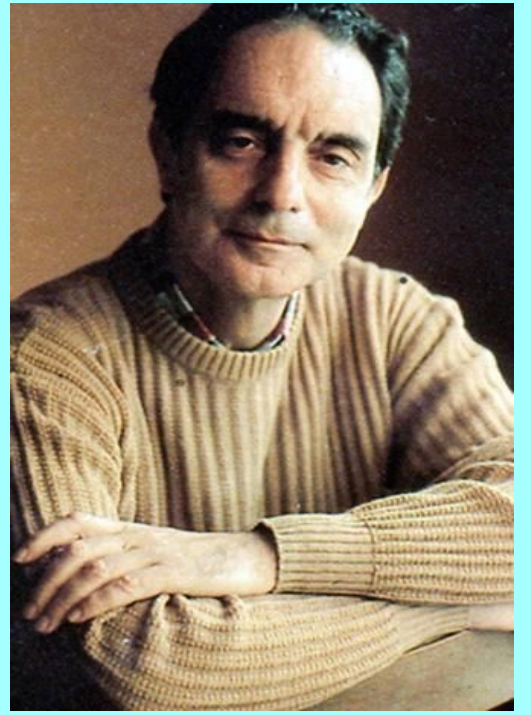
صرف شام، بروند روی پل چوبی و جریان آب رودخانه را تماشا کنند. این ماجرا، وضعیت آشفته شهر را آشفته تر میکرد؛ چون معنیش این بود که باز افراد بیشتری از اهالی ثروتمندتر و بقیه فقیرتر میشدند.

به تدریج، آنهایی که وضعشان خوب شده بود و به گردش و تفریح روی پل روی آوردند، متوجه شدند که اگر به این وضع ادامه بدهند، به زودی ثروتشان ته میکشد و به این فکر افتادند که "چطور است به عده ای از این فقیرها پول بدهیم که شبها به جای ما هم بروند دزدی".

قراردادها بسته شد، دستمزدها تعیین و پورسانتهای هر طرف را هم مشخص کردند: آنها البته هنوز دزد بودند و در همین قرار و مدارها هم سعی میکردند سر هم کلاه بگذارند و هر کدام از طرفین به نحوی از دیگری چیزی بالا میکشید و آن دیگری هم از اما همانطور که رسم اینگونه قراردادهاست، آنها که پولدارتر بودند و ثروتمندتر و تهیدستها عموماً فقیرتر میشدند. عده ای هم آنقدر ثروتمند شدند که دیگر برای ثروتمند ماندن، نه نیاز به دزدی مستقیم داشتند و نه اینکه کسی برایشان دزدی کند. ولی مشکل اینجا بود که اگر دست از دزدی میکشیدند، فقیر میشدند؛ چون فقیرها در هر حال از آنها میزدیدند. فکری به خاطرشان رسید؛ آمدند و فقیرترین آدمها را استخدام کردند تا اموالشان را در مقابل دیگر فقیرها حفاظت کنند، اداره پلیس برپا شد و زندانها ساخته شد.

به این ترتیب، چند سالی از آمدن مرد درستکار به شهر نگذشته بود که مردم دیگر از دزدیدن و دزدیده شدن حرفی به میان نمیآوردند. صحبتها حالا دیگر فقط از دارا و ندار بود؛ اما در واقع هنوز همه دزد بودند. تنها فرد درستکار، همان مرد اولی بود که ما نفهمیدیم برای چه به آن شهر آمد و کمی بعد هم از گرسنگی مرد.

برگرفته از کتاب: شاه گوش میکند



زندگینامه ایتالو کالوینو

ایتالو کالوینو 15 اکتبر ۱۹۲۳ در سانتیاگو دلاس وگاس در کوبا به دنیا آمد. وی نویسنده، خبرنگار، منتقد و نظریه پرداز ایتالیایی است که فضای انتقادی آثارش باعث شده او را یکی از مهمترین داستان نویس های ایتالیا در قرن بیستم بدانند. کالوینو ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۵ بر اثر خونریزی مغزی در سیخا ایتالیا درگذشت.

وی تا پنج سالگی در کوبا ماند، سپس به همراه پدر و مادرش که هر دو گیاهشناس بودند به ایتالیا رفت و بیشتر زندگی خود را همانجا سپری کرد.

کالوینو تا هجده سالگی در سانرمو ماند، سپس، در سال ۱۹۴۱ به تورین رفت. در سال ۱۹۴۳ به نهضت مقاومت ایتالیا و بریگاد گاریبالدی، و پس از آن به حزب کمونیست ایتالیا پیوست.

کالوینو در سال ۱۹۵۰ به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد. در دهه پنجاه کالوینو به نوعی تخیل ادبی نزدیکی و گرایش پیدا کرد که در آن مسائل اجتماعی و سیاسی با تفسیری طنزآمیز همراه است. چند کتاب از جمله شوالیه ناموجود و مورچه آرژانتینی را منتشر کرد و با نشریات کمونیستی و مارکسیستی همکاری کرد، تا این که در سال ۱۹۵۷ به شکل غیرمنتظره ای از حزب کمونیست «لونیته» کناره گیری کرد و نامه استعفايش در نشریه چاپ شد.

کتاب بارون درخت نشین هم در همین سال منتشر شد. کالوینو با دعوت بنیاد فورد به آمریکا سفر کرد و شش ماه آنجا ماند. کالوینو چهار ماه از این شش ماه را در نیویورک گذراند و به گفته خودش کاملاً تحت تأثیر دنیای جدید قرار گرفت. در این مدت با ایستر جودیت سینگر هم آشنا شد، که چند سال بعد در سفری به کوبا، در هاوانا با او ازدواج کرد. کالوینو در این سفر به زادگاهش کوبا نیز رفت و با ارنستو چه گوارا هم دیدار کرد.

در دهه ۱۹۵۰ میلادی مطالعه بر روی افسانه های ایتالیایی را آغاز می کند که حاصل آن چاپ کتاب (افسانه های ایتالیایی) و همچنین تریلوژی معروف او: ویکنت شقه شده، شوالیه ناموجود، بارون درخت نشین اوج خلاقیت و پرواز فکری کالوینو در آثار تخیلی اش خواننده را حیران می کند. در سال ۱۹۸۱ نشان افتخار فرانسه به او اعطا شد.

کتابهای ایتالو کالوینو:

راه لانه عنکبوت ، شوالیه ناموجود ، ویکنت دوشقه ، افسانه های ایتالیایی، شاه گوش می کند ، اگر شبی از شب های زمستان مسافری، کمدی های کیهانی، بارون درخت نشین، شش یادداشت برای هزاره بعدی، چرا باید کلاسیک ها را خواند.

مطرح کرد تا آن-هائی که فاقد جهت واقعی هستند کشیده شوند به سمت نیروهای واقعی انقلابی. این را هم فراموش نکنیم که هر نشریه‌ئی در هر صورت نوعی خطاب قشری و طبقاتی دارد.

فریدون آدمیت: چنین نشریه‌ئی اگر هدفش آن چیزی باشد که در فرهنگ سیاسی بیداری افکار می‌گفتند، خیلی مفید می‌تواند باشد. بیداری افکار، نسبت به مسائل جاری جامعه و مسائلی که در آینده خواهیم داشت. فرض کنید همین حالا مجلس خبرگان داریم. این قضیه مجلس خبرگان واقعا حلاجی نشده که اصلا مجلس خبرگان انتخابی نمی‌تواند باشد. مجلس خبرگان ذاتا باید انتصابی باشد. اما من اساسا با خبرگان موافق نیستم و خبرگانی در کار نیستند. اگر هم قرار باشد بگوئیم خبرگان، بسیار خوب، ولی خبرگان را توده عوام نمی‌تواند انتخاب بکند. در هیچ جامعه‌ئی نمی‌تواند انتخاب بکند چه برسد به ایران. یعنی اگر در عالی‌ترین جامعه‌های متمدنی هم بخواهند هیئت خبرگان برای یک کاری انتخاب بکنند- (برای نقشه‌کشی اقتصادی، برنامه اقتصادی، یا نصب دستگاه اتم یا راه‌های دور ریختن تقاله‌های اتم) این را نمی‌شود به رای گذاشت.

محمد قائد: از دو مطلبی که مطرح شد تصور می‌کنم اولی را همه دوستان تأیید کردند: نشریه و نشریه‌هائی دموکراتیک، که ما کم داریم؛ جایی که اشخاص نظرشان را بیان کنند و همراهانی پیدا کنند و تشخیص بدهند مخالفین‌شان چه کسانی هستند. تصور می‌کنم همه دوستان تأیید کردند که برای پرهیز از سکتاریسم، لازم است فضای دموکراتیکی حاکم باشد. راجع به مرجعیت هم صحبت کاملاً درستی است. حقیقت این است که کلمه چایی مقداری تقدس دارد، تأثیر عمیقی می‌گذارد و یک مقداری مرجعیت پیدا می‌کند. حالا چکار می‌شود کرد که این حرکت دموکراتیک به تنهائی حالت یک جور آرمان فکری پیدا نکند - یعنی فقط گروه خاصی نباشند که این را بخوانند و دیگران نه. و در دور و تسلسل باطلی گرفتار نشویم که قبلاً هم بودیم.

گردانندگان چنین نشریه‌ئی باید نظرشان این باشد که این جا تربیون آزادی است، جایی برای گفتن است، امکانی است برای نوشتن، صحبت کردن. اما اگر بعد این ایستا بماند و ثابت بشود، که مثلاً شصت هزار نفر این نظر را می‌پسندند و دیگران هم علاقه‌ئی به این نظر ندارند یا مخالف بالقوه آن هستند، باز مجله توی دسته‌بندی‌هائی می‌افتد و خودش منشائی خواهد شد برای یک سکتاریسم تازه: آن‌ها که «کتاب جمعه» را می‌فهمند و آن‌ها که نمی‌فهمند، آن‌ها که «کتاب جمعه» را می‌خوانند و آن‌ها که نمی‌خوانند.

هما ناطق: هدف هر مجله‌ئی که امروز در این مقطع تاریخی ایجاد می‌شود باید شناخت جامعه و شناساندن جامعه باشد. از آن‌جا که دموکراتیسم خود خصلت عناصر متمدنی یعنی عناصری است که از نقطه شناخت و تحلیل حرکت می‌کنند - مجله‌ئی که به دست روشنفکران و عناصر دموکراتیک ایجاد می‌شود باید در جهت این شناخت و این تحلیل باشد.

منظورم این است-که روشنفکر متعهد به جای توده‌ها فکر نکند و برای آنان نسخه اصلاحات ننویسد، بلکه همگام با توده‌ها و با شناخت و با توجه به خواست‌های آنان مجله را بنیان گذارد.

سماکار: برداشت نادرستی را که از دموکراسی در جامعه ما شده است باید کنار زد. در این جامعه معنی دموکراسی آن- چنان تحریف شده که به راحتی می‌توان بسیاری از دموکرات‌ها را انحصارطلب خواند. اینان هرگونه برخورد دموکراتیک از موضع کارگری را برخوردی غیردموکراتیک می‌دانند. اگر بگوئی می‌خواهی از زاویه مارکسیستی به مساله دموکراسی نگاه کنی آنا می‌گویند که شما دارید دموکراسی را محدود می‌کنید، در حقیقت اینان گرایش‌های دموکراتیک را با میانه‌روی، نداشتن جهت کارگری و یا با پرسه زدن در میان ایدئولوژی‌ها عوضی گرفته‌اند. یک برداشت غلط هم متأسفانه در میان نیروی چپ از این مساله رواج دارد. هستند کسانی که کار دموکراتیک را کاری محافظه‌کارانه یا فرصت‌طلبانه -

ادامه مقاله در ص 22



را از جامعه ایران نداریم، نه در جزئیات و نه در کلیات. این مجله به نظر من باید آن مرجعیت فرهنگی را پیدا کند که بتواند فراسوی مرزهای تقسیم‌کننده گروه‌های سیاسی به این خواست‌ها جواب بدهد. گروه‌های تحقیق در روستا و کارخانه باید این تحقیقات بنیادی را انجام بدهند و در اختیار همگان بگذارند. تحقیقات علمی نباید تبدیل به کالائی بشود که فقط فلان گروه خاص عرضه می‌کند. به نظر من وظیفه ما این است. در مورد دانش و شبه دانش هم معتقدم که مثلاً ما نمی‌توانیم از مارکسیسم، به عنوان یک علم، علم معاصر، بگذریم. چون آن- چه تاکنون در ایران بوده به نظر من شبه مارکسیسم بوده است نه مارکسیسم.

عباس سماکار: می‌خواهم اضافه کنم که لازم است تحلیلی از وضعیت نیروها، وضعیت سیاسی اجتماعی این مملکت، داشته باشیم- (که بعداً به این مهم می‌پردازیم). صحبتی این جا شد درباب وجود سکتاریسم. من فکر می‌کنم این سکتاریسم به معنای گرایش‌های مشخص طبقاتی گرفته شده. و حال آن‌که گرایش مشخص به سوی طبقه و داشتن ارگان سیاسی برای یک سازمان یا حزب طبقاتی به هیچ‌وجه سکتاریسم نیست، بلکه دقیقاً جهت‌گیری به سوی یک طبقه است، اما دلیل ندارد که ما همان کار را در این مجله بکنیم. امروز صف‌بندی نیروها مشخص شده و در این صف‌بندی متأسفانه نابسامانی‌های زیادی به چشم می‌خورد. به علت وجود دیکتاتوری در سال‌های دراز و به علت عدم آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک، مردم نتوانستند به هیچ‌وجه یک جهت‌گیری مشخصی برای خودشان داشته باشند به جز نیروهائی که بنا به علی در روابط سیاسی - تشکیلاتی خاصی قرار گرفتند و یا عناصر روشنفکری که علی-رغم آن فضای سنگین و خفقان‌آور تلاش‌هائی کردند. ولی در کل جامعه این طور نبود. و اگر نیروی چپ وظیفه اساسی خودش را جهت‌گیری به سمت طبقه کارگر می‌داند نباید فراموش کند که یک جهت‌گیری هم در سوی مبارزات دموکراتیک خیلی به طور عام باید داشته باشد. ما مشاهده می‌کنیم که در این مملکت نیروهائی وجود داشتند که جهت‌گیری نکردند و امروز جذب قدرت شده‌اند.

بنابراین این نیروها را باید تعلیم داد. این نیروها را هم نمی‌شود با جهت‌گیری مشخص ایدئولوژیک به سمت آرمان طبقه کارگر بکشید. می‌توان به طور عام مسائل دموکراتیک جامعه را در نظر گرفت و با توجه به این که سیستم سرمایه‌داری وابسته چه بلائی به سرمان آورده مسائل فرهنگی را از دیدگاه عامش

جامعه‌ئی کار می‌کنیم که نگذاشته‌اند هیچ تصویر درستی از آن داشته باشیم. شناخت درست این اجتماع ماورای برخوردهای نظری و عقیدتی است و امری است به سود همه گروه‌های سیاسی.

محمدعلی سپانلو: به خصوص که در یک جامعه عقب‌مانده از لحاظ تعلیم و تربیت و اطلاع‌رسانی نباید فراموش کنیم که همه چیز را از پایگاه صرف سیاسی و یا پایگاه تخصصی سیاسی نمی‌شود دید. به این جامعه‌ئی که جبراً سی سال در خواب بوده حداقل می‌توانیم یک مقدار آگاهی‌های کلی بدهیم.

احمد شاملو: مثلاً آگاهی‌هائی در زمینه خودگردانی در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و یا شوراهای دهقانی و مانند این‌ها که از جمله مسائل بنیادی است و ماوراء فرقه‌گرایی و سکتاریزم. احمد شاملو: و مسلماً این نتایج در بدو امر می‌تواند به طور مستقیم مورد بهره‌برداری هرچه بیش تر همین گروه‌های سیاسی قرار بگیرد آن گروه سیاسی را که معتقد بود از طریق دهات باید آمد و شهرها را محاصره کرد. من با این‌ها برخورد با مزه‌ئی پیدا کردم. سه سال پیش سمیناری در همدان تشکیل شد برای بررسی علل مهاجرت روستائیان به شهرها. ماحصل این سمینار بسیار جالب بود زیرا حتی جرئت نکردند گزارشش را به آن بابا بدهند. یک نسخه از صورت جلسات سمینار نزد من بود و من آن را دادم به دو سه نفر از همان آقایان که بخوانند نتیجه این شد که آن آقایان تازه دریافته‌اند که در غالب نقاط ایران جامعه روستائی به معنائی که آنان می‌شناسند باقی نمانده، و فی‌المثل نان جامعه روستائی را شهرها هستند که تأمین می‌کنند! نتیجه کار ما هم می‌تواند دادن اطلاعات باشد به گروه‌ها که لااقل تئوری‌هاشان را بتوانند بر زمینه واقعیت‌ها پیاده کنند.

خسرو شاکری: به نظر من هر مجله که در فراسوی گرایش‌ها یا قطب‌بندی‌های سیاسی در درون چپ دموکراتیک می‌خواهد منتشر بشود، در جامعه‌ئی مثل ایران باید از این-جا شروع کند که در شصت و هفتاد سال اخیر چه اتفاقاتی افتاده یا این-که باید می‌افتاده و نیفتاده. در این مملکت یک تمدنی رفته و نیمچه «تمدنی» که جای آن آمده همراه با تمام الزامات فرهنگی‌اش نبوده. یعنی اگر مدرسه آمده، کتاب آمده، محتوی درست و حسابی که انتظار می‌رفته همراه این مدرسه و کتاب نیامده، به عبارت دیگر، اطلاعاتی که تحت عنوان فرهنگ به این جامعه بایست داده می‌شده داده نشده، اختناق مانع شده است که این اطلاعات داده بشود.

احمد شاملو: یعنی مثلاً در دانشکده‌ها، اقتصاد درس می‌دهند بدون مارکس! --رژیم هزار تا چاقو می‌ساخته که یکیش دسته نداشته!

خسرو شاکری: تکه پاره‌ئی از آن دانش جهانی آمده ولی آن تکه‌هائی را که اساس و پایه این دانش جهانی بوده‌اند نگذاشته‌اند در دسترس مردم باشد، برای این-که می‌توانسته پایه و اساس براندازی رژیم پهلوی باشد. اما این فقط در سطح حکومت پهلوی نبوده. اوپوزیسیون هم به این درد دچار بوده به علت این-که تجدید تولید اجتماعی و «فرهنگی» می‌شده.

عباس سماکار: در واقع پدیده‌ئی ناشی از سیستم سرمایه‌داری وابسته.

خسرو شاکری: دقیقاً. بنابراین این‌ها را ما باید بشناسیم. ببینیم کدام دانش‌ها قلابی، یعنی «شبه دانش» بوده. خود جامعه ایران را بشناسیم، تغییراتی را که در این هفتاد سال اخیر رخ داده بشناسیم. این جامعه از کجا آمده، چه مناسباتی داشته و اکنون در چه مناسباتی هست؟ وقتی می‌گوئیم سرمایه‌داری وابسته، منظور از این مناسبات تولیدی معین چیست؟ چه اثرات فرهنگی روی ذهن ما گذاشته و عواقب این اثرات فرهنگی در سیاست و دسته‌بندی‌هائی که غالباً خواست‌های طبقاتی یکسان دارند و معذک در مقابل هم ایستاده‌اند چیست؟ این را باید توضیح دهیم از طریق تحلیل مشخص فرایند تاریخی در زمینه اقتصادی، فرهنگی، در زمینه شناخت مجموعه جامعه ایران و در جزئیات مسئله زحمت-کشان، کدام دسته سیاسی می‌تواند ادعا بکند که به شناخت زحمت-کشان در ایران جواب گفته؟ به نظر من هیچ کدام. با تمام احترامی که برای نیروهای انقلابی دارم معتقدم که هیچ کدام شاید به علت اختناق و درگیری در مبارزه بلافصل سیاسی - نتوانستند از طبقه‌ئی که نمایندگیش را دارند شناخت کافی به دست بدهند. ما تحلیل لازم

هدف از نوشتن داستان

نقدی بر نقد (سیمین رها) در ارتباط با داستان دریا خان در نشریه روشنگر شماره 60

نویسنده : نانایا



به بهانه ی داستانی از ب.رمزی با نام "دریاخان" در شماره ی 60 نشریه ی روشنگر و پاسخ سیمین عزیز مطلب زیر را ارسال می کنم.

هدف از نوشتن چیست؟ نویسنده ای که دست به قلم می برد و انگیزه ی داستان نویسی باعث خلق اثری از وی می شود از چه روی می نویسد؟

او چیزی برای نوشتن دارد که می خواهد بقیه را در دانستن آن شریک کند. فرایند داستان نویسی نوعی انتقال افکار، عقاید و دانسته ای است که نویسنده به تدریج به کشف آن ها رسیده است. او می خواهد خواننده را به همان حسی برساند که خود رسیده است و حال با قدرتی که در داستان نویسی از نظر ادبی و بیان حسی دارد این امکان را به سایرین می دهد که شریک حسی او شوند.

این نوشته می تواند به شکل طنز، داستانی کودکانه یا تخیلی، عاشقانه و رمانتیک یا روایاتی از مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باشد با مخاطبان متفاوت از هر سن و شخصیت و قشری.

داستان هایی که برگرفته از واقعیات جامعه ای هستند که در آن زندگی می کنیم قدرت انتقال بالایی می خواهند زیرا در استمرار واقعیات گاهی نقاط تلخ آن عادی می شود و به شکل روزمرگی عادی شاید همیشه شاهد آن باشیم و لذا نویسنده ای که همان واقعیات مستمر را دگر باره به شکل رمانی کوتاه مینویسد با استفاده از کلمات و سبک نوشتاری و ساختاری نقشی بس والا در انتقال یا ایجاد حس مردم آن قصه دارد.

الزاما نحوه ی گریز از آن واقعیات تلخ به عهده ی نویسنده نیست. مگر آن که وی مدعی خلق راه حل نیز باشد و یا ادعای رهایی به حل معضل عظیم جامعه را نیز داشته باشد!

هدف نویسنده شاید جلب توجه خواننده باشد که معضل را می بیند ولی بی تفاوت از کنار آن می گذرد. باید دید او چه دورنمایی دارد. داستان هایی که بر اساس اعتقاد مشخص نویسنده نوشته می شود و راه حل را نیز عرضه می کند برای دوره ی مشخص نگاشته می شود همانطور که بعد از انقلاب شوروی نوشته ها بر اساس حمایت از سیستم موجود نوشته می شد و راه حل را نیز جز راهی که شوروی پیموده بود نمیدانست و عمر آن داستان ها به کوتاهی همان دوره بودو قابل مقایسه با رمان های قبل از انقلاب آن زمان نیست و قدرت مقایسه را نیز ندارد.

ادبیات حتما در حوزه ی سیاسی عمل نمی کند و متأسفانه اکثر کسانی که وارد حوزه ی سیاست می شوند گمانشان بر آنست که هنر و ادبیات را نیز پوششی سیاسی بدهند. من شخصا این دید را ندارم و هر کس در حیطه ی دیدگاه خود به خلق اثر می پردازد. من از هنرمند و ادیب انتظار ارائه ی راه حل

هنر در جایگاه اجتماعی آن

پاسخی به نقد خانم نانایا

سیمین رها

زمانی که نوشته خانم نانایا به دستم رسید متوجه این مطلب شدم که شاید ایشان دقیقا نکته نقد مرا نگرفته اند. چرا چون ایشان به مسائل دیگری در زمینه هنر پرداخته اند که اصولا ربط مستقیمی به نقد من ندارد اما فرصت پیش آمده را مغتنم شمرده و پاسخ ایشان را در ارتباط با نقطه نظرم در مورد هنر و پایگاه اجتماعی و سیاسی آن می دهم. ایشان در بخش اول به این مسئله پرداخته اند که:

((داستان هایی که برگرفته از واقعیات جامعه ای هستند که در آن زندگی می کنیم قدرت انتقال بالایی می خواهند زیرا در استمرار واقعیات گاهی نقاط تلخ آن عادی می شود و به شکل روزمرگی عادی شاید همیشه شاهد آن باشیم و لذا نویسنده ای که همان واقعیات مستمر را دگر باره به شکل رمانی کوتاه مینویسد با استفاده از کلمات و سبک نوشتاری و ساختاری نقشی بس والا در انتقال یا ایجاد حس مردم آن قصه دارد. الزاما نحوه ی گریز از آن واقعیات تلخ به عهده ی نویسنده نیست. مگر آن که وی مدعی خلق راه حل را نیز داشته باشد و یا ادعای رهایی به حل معضل عظیم جامعه را!))

نقد من به بخشی از داستان درست از این زاویه بود که ان قسمت از داستان نه تنها بیان واقعیتی از جامعه نبود. بلکه به نظر من، نویسنده دچار نوعی طرز تلقی یا نتیجه گیری وارونه از واقعیت جاری در داستان شده بود. رسیدن به واقعیات کار ساده ای نیست، همانطور که می دانیم زحمت و کنکاش می خواهد، باید جستجو گر باشی تا به عمق واقعیت دست بری اگر نه به مانند تکه یخی می ماند که در دستان نویسنده به زودی آب خواهد شد. و اثری بر جای نمی گذارد. جایی که نویسنده می گوید ملتی با دست خود داشت به تاراج می رفت اگر خوب دقت کرده باشید مسئله من با نویسنده همین دو کلمه دست خود بود که در رابطه با بخش اصلی داستان و بازگو کردن مصائب ملتی رنج کشیده و تحت ستم ارتجاع داخلی و قدرتهای سرکوبگر و جنایتکار غربی را چگونه می توان اینگونه زیر سؤال برد و احمق فرض نمود؟! گویی هر بلایی که بهسر مردم هر منطقه می آید، آن مردم در آوار این همه ظلو مقصرند و اصلا تقصیر اصلی متوجه آنان می باشد! و این نه داورى من، و نه نتیجه گیری من از داستان نویسنده بود. بلکه وارونه همین واقعیتی بود، که نویسنده در داستانش بعد از کشمکش های درونی خود به این جواب رسیده و نتیجه گیری نموده بود. موردی دیگر آنکه به عقیده من نقاط تلخ در زندگی مردم هیچگاه عادی نمی شود، حتی در استمرار آن.

در بخشی دیگر شما اشاره به این مطلب کردید که:

((الزاما نحوه ی گریز از آن واقعیات تلخ به عهده ی نویسنده نیست.))

دوست محترم، من کجا و چه زمانی لزوم گریز از واقعیات را از نویسنده طلب کرده ام؟! اصولا من بر عکس به این مسئله معتقدم که گریز نه تنها راه حلی نمی باشد، بلکه دلیل بر عدم نا آگاهی فرد نسبت به آن واقعیت می باشد.

دقیقا در اینجااست که می گویم شما نوشته ها را درست نخوانده اید. اگر توجه کرده باشید خواهید دید که نویسنده خود به نتیجه رسیده و جواب گرفته است. که این نتیجه و جواب از نظر من نادرست است، پس چون نادرست است دیگر من به دنبال این نیستم که نویسنده چرا راه حل ارائه نداده است! اگر نتیجه گیری درست بود مطمئنا جواب را هرچند نه همه جانبه، اما یقینا به دنبال داشت.

در بخش بعدی نقدتان نوشته اید که :

((داستان هایی که بر اساس اعتقاد مشخص نویسنده نوشته می شود و راه حل را نیز عرضه می کند برای دوره ی مشخص نگاشته می شود.))

تعجب می کنم که شما فکر می کنید نظر من باید غیر از این باشد. هر نوشته ای مهر تاریخ خود را دارد. اما اگر منظورتان این است که هنری که--

سیاسی ندارم و نیز انتظارم این نیست که آنها در نمایاندن هنر راه حل نیز بدهند.

اشعار حافظ به گونه های متفاوتی ارزیابی می شود و به همین جهت با آن تفال می کنند چون تعبیر متفاوتی دارد. اگر قرار بود که من بر اساس کلید خوشبختی آن ها حرکت کنم فقط زمان خاصی آن هنر یا اثر راهکار من می شد و در زمانی دیگر خاصیت خود را از دست می داد! و راز ماندگاری آثار هنری و ادبی در همین است. شاملو در اشعارش گاه از وارطان تعریف می کند و گاه از مبارزی که با شیوه ی وارطان قیام نکرده ولی هر دو به دلیل مبارزه اشان قابل تقدیرند. وی تلاشی نیز نمود تا در حوزه ی سیاسی ارائه ی نظر کند ولی استقبالی از آن نشد و همان به که به هنر باارزش خود در زمینه ی شعری و ترجمه پرداخت. بدیهیست که چنانچه کسی مدعی هر دو عالم هنری و رهبری شود و مشکل گشای مسائل اجتماعی، و توان خود را به جامعه نمایان کند باید با خوش آمد گویی ها استقبال شود ولی صحبت بر سر این است که الزامی در حل معضل برای یک نویسنده وجود ندارد.

رمان های درویشیان، دولت آبادی و گلشیری درد ها را نشان می دهد ولی درمانی در آن ها نمی بینیم و اگر یک یا کسانی دست به اقداماتی برای حل مشکلات می زنند نمونه ای از اقدامات فردی خود آن هاست نه تایید کارشان توسط نویسنده.

اگر نویسنده بداند که جامعه از او این انتظار را نیز دارد با وسواس وارد این حوزه می شود. بگذاریم او به کار هنری و ادبی خود بپردازد.

نانایا

معضلات اجتماعی بگذارد. اگر نه توده مردم را به درد دل یک آدمی که ارتباطی با جامعه واقعی ندارد چه کار؟ او هنر را شخصی می بیند! و دادو فغانش همه متأثر از فردیتی است که جامعه مدنی بری او تدارک دیده است. و به همین دلیل در این زمینه بورژوازی ید طولایی چه از نظر تبلیغات با هدف و نقشه سازمان دهی شده وسیع، و هم محافل و دست اندر کاران رنگارنگی که اینجا و هرجا با افاضات روشنفکر مآبانه خود مینی بر هنر غیر سیاسی، سنجیدن هنر تنها در حیطه هنر، به عبارتی دیگر هنر برای هنر را سالهاست که فریاد می زنند. فلان شعر را چون مضمونش در کنکاش با مسائل اجتماعی و زیرو زبر کردن آن است. حتی اگر مایه هنری هم داشته باشد. با نگاه شک و تردید به آن می نگرند. در مورد درویشیان و دولت آبادی و گلشیری نوشته اید که :

((رمان های درویشیان ،دولت آبادی و گلشیری درد ها را نشان می دهد ولی درمانی در آن ها نمی بینیم و اگر یک یا کسانی دست به اقداماتی برای حل مشکلات می زنند نمونه ای از اقدامات فردی خود آن هاست نه تایید کارشان توسط نویسنده.))

من نمی دانم متاسفانه ما چرا دوست داریم همواره با کلمات بازی کنیم! تا مسائلی را که به مانند روز روشن است در لفافه بازگو نماییم. اگر نویسنده ای در اثرش قهرمانی را دارد که دست به مبارزه برای از میان برداشتن مشکلی می زند.اولا این نویسنده است که او را در ارتباط با شرایط داستان ساخته و پرداخته نموده است، و به طور قطع برمی گردد به تحلیلی که نویسنده بر اثر جستجو و کندو کاو در مورد شرایط اجتماعی خاص آن دوران که داستان در آن واقع میشود داده است. حال تایید نویسنده را میتوان در خلال داستان متوجه گشت. که او را تایید می کند یا برعکس نمی کند. و اتفاقا در اینجا است که وابستگی طبقاتی هر اثر خود را نمایان می کند. و اتفاقا باز همین نگاه غیر مستقیم یک هنرمند است که ارزش کارش را مشخص می کند. به نظر من قهرمانان هر داستان جزعی از شخصیت درونی نویسنده گشته اند با آنها زندگی می کند تا ساخته و پرداخته شوند. اما نگاه یک نویسنده نمی تواند بی طرف باشد. او قهرمانان داستانش را تنها به ما معرفی می کند. اما از طرف دیگر نزدیکی هر کدام از این شخصیت ها به نویسنده قابل درک است. چرا که او نیز شخصی است که پشت پرده داستان در حال حرکت است. اصلا خالقش است. پس نمی تواند در ارتباط با داستان و نفوذش در ارتباط با خواننده قرار نگیرد. او هیجان را در داستانش می آفریند. تا برای خواننده جذاب گردد. در آفرینش این هیجانات او می باید به قسمی جلو رود تا خواننده را در آن شریک سازد و اینجا است که اقتدار یک نویسنده در داستانش مشخص می گردد. و این اقتدار ناشی از حرکت های جذاب در داستان، همواره نشان از حضور و تاثیر گذاری اندیشه یک نویسنده در خلال داستان را دارد. این بند های به ظاهر نامرعی نویسنده با داستانش، از قبیل انتخاب موضوع داستان که حول وحوش کدام مسائل اجتماعی قرار می گیرد. انتخاب قهرمان یا شخصیت های حاضر در داستان ، فراز و فرود جریانات داستان و هیجانات ناشی از این فراز و فرودها برای خواننده اثر، پایگاه طبقاتی شخصیت های داستان، که چگونه و به چه صورت در چارچوب آن حرکت دارند. همه و همه نشان از اندیشه ای دارد که خالق داستان است و او همان نویسنده است.که بنا به جایگاه و پایگاه طبقاتیش و تاثیرات برگرفته از جریانات عینی سیال در جامعه به هنر خودش جنبه تاثیر گذاری می دهد. و این چیزی جدا از چگونگی خلاقیت و هنر نویسنده بر بستر تحولات سیاسی و اجتماعی آن مقطع نمی باشد.

انتزاعی بررسی کنیم به این درک مجرد و تخیل آمیز از مسائل اجتماعی خواهیم رسید که یک نویسنده جدا از واقعیت های جاری در جامعه می تواند تنها حس خود را آنها به صورت انتزاعی یا محصور در پیلای که او را جدا از طبقات اجتماعی نگاه می دارد، با بازگویی تصورات خود از درون پیلای اش بیان کند.. در حالیکه نویسنده ای که در واقعیت زندگی می کند.بر اساس واقعی بودنش و بنا به پایگاه و جایگاه طبقاتی و فکری خودش، مسائل اطراف را مورد نقد و تفتحص قرار می دهد.. نگاه روشنفکر مآبانه غربی این دیدگاه را در زمینه هنر رواج می دهد، که هنر نباید سیاسی گردد، چرا که از محتوی هنری خود خالی می شود! حال پرسش این است که کدام محتوی؟ و این محتوایی که از آن دم می زنند از کجا آمده است؟ شاید از کرات دیگر بر روی زمین آمده است ! مگر آنکه برای سد کردن و گمراه نمودن حرکت های رو به جلوی جامعه و مبارزات و ساماندهی آن، هنری را به صورت منفعل و فردی تدارک ببینند.. که همواره می بینند. در جایی که حقیقت را عامدانه پنهان می کنند و با سرپوشهای رنگارنگ سعی در پنهان نمودن آن از چشم اجتماع دارند.وظیفه هنرمند می باید این باشد که حقیقت را چون سلاحی در دسترس و قابل استفاده مردم در هنر به کار گیرد. مثالی که شما در مقاله تان آوردید مثالی است که سالها بورژوازی از آن استفاده می کند، که هنرمندان بعد از انقلاب روسیه تنها از زاویه تایید حکومت، به هنر می پرداختند. باید بگویم اتفاقا شکوفایی هنر در بعد از انقلاب و قبل از آن و در حول و حوش آن دیدگاهی را در زمینه هنر بدعت گذاشت که همواره مسیری را طی نمود که به بالندگی آزاد انسانها تکیه داشت . و باعث تکامل آن گردید. اثرات این بییش به صورت ناپخته آن در زمانهای قبل از بروز انقلاب اکتبر 1917 در آثار هنری روسیه مشهود بود . هنرمندانی چون تولستوی که بخشا مذهبی و پای بند اخلاقیات و علاوه بر آن نویسندگانی چون داستایوفسکی و چخوف متعلق به دوران قبل از انقلاب که در تمامی آثار این نویسندگان بزرگ ما شاهد حمل نطفه هایی از رویارویی با نظام آن مقطع تاریخی می باشیم. که بخشا در زمینه رسالت هنر باعث گردید که چنان تحول عظیمی در ساختارهای اجتماعی و سیاسی اقتصادی پس از آن دوران را موجب شوند.. و دست به خلق آثاری زدند که هنوز هم مورد بحث و تحقیق منتقدان بزرگ جهان می باشد.. این دیدگاه تازه ،هنوز جوان و ناپخته بود که بروز انقلاب اکتبر در روسیه آن را تکامل بخشید و نویسندگان بزرگی را چون گورکی،میخائیل شلوخوفوف و... را در دامن خود پروراند.باید اضافه کرد که هر انسان هنرمندی تنها در تولید و ارتباط های متقابل خود به دنیای مادی و از آنجا به اندیشه هایش شکل می دهد. اگر ما به این اصل معتقد باشیم به این نتیجه می رسیم که هیچ هنری جدا از سیاست و اقتصاد و در واقع شرایط تاریخی که در آن قرار دارد نمی باشد.هنر به مفهوم برای هنر آنجا که از واقعیت ها فاصله گرفته و دچار هذیان گویی بیمار گونه می گردد. تنها غلاف نگهدارنده آن ، برای فریب دادن جامعه تکیه بر ادعای آن هنر از عدم درک جامعه می باشد. در جایی دیگر از مقاله تان می گوئید: ((ولی صحبت بر سر این است که الزامی در حل معضل برای یک نویسنده وجود ندارد.))

من با نظر شما کاملا مخالفم ، اتفاقا صحبت بر سر این است که خلق آثار هنری دقیقا برای این بوجود می آید که بتواند راهگشایی برای معضلات اجتماعی گردد. نه اینکه لزوما به ارائه دادن راه حلی مشخص برای معضلات اجتماعی، بلکه لزوم همراه داشتن درک درست نویسنده از واقعیات اطرافش و بازگو کردن آن و امانتداری او در این مسیر، بدون دادن راه حلی مستقیم ، حیاتی است. تا بتواند اثرات پویایی در حل—

براساس واقعیت حرکت کند و راه حل برون رفت از معضلی اجتماعی را ارائه دهد، تنها برای دوره مشخصی می باشد. این سخن دیگری است! حال باید دید اگر مسیر تکامل تاریخ را ما مقطعی و تنها برای همان دوران مفید و موثر می دانستیم و دیگر بدون استفاده و تاثیر در حرکت های اجتماعی بعدی نبود و این سیر تکامل را نه مستمر و در حال رشد و دگرگونی ندانیم ، هرگز نمی توانستیم صاحب این همه تجارب ارزشمندی از اندیشمندانمان باشیم.این گنجینه ها درست است که هر کدام مهر مقطع زمانی خاصی را و شرایط متفاوتی از یکدیگر را، بر خود دارند. اما هر کدام این آثار به دنبال هم مسائل مهمی را برای ما بازگو می کند، که یقینا و قطعا به کار امروزمان می آید.اینها همه جزئی از تاریخند. و تاریخ را باید فرا گرفت به توسط همین گنجینه ها. چرا که شرایط اجتماعی و تاریخی مدام در حال تغییر می باشد. و درست است که نسخه پیچی یکسان نمی توان نمود، اما برای نوشتن هر نسخه ای می باید بر امراض و وقوف داشت. هنر می تواند و باید جلوتر از جامعه حرکت کند. اما این به معنای جدایی او از جامعه ای که در آن بسر می برد نیست.هنر پدیده ای است تاریخی و اجتماعی وابسته به تکامل ابزار تولید و تکنولوژی مختص آن دوران. در بررسی هر هنری علاوه بر مضامین اجتماعی آن، تاثیر شرایط تاریخی را نیز باید در آن جستجو نمود. و با این جستجو تازه ما به ارتباط آن در عرصه سیاست و جامعه پی خواهیم برد. چون هنر پدیده ای است اجتماعی و وابسته به نهادهای اجتماعی، به این معنا که در قرار گرفتن در جای خود تازه شکل طبقاتی آن آشکار خواهد شد. بنابراین هنر به مانند هر پدیده اجتماعی دیگر طبقاتی است.اگر هنری ادعای داشتن راه حل برای بخشی از معضلات اجتماعی را داشته باشد به عبارت دیگر مثلا اگر نویسنده ای تنها به بازگو کردن مسئله فقر نپرداخته و شرایط برون رفت از آن را نیز بازگو کند. آنگاه به نام هنر انقلابی شناخته می گردد. چرا که در بطنش نطفه هایی از تحول و دگرگونی را داراست. و نه تنها از ارزش کار هنری آن نمی کاهد بلکه به نظر من آن را ماندگار می کند. در مورد نویسندگان بعد از انقلاب روسیه نوشته اید که:**((همانطور که بعد از انقلاب شوروی نوشته ها بر اساس حمایت از سیستم موجود نوشته شد و راه حل را نیز جز راهی که شوروی پیموده بود نمیدانست و عمر آن داستان ها به کوتاهی همان دوره بودو قابل مقایسه با رمان های قبل از انقلاب آن زمان نیست و قدرت مقایسه را نیز ندارد.))**
در تاریخ ما هیچ جریان و پدیده ای را نمی یابیم که تا انتها در اوج خود قرار گیرد. شرایط هر پدیده در دوره های اوج و فروزش همواره بستگی مستقیم به شرایط اجتماعی داخل آن پدیده دارد. اوج گیری ادبیات روسیه نیز با قیام دکابریست ها در سال 1825 همگام بوده است. آنها گروهی از اشراف روشنفکر بوده اند که شورشی را در ارتش بر علیه استبداد تزار سازماندهی کردند.و هر چند در خلال چند روز سرکوب شدند اما تاثیر عظیمی بر نظام فکری و اجتماعی آن دوران گذاردند. که تبلور آن را در ادبیات آن دوران به خوبی میبینیم. دقیقا شاید بتوان گفت همان تاثیری را که انقلاب مشروطه در زمینه هنر و ادبیات و به دنبال آن تحولات اجتماعی در اندیشه و هنر ایران گذاشت و آنرا به نوعی دگرگون نمود قیام دکابریست ها نیز تقریبا همین اثر را در ادبیات روسیه گذاشت. (دکتر آبتین گلکار) و به دنبال آن رویدادهای قرن بیستم و دگرگونی های مناسبات اجتماعی که سبب انقلاب اکتبر 1917 در روسیه شد. و ادبیات آن دوران را دستخوش تغییر و تحولات اساسی کرد. طرز نگرش هر فرد بخصوص یک هنرمند به وقایع اطرافش و تاثیری که او از آن مقوله اجتماعی می گیرد نشان از پایگاه طبقاتی او دارد.اگر ما بخواهیم تولید فکری انسان را بر اساس نگرشی غیر علمی،

می‌دانند و یا آن را با گرایش نظیر لیبرالیسم مقایسه می‌کنند. بایستی هر دو این برداشت‌های نادرست را کنار زد. اما این که گفته شد ما قشر خاصی را در نظر نگیریم، تکرار می‌کنم: یکجا جهت‌گیری به سمت یک طبقه مطرح است مثلاً خطاب به کارگران، و یکجا مورد خطاب قرار دادن یک قشر یا عناصر پراکنده برای جهت دادن آن‌ها به سوی یک طبقه. این دو تا با هم فرق دارد. زمانی بود که جُنگ‌های مختلفی چاپ می‌شد. مثلاً در زمان محمدرضا گمان بود که این نشریات و مجلات در میان قشر خاصی می‌گردد و بنابراین تحلیل و کنکاشی بیش تر برای این قشر آگاه هیچ فایده‌ئی ندارد، چون خودشان همه چیز را می‌دانند. حال آن‌که درک نیازهای همان قشر آگاهی که ما از آن‌ها صحبت می‌کنیم نیز کار خیلی عمده‌ئی است. این‌ها بسیاری از مطالب را نمی‌دانند که باید باز شود. آن گاه خود این‌ها تبدیل می‌شوند به کادرهایی که پس فردا برای توده‌های مردم کار خواهند کرد. یعنی حرکت در این جهت نه تنها در جهت سکتاریسم نیست بلکه در جهت نفی سکتاریسم است. در این موارد، هر چند خطاب‌مان مستقیماً به توده زحمت‌کش نیست نباید این تصور برای ما ایجاد شود که کار غیرتوده‌ئی می‌کنیم. ما اگر صرفاً بگوئیم کار باید همیشه خطابش به توده مردم باشد، خوب، خیلی از وظائف‌مان را فراموش کرده‌ایم. مهم این است که هدف‌مان را تشخیص بدهیم و با آن نیاز‌ها‌مان را با یک تحلیل درست طبقاتی مشخص بکنیم. آن وقت درست در جهت توده مردم حرکت می‌کنیم علی‌رغم این که زبان نشریه سنگین باشد و یا این که مطالبش روشنفکران و پیش‌تازان طبقه کارگر را مورد خطاب قرار دهد.

احمد شاملو: و از تمام سازمان‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی هم باید دعوت کرد، چرا که امر بررسی اوضاع اجتماعی ایران -مسائل مختلفی مثل مسائل روستائی، مسائل کارگری، مسائل عشیره‌ئی و غیره-- جز در رابطه همدلانه و همکارانه با این نیروهای گسترده برای مجله‌ ما امکان ندارد.

عباس سماکار: پیش از این که شماره اول کتاب پخش شود و من در این بحث شرکت کنم اتفاقاً راجع به نیازها صحبت کردم. حدس می‌زدیم که این نشریه باید بیش‌تر در ارتباط با روشنفکران باشد و به همین جهت یک مقدار با دانش-جویان صحبت کردم و سئوالاتی به صورت نمونه‌برداری گرفتم که نیازها الان چیست، و نتیجه را بعداً خواهم گفت.

باقر پرهام: از مجموع آنچه در این‌جا عنوان شد می‌توان استنباط کرد که صرف‌نظر از برخوردهای معین و مشخص سیاسی - ایدئولوژیکی که هر گروهی در جامعه ما می‌تواند نسبت به مسائل داشته باشد نوعی برخورد عقلانی‌تر یا برخورد از جنبه‌های دقیقاً شناختی مساله هم ممکن است. دوستان بحث کردند و به این نتیجه رسیدیم که نشریه‌ ما می‌تواند پایگاهی دموکراتیک باشد برای ارائه برخوردی از نوع دوم.

آقای سماکار اشاره کردند به طرح مسائل از جنبه‌های عام و بنیادی و تفاوت قائل شدند میان جهت‌گیری به سوی یک طبقه و خطاب به یک طبقه یا یک قشر معین، و نیز لزوم روشنگری مسائل حتی برای پیشاهنگان و قشرهای آگاه. آقای دکتر آدمیت مساله را سعی کردند با مفهوم «بیداری افکار» عنوان کنند که در واقع روشن کردن معنا و مفهوم بنیادی مسائل است برای همگان. خود من به دنبال حرف آقای شاملو اشاره کردم به این که علاوه بر این قضایا ما می‌توانیم برای شناخت مسائل موجود جامعه بکوشیم این شناخت‌ها را عرضه بکنیم به مردم، و نیز اشاره کردم به اتخاذ شیوه‌هایی باز و دموکراتیک در اداره مجله که ارتباط ما را با همگان بیش تر کند.

آقای سپانلو درباره «مرجعیت» چنین نشریه‌ئی صحبت کردند. آقای شاکری مساله تحولات گذشته جامعه ما را مطرح کردند و این که این جامعه چه مسیری را طی کرده تا رسیده به این‌جا. در دوران گذشته یک نوع تمدنی ناقص جای تمدن بومی ما را گرفت و ما به جای علم شبه علم داشتیم و به جای فرهنگ شبه فرهنگی که به جامعه ما تحمیل شد. در واقع حرف‌شان این بود که یکی از رسالت‌های این مجله برخورد با این موضوع باشد. در همین زمینه‌ها آقای قائد اشاره کردند به این نکته که ما چه‌کار کنیم که در انجام این نقش و این وظیفه محدود نماییم و ضمن این که متعهد هستیم روی سخن‌مان واقعاً با نیروهای بیشتری از جامعه باشد. پیشنهاد آقای شاکری این بود که از خوانندگان هم -- که اساساً ارتباط ما با آن‌هاست--

مدد بگیریم. و بالاخره همان-طوری که آقای شاملو اشاره کردند خواهش ما از همه گروه‌ها و علاقه‌مندان به مسائل اجتماعی مملکت این است-که برای پاسخ-گویی به نیازها و مسائل واقعی مملکت به ما یاری دهند.»

جالب است هنگامی که ما به مباحث آن روزهای پرتلاطم پس از انقلاب بهمن 57 می‌نگریم و به خصوص با بحث-هایی که در این میزگرد کتاب جمعه مطرح شده است نگاهی می‌اندازیم به سادگی به این نتیجه می‌رسیم که روشنفکران در آن روزها، عمیق‌تر و مسئولانه‌تر از امروز به مسایل مختلف جامعه می‌نگریستند. هم-چنین بسیاری از روشنفکران جامعه ما، به ویژه در خارج کشور، بر خلاف نظریات آن روزشان، امروز به جای تولید فرهنگی جهان-شمول و انسان-دوستانه و برابری-طلبانه و عدالت-جویانه، از فرهنگ مصرفی گرایش‌ات راست تغذیه می‌کنند و بدون اتکا به نیروی دانش-جویان و جوانان، زنان، کارگران و مردم آزاده و ستم-دیده جامعه مان، به دخالت دولت-های جنگ-طلب و اشغال-گر و کمک-های مادی و معنوی آن-ها چشم دوخته‌اند.

شاملو، هم-چنین در کتاب جمعه نوشته است: «پیام ما به همه خوانندگان کتاب جمعه تکرار همان عبارتی‌ست که پیش از این نیز گفته‌ایم. کتاب جمعه برای ما تمرینی‌ست در حرکت به سوی آزادی، در همین معنی که گفته شد. این جا پایگاهی‌ست دموکراتیک- (ایضا در همان معنی که یاد شد) برای عرضه افکار و اندیشه‌هایی که ارزش و اعتبار فرهنگی دارند و می‌توانند شور آزادی را در دل‌ها زنده نگه دارند. ما همان-قدر که سازش و تسلیم بر سر اصول آزادی و دموکراسی را به هیچ قدرتی گردن نمی‌نهیم به همان اندازه کوشائیم که بلندگوی تبلیغی یک گروه یا یک گرایش مشخص نیز نباشیم. ما بر این باوریم که گوهر کار روشنفکری یک چیز است و گوهر فعالیت یک مبارز سیاسی یا یک انقلابی چیزی دیگر. و بزرگترین آموزگاران انقلابی در تاریخ بشر نیز پیش از هر چیز، خود از کارگزاران فرهنگی بوده‌اند که بر پایه دستاوردهای فکری تمامی بشریت عمل کرده است. بگذارید ما نیز، اگر بتوانیم، چنین باشیم.»

حکومت سانسور و اختناق اسلامی، تحمل انتشار نشریات و کتاب-هایی چون «کتاب جمعه» را نداشت سرانجام پس از انتشار شماره 36 کتاب جمعه توقیف شد.

شاملو، در عرصه جهانی نیز یکی از چهره-های شاخص و سرشناس فرهنگی و ادبی بود. اما وی، توجه چندانی به دریافت جوایز بین-المللی نداشت.

مصاحبه با خانم «آیدا سرکسیان» با عنوان غروب «بامداد» که در 31 تیرماه سال 89 در روزنامه «شرق» به چاپ رسیده، گفته است: «در غروب یکی از روزهای ماه اکتبر سال 1982- (1363)، ناگهان بخش فارسی رادیو بی-بی-سی نامزدهای جایزه نوبل معرفی کرد که نام «شاملو» هم در بین نامزدها بود. از سوی دیگر، فردی که به عنوان نامزد نوبل معرفی می‌شود تا 10 سال نام او در لیست جایزه خواهد بود. «شاملو» گفت مسائلی هست که جایزه را به من نخواهند داد. در بین نامزدها نام «گراهام گرین» بود که «شاملو» از او «قدرت و افتخار» را ترجمه کرده است. بعد از مدتی جایزه به «ویلیام گولدینگ» انگلیسی نویسنده «خداوندگار مگس-ها» اهدا شد.

«شاملو» متعجب شد که چرا جایزه به «گرین» داده نشده که بعد ها متوجه شدیم او گرایش‌ات چپ داشته است و شاید به همین دلیل جایزه به او داده نشده است. «شاملو» هم بارها گفته بود که اگر این جایزه به من داده شود من می‌روم سخن-رانی هم می‌کنم اما جایزه را نمی‌گیرم شاید هم به گوش-شان رسیده بود. به نظر من «شاملو» جایزه نوبل را خیلی وقت است-که از مردمش گرفته است. آن جایزه که اعتباری ندارد این مهم‌تر است-که مردم شاعر را بپذیرند.»

سال 1964 که جایزه نوبل به «ژان پل سارتر» * اهدا شد او در سخن-رانی جذاب از گرفتن نوبل سر باز زد. «شاملو» در روزنامه-ها از این کار «سارتر» تقدیر کرد نوشت این جایزه مدت-هاست اعتبار خود را از دست داده و «سارتر» کار هوشمندانه‌یی انجام داده است.

اما با این وجود، جوایزه فرهنگی مختلفی به شاملو تعلق گرفت. برای نمونه، «جایزه ادبی بین‌المللی نویسندگان آزاده، به احمد

شاملو، شاعر و نویسنده ایرانی تعلق گرفت و در تاریخ 11 ژانویه 1991 به او تقدیم شد. این جایزه همه ساله از سوی بنیاد آزادی بیان به نویسندگان آزاداندیش اهدا می‌شود.

در اردیبهشت ماه سال 1378، سفیر سوئد در تهران در گفت-وگویی اختصاصی با گروه ادب و هنر روزنامه نشاط اعلام کرد، جایزه «استیگ داگرن» به احمد شاملو اعطاء می‌شود و...

شاملو، شاعری مردیم و متعهد و روشنگر بود. از این-رو وی، حتی ارتباط وسیع و نزدیکی در قبل از انقلاب با توده مردم داشت. چرا که او حتی در «خاموشی» نیز از مبارزه دست نکشید و «در جدال با خاموشی» را نوشت. مخاطبان شاملو، نه تنها کارگران و مردم کوچه و بازار بودند و هنوز هم هستند، بلکه آدم‌های اهل فرهنگ، دانش-جوها، تحصیل کرده‌ها و افراد کتاب‌خوان نیز تولیدات فرهنگی و ادبی شاملو را با اشتیاق دنبال می‌کنند.

برای مثال، سه نمایشنامه از «لورکا» که در دنیا شناخته شده و بارها چاپ و اجرا شده است توسط «شاملو» ترجمه شد و بارها تجدید چاپ گردید.

از دیگر آثار توده-گیر شاملو، «کتاب کوچه» است. فرهنگنامه‌ای است از احمد شاملو، که به عنوان دایره‌المعارف فرهنگ عامیانه مردم ایران در چندین جلد، شامل اصطلاحات، تعبیرات و ضرب‌المثل-های فارسی تدوین شده است.

شاملو، به همراه همسرش آیدا سرکیسیان، سال‌های زیادی از زندگی خود را صرف گردآوری و تدوین این کتاب کرد.

چندین جلد از کتاب کوچه در زمان حیات شاملو منتشر شد، اما این کتاب هنوز ناقص است و چندین سال پیش شماره یازدهم آن با حرف «جیم» منتشر گردید.

اما حدود سه سال پیش خبرهایی در مورد توقف انتشار کتاب کوچه منتشر شده است. به جرات می‌توان گفت که شعر «شاملو» در جامعه ما، جایگاه والا و گسترده‌ای دارد.

شاملو، در عرصه نقد نیز جسارت، مهارت و ورزیدگی خاص خودش را داشت. وی، طبق موضع اصولی خود، آن ارزش-های تاریخی که برای بخشی از گرایش‌ات ناسیونالیستی جامعه تابو محسوب می‌شدند ضد ارزش نامید و این تابوها را شکست. در نتیجه نقد آگاه-گرایانه و جست-و-جوگر را جایگاه سنت-ها و ارزش-های سابق کرد.

با این همه، شاملو بر این باور بود که پیوند دادن قضاوت انتقادی با واقعیت کافی نیست، بلکه باید پیوند اساسی بین فکر و عمل به وجود آورد.

شاملو تا آخر عمرش، به پیکار انسان-دوستانه و برابری-طلبانه و عدالت-جویانه خود ادامه داد و به همین دلیل نیز در دل میلیون-ها انسان جای گرفت. وی، هرگز مرعوب تهدیدها و فضای سانسور و اختناق حکومت پهلوی و حکومت اسلامی و هم-چنین تبلیغات عوام-فریبانه سرمایه-داری جهانی نیز نشد.

شاملو، عمیقاً به تغییر وضع موجود و ساختن آینده‌ای بهتر، آزادتر و انسانی‌تر باور داشت به طوری که در سروده زیر تاکید کرده است:

**«روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت**

روزی که کم‌ترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری‌ست

روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند

قتل افسانه‌ای‌ست

و قلب

برای زندگی بس است



ادامه از ص 17

زندگینامه شولوخوف

دون می‌جنگید در حالیکه وجدانش از این کار در عذاب بود. ولی در زندگانی گریگوری لحظه‌ای فرا می‌رسد که آن چیزی که در نهاد وی مکتوم است نضج یافته به هیجان می‌آید. عشق صادقانه به سرزمین و خانه‌ی پدری که آندو را پشت سر گذاشته بود و کودکانی که یتیم شده بودند و آکسینیای محبوب روز به روز شدیدتر می‌گشت. «دن آرام» اثر عمیقی است که از نظر حقیقت عینی انسان را دچار حیرت می‌سازد. ماکسیم گورکی بنیان‌گذار ادبیات شوروی برای این اثر شولوخوف ارزش بسیار قائل شد. گورکی چنین گفته بود: «این رمان را فقط با جنگ و صلح اثر تولستوی می‌توان سنجید.» «لوناچارسکی نیز درباره این رمان چنین نوشته بود: «رمان دن آرام شولوخوف که هنوز به پایان نرسیده، اثری است موثر و تصویری است از زندگانی مردم و از نظر هنری بهترین پدیده در تاریخ ادبیات روس می‌باشد.» مرحله‌ی دوم خلاقیت شولوخوف عبارت است از انعکاس دوران تعاونی‌ها. کتاب «زمین نوآباد» که به تشکیل تعاون دسته‌جمعی و تحول مربوط است گوئی دنباله «دون آرام» به شمار می‌رود، که سرنوشت روسیه دوران انقلاب را هنگامی که کشور در راه جدیدی گام برمی‌دارد منعکس می‌کند. نخستین فصل‌های این رمان در سال 1954 در مجله «آگانیوک» و بعد هم در صفحات روزنامه‌ی «پراودا» و در مجلات ادبی و هنری منتشر گردید. در آخرین روزهای ماه دسامبر سال 1959 آخرین فصل این اثر به پایان رسید و در آن هنگام در حضور نویسنده با صدای بلند در دفتر مجله «آگانیوک» خوانده شد. میخائیل سافررونوف سردبیر مجله مذکور این واقعه را چنین به خاطر می‌آورد: «او / شولوخوف / کنار ما نشسته بود، در حالیکه به سبیل‌های سفید و خرمائی خود دست می‌کشید، با دقت گوش می‌داد و گاه لبخندی می‌زد گویی تعجب می‌کرد از این که به قهرمانانش چه گذشته و مثل این که هر کلمه‌ای را که ادا می‌شد با دقت می‌سنجید.» شولوخوف در رمان «زمین نوآباد» شیوه‌ای سواي شیوه «دون آرام» برای توصیف قهرمانان خود در عرصه‌ی جهان پیش گرفته. او این عمل را به طور کلی بوسیله دوقهرمان خود ماکارناگولنوی و پولوتف افسر ارتش پیشین قزاق که به دستور متحدین گارد سفید علیه شوروی تدارک شورش می‌دید انجام می‌داد.

او در پرتو همین اثر شهرت جهانی یافت. شد و در سال ۱۹۶۵ جایزه نوبل ادبیات به وی اهدا شد. در رمان «زمین نوآباد» در واقع در آباد کردن زمین بوسیله کالخور گریمایچینسک گفتگو شده است. ولی هدف اساسی بالابردن نیروی ادراک دهقانان می‌باشد. «آنها به خاطر میهنشان می‌جنگیدند» که سومین مرحله خلاقیت شولوخوف به شمار می‌رود به همان نسبت آثار دیگر او جالب است. نوآوری این اثر مقدم بر همه در تجسم هنرمندان وقایع غم انگیز سال مخوف 1942، دوران عقب نشینی نیروهای شوروی در زمان جنگ دوم جهانی نهفته است. در واقع چه نیروی روحی و چه عشق و علاقه‌ی محو نشدن نسبت به زندگی در مردمی که دشوارترین لحظات سرنوشت خود را می‌گذراندند وجود داشت که حتی در چنین روزگار سختی گاهگاه به شوخی و طنز می‌پرداختند. این نویسنده پراوازه سرانجام روز 22 فوریه 1984 چشم از جهان فروبست.*

تحولات بزرگ اروپا در 200 سال گذشته را از سر نگذرانده ایم شاد باشید.

تشکر [Kal Katoon](#)تشکر از شما [Shadi Mohebbi Mehr](#)

ادامه مطلب شاملو از ص 22

روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است
تا تو به خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی
روزی که آهنگ هر حرف، زندگی ست
تا من به خاطر آخرین شعر، رنج جستجوی قافیه نبرم
روزی که هر حرف ترانه ایست
تا کم‌ترین سرود بوسه باشد

روزی که تو بیایی، برای همیشه بیایی
و مهربانی با زیبایی یک‌سان شود
روزی که ما دوباره برای کیوترهایمان دانه بریزیم...

و من آن روز را انتظار می‌کشم

حتی روزی

که دیگر

نباشم»

یادش گرامی-ست و شعرها و دیگر آثارش همیشه زنده-اند!

- سرمقاله بانگ شماره 31، یولی 2012، نشریه ماهانه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

bahram.rehamani@gmail.com

مباحثه جالب و مختصر از فیس بوک

مراحل تکوین شدن جوجه در تخم

[Jafar Ershadi Fard](#)

وقتی تخم مرغ به وسیله یک نیرو از خارج می‌شکند، یک زندگی به پایان می‌رسد

وقتی تخم مرغ به وسیله یک نیروی از داخل می‌شکند، یک زندگی آغاز می‌شه

تغییرات بزرگ همیشه از داخل انسان آغاز می شه

[Siamac Sotudeh](#)

این حرف اشتباه است. زیرا اگر شرایط محیطی مثل درجه حرارت مساعد نباشد هیچ تغییر ی جز گندیدگی در تخم مرغ به عمل نمی آید. برای همین مرغ باید با نشستن روی تخم مرغ این شرایط مطلوب را بوجود آورد.

[Kal Katoon](#)

حالا اگر مرغها به این نتیجه رسیدند که " بایدی " نباید باشد و روی تخم مرغها ننشستند اونوقت چه می شود ؟

[Siamac Sotudeh](#)

هیچ تغییر مثبتی انجام نمی گیرد. تخم مرغ پس از چند روز می گندد و از بین میرود. این بحث مهم میان ماتریالیستها و ایده آلیست های فرانسه در قرن 19 بوده است که میان شرایط مادی و خود انسان کدام تعین کننده است. بعدا مارکس هم وارد این بحث می شود و در واقع از یک نظر فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک خودش را در برخورد به این بحث می کند. بعدا پلخائف در کتاب مونیسم در تاریخ به شرح این بحث و نظر مارکس می پردازد. هیچ مسئله ای نیست که ما به آن بپردازیم و یک تاریخ بحث در مورد ان وجود نداشته باشد. برای همین در هر مسئله ای باید ابتدا به کنکاش تاریخ تفکر در مورد آن پرداخت، وگرنه از تجربه ذخیره شده بشری در مورد ان که علم نامیده میشود بی بهره می مانیم و درحالیکه فکر می کنیم کشف بزرگی کرده ایم، عملا عقاید کهنه و رد شده قدیمی را نشخوار می کنیم. ما ایرانیان اغلب چنین هستیم، چون هنوز فاقد تفکر و فرهنگ علمی هستیم و هنوز-

نامه های رسیده از شما

حرکت انقلاب اسلامی و ملی افغانستان درج است. . حزب حرکت اسلام برج حمل سال 1357 خورشیدی توسط جمعی از روحانیان افغانستان مقیم حوزه علمیه قم، تشکیل شد. حزب حرکت اسلامی مجموعه‌ای از گروه‌های کوچکی چون: دفاع از محراب، ملت، تشیع، و قرآن و عترت و روحانیت مبارز، سازمان آزادی، ندای عدالت و... بود. رهبری آن در ابتدا آصف محسنی، آیت‌الله سید محمد علی جاوید رئیس شورای مرکزی و سیدحسن انوری فرمانده نظامی این حزب بود. این حزب با همکاری مهدی هاشمی مسئول وقت واحد نهضت‌ها تشکیل شد اما تشکیل این حزب مخالفینی نیز بین دولت مردان وقت ایران داشت. من در جستجوی معلومات بیشتر راجع به این شخصیت در افغانستان هستم. ولی تا حال معلومات را که خودم از وب سایت ها بدست آورده ام بیشتر از یک آخوند پس مانده چیزی دیگری نشان نمی دهد.

با تشکر از نامه تان، قصد ما در انتشار نامه آقای هاشمی، بجز مراعات حقوق همه افراد در طرح نظرات و خواسته‌های خود در حد مقدور، یکی هم این بود که نشان دهیم چگونه سه ملیون کارگر افغان بمدد تلاشهایی که شده است، کم کم دارد وارد معادلات سیاسی در افغانستان شده و بعنوان یک نیرو بحساب می آید بطوریکه یک کاندید ریاست جمهوری تلاش برای جلب آنرا می کند و در نتیجه نشان دادن اینکه تا طبقه کارگر با طرح مطالبات خود به میدان نیاید، هیچ نیروئی آنرا بحساب نمی آورد. البته، حق آقای هاشمی در قبال آنچه که شما به او منسوب نموده اید نیز همچنان محفوظ است. **سیامک ستوده**

طنز

نوشته شده در اوت 28, 2012
توسط امام نقی

روایت است امام نقی (ع) بر بالین پیرمردی بیمار فرود آمد. پیرمرد گفت:
ای پسر رسول الله، در این لحظات آخر عمرم چیزی به من بیاموز تا به مرگ باجاهلیت از دنیا نروم. امام پرسیدند:
نمازهایت را خوانده‌ای؟ روزه و خمس و زکات و حق امام را مرتب پرداخت کرده‌ای؟ پیرمرد گفت: آری یاابن رسول الله! سپس حضرت سؤالاتی در مورد اصول و احکام اسلام از پیرمرد پرسیدند و آن پیر مؤمن به همه سؤالات جواب داد، همچنین بصورت خودجوش چند جزء از قرآن نفید هم از حفظ تلاوت کرد.
حضرت که متوجه شدند پیر مرد نفسهای آخرش را می‌کشد فرمودند:
به خدا سوگند که اگر تمام دانشمندان جمع شوند و تمام علوم هستی را در این لحظه به تو بیاموزند باز هم جاهل می‌میری، تنها این را بگویم که یک عمر سر کار بودی! سپس به سرعت متواری شدند...

برگرفته از سایت امام نقی

سیمن عمر، برای ما دوزخ بهتر است، از آن جنت که زنان و مردان مثل تو تاریک فکر، بخیل، جاهیل و خود خواه، ایراد گیر و تهمت زن در آن باشد شما و امثال شما چرا می خواهید که خوشی های مهاجرین زجر کشیده افغان را از ایشان بگیرید شما چرا میخواهید نفاق بین فامیل ها و خانواده های افغان در امریکا و اروپا ایجاد کنید؟ شما چرا تلاش می کنید که افغان را در تاریکی نگه دارید خانواده های مهاجر و زجرکشیده مقیم امریکا و اروپا متحد شوید تا همه باهم کسانی که بنام دین و مذهب و بنام تعویض و فال بینی و جادو گری مهاجرین افغان را بازیچه دست خویش قراردادده اند و مانع خوشیهای خانواده ها میگردند همکاران و همدستان شیطان اندعلیه همکاران و همدستان شیطان باید متحد باشیم این ها هستند که بین مهاجرین بنام دین و مذهب و عقیده آتش جنگ و نفاق را شعله ور ساخته اند اینها هستند که میخواهند بنام دین ومذهب آزادی های انسانی وخوشی های زندگی مهاجرین افغان را در اروپا و امریکا به غم و ماتم بکشانند.

زننده با د داشتن آزادی های انسانی برای افغانهای مهاجر در سر تا سر جهان

امیداست ایمیل مرا روی صفحه برنامه دوست داشتنی خودتان بگذارید برای هموطنان شریف ونجیب من که درکشورهای مختلف جهان مهاجرهستند هموطنان شریف ونجیب فامیلهای باشرف که مورد تاخت و تاز وتوهین وبی احترامی و تهدید حرفهای زنان و مردان متعصب و تاریک اندیشه مانند سیمن عمر و همدستانش قرار دارید من و شما می خواهیم افغانستان و مردم افغانستان از چنگال خونین و بیرحم کسانی که افغانستان و مردم افغانستان را در ظلمت و تاریکی نگه کرده اند نجات یابد نظریات خودم را به شما تقدیم کردم اکنون من منتظر شنیدن نظریات و پیشنهادات عالمانه هر کدام شما عزیزان هستم پیروزی من در انتخابات ۲۰۱۴ میلادی پیروزی آزادی خواهان افغانستان است

پیروزی زجر کشیدگان و زخم خورندگان و کارگران ستمکش افغانستان است من زندگی با عزت برای هموطنان زجر کشیده خویش که آزادی های انسانی آنها زیرپاهای متعصبین مذهبی شده میخوام برنامه کار من مطابق به خواست کارگران ستمکش و زجر کشیدگان افغانستان در میدان عمل پیاده می گردد.

Dr.Hshimi@t-online.de

Facebook Abul Hussain Hashimi

اگر در تحریر اشتباهات صورت گرفته باشد که لازم نباشد از برنامه شما به نشر برسد معذرت مرا بپذیرید کارگران ستمکش افغان حق دارند هرطور که بخواهند باعزت زندگی کنند خواسته های خودشان را برای من از طریق شما و یا از طریق ایمیل برایم من می توانم بفرستند باز هم از محبت شما جهان سپاس

. آقای ستوده

آقای سعید حسین هاشمی از جمله کاندید های ریاست جمهوری افغانستان از محل دره صوف ولایت سمنگان در سال 1388 میباشد. اسمش سعید آغا حسین هاشمی ولد حاجی سعید شهزاده است. مدرسه را تا کلاس دوازدهم خوانده. و دهقان بوده. ازدواج کرده و سه پسر و سه دختر دارد. تعداد ازدواج هایش معلوم نیست. از نگاه سیاسی عضو حرکت اسلامی افغانستان بوده و قومندان و یا فرمانده نظامی این حزب در دره صوف بوده. در سابقه جنائی و یا کیفری اش چیزی نوشته نشده و نه کدام نقل قول است. در سایت بادغیس که لیست تمام کاندید های ریاست جمهوری میباشد به اسم مولوی سعید محمد هاشمی از حزب —

قبل از همه سلام و احترامات قلبی خودم و دوستانم را به برادر گرامی خویش آقای سیامک ستوده از صمیم قلب تقدیم می دارم جهان سپاس که صدای قلب من بگوش هموطنان زجرکشیده من وکارگران زیرستم در ایران ازطریق برنامه عالی شما میرسیده من برای هموطنان مهاجر خویش که توسط یک تعداد زنان ومردان تاریک اندیشه و متعصب آزادی های انسانی آنها بنام مذهب زیر فشار قرار دارد مزده خوشی دارم مزده آزادی دارم و مزده زندگی در فضای صلح و آرامش در افغانستان دارم عزیزانم !

ما جشن آزادی های انسانی را در کشور خودمان پرپا میکنیم . روزیکه دولت مردمی شما زجر کشیدگان و زحمت کشان افغان جا گزین حکومت بیرحم و بی احساس و ضعیف حامد کرزی گردد. برای رسیدن به آن روز پر از افتخار ، ما زحمتکشان و زجرکشیدگان افغان درداخل و خارج افغانستان با عزم راسخ وتصمیم قاطع هر روز که میگذرد قوی ترمیگردیم این یک حقیقت است که اگر آقای سیامک ستوده این برنامه را برای مهاجرین افغان مقیم ایران راه اندازی نمیکردند این اتحاد وهمبستگی هرگز بین زحمتکشان و زجر کشیدگان مهاجر افغان در داخل و خارج کشور به وجود نمی آمد.

برنامه آقای سیامک ستوده باعث شده که صدای ناله و فریاد مهاجرین افغان به گوش جهانیان برسد. این عمل نیک و گفتار نیک و کردار نیک و احساس انسانی آقای سیامک ستوده نسبت به مهاجرین زجرکشیده افغان و کارگران افغانی و ایرانی که زیرستم جمهوری اسلامی ایران به سرمیبرند برای شخص من و برای همه انسان های با احساس با دانش و با فهم قابل تحسین و قابل قدر دانی میباشد من به وجود همچون انسان با احساس افتخار میکنم که صدای مهاجرین افغان مقیم ایران از طریق این برنامه عالی بگوش جهانیان میرسد من ممنون خدمات و زحمات و احساسات عالی انسانی آقای سیامک ستوده هستیم.

دکتر ابوالحسین هاشمی

بنام شورای صلح مردم افغانستان در جریان جنگ های داخلی از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ میلادی هزاران مهاجر افغان را درکشور پاکستان و افغانستان دور هم متحد کرده در کشور جرمنی در سال ۲۰۰۷ میلادی سازمان را تاسیس کرد بنام سازمان صلح، در این سازمان ، مسلمانان افغان را دعوت کرد که با همه انسانها به هر دین و مذهب و عقیده که دارند در صلح زندگی کنند که با مخالفت های یک تعداد افراد متعصب نیز روی به روی شدم و به مبارزات خوش علیه تعصبات مذهبی و لسانی و نژادی و قومی و منطقه‌ای و عقیدتی شدت بخشیدم و در سال ۲۰۱۱ میلادی در شهر فرانکفورت جرمنی صدای صلح و آزادی را برای همه اقوام بلند کردم برای به دست آوردن خواسته های زجرکشیدگان افغانستان جد و جهد می کنم هموطنان زجر کشیده من آگاه باشید هستند کسانی که از طریق برنامه های خودشان بنام دین ومذهب تلاش دارند که افغانها نتوانند از ظلمت و تاریکی نجات یابند شما خود می دانید که تاریکی جای خون آسمان است اینها کسانی اند که فضای افغانستان را تاریک کرده اند و مردم افغانستان در تاریکی نگه داشته اند درتاریکی خون افغانها را می نوشند و بنام دین و مذهب بالای مردم افغانستان تجارت می کنند من شب اول عید زن را در تلوزیون آریانا افغانستان دیدم که مستقیما با بی شرمی بر زنان و دختران و جوانان و مردان افغانهای مهاجر مقیم امریکا و اروپا توهین میکرد اسمش سیمن عمر بود چگونه تو و امثال تو به خودتان این حق را می دهید که بر لباس پوشیدن زن و دختر و پسر افغانهای مهاجرمقیم امریکا و اروپا از طریق تلویزیون ایراد بگیرید؟ و به خانواده های مهاجر افغان که در امریکا واروپا زندگی می کنند توهین و تحقیر کنید؟ تا کی می خواهید افغانها در ظلمت تاریکی به سر ببرند؟ تا کی می خواهید از نام دین و مذهب سوء استفاده کنید و خون افغانها را بنوشید ؟

سیمن عمر تو چگونه این حق را به خود میدهی آنها از طریق تلویزیون در زندگی شخصی زنان ومردان دختران وپسران ما مهاجر افغان بی شرمانه صحبت کنی؟ اگر زن و یا دختر افغان به میخانه می روند یا به بتخانه یا به آتشکده و یا کلیسا و یا به مسجد به تو چه ربط دارد جنت نصیب تو باشد

ظلمت هر اعتقادی حقیقت هر اعتقاد است

سیروس الف

اموی و عباسی، و به سفارش آنان، نوشته و جعل شده‌اند، به طوری که امروزه شیعه ایرانی و سنی عرب، یا هر مسلمان دیگری در هر جای دنیا، بدون استناد به مثلاً «صحیح بخاری» یا «صحیح مسلم» تقریباً لال است و نه چیزی از گذشته دین و ایمانش می‌داند و نه قادر است در مورد معنای آیات قرآن حرفی بزند. دقت کنید که لزومی ندارد این استناد حتماً آگاهانه و مستقیم صورت بگیرد، یعنی لازم نیست که شما، یا هر مسلمان دیگری، برای فهم یک آیه یا یک موضوع قرآنی-اسلامی (و سپس بحث و جدل کردن در مورد آن موضوع با من گمراه) مستقیماً به این منابع مراجعه کنید.

منظورم این است که آنچه شما از پیش می‌دانید و تصور می‌کنید که لابد جزئی از ذات معانی قرآنی و مفاهیم اسلامی است، در کوره همین خوش‌رقصی‌های «صباح سته» (و پیشینه‌سازی‌های به اصطلاح تاریخی) به دست آشپزهای ایرانی-اسلامی طبخ شده و سپس عصاره‌اش نزدیک به بیش از هزار سال آهسته آهسته در حلقوم فهم و احساس‌تان چکانده شده است.

پس دیگر نیازی به مراجعه مستقیم به احادیث نیست چون دارید مثل ماهی درحوضچه فهم زاینده از حدیث شنا می‌کنید حوضچه‌ای که اگر به تمامی شاهکار ما ایرانیان نباشد لااقل هشتاد درصدش را خودمان ساخته‌ایم.

بدین ترتیب، اسلام نیز رفته رفته برای خودش تبدیل به دینی می‌شود که هم صاحب کتاب و دم و دستگاه پیچیده فکری و «فلسفی» است و هم آن‌قدر دلچسب و خواستنی که شاعران نازک‌خیال ما حاضرند در حسرت وصل به اربابش از بام تا شام، به زبان شیرین فارسی، زوزه بکشند و زاری کنند.

اما متأسفانه «مفاخر» ایرانی در مسابقه برای خوش‌رقصی‌های مجنونانه‌شان فقط به عروس‌نمایی عجوزه بسنده نکردند بلکه آن تنها عنصر فلج‌کننده و ثابت در اسلام را، یعنی «عبودیت و بندگی محض» را (که ما خود به واسطه تعالیم دینی زرتشت تا حد زیادی مستعدش بودیم) تا عمیق‌ترین لایه‌های فکر و فرهنگ و احساس و زبان ایرانی فرو برده و برای ابد نهادینه کردند. شاعران ما نفرت از عقل سالم و فکر آزاد انسانی را (که می‌توانست در زشتی آن «عبودیت محض» بنگرد، آن را وایکود، بشناسد، و طوق بندگی را بشکند) آنچنان مقدس و خواستنی جلوه دادند که تا همین امروز هم کسی زهره فکر انتقادی و آزاد نداشته باشد.

نمی‌دانم چند نفر از شما تا به حال به دقت در «ارشادات اسلامی» گنجینه‌ها و مفاخر ایرانی اندیشیده‌اید. شاید بد نباشد یک بار به دقت گوش کنیم که مثلاً سنایی چه می‌گوید:

چند از این عقل ترهات انگیز چند از این چرخ و طبع رنگ آمیز،

برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو

چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی؟!

یا چند نفر از ما واقعاً در این ادعای خجالت‌آور و البته غم‌انگیز عطار تأمل کرده‌ایم که:

چو عقل فلسفی در علت افتاد ز دین مصطفی بی‌دولت افتاد

ورای عقل ما را بارگاه است ولیکن فلسفی یک چشم راه است!

و البته اسلام‌پرستی و دشمنی با فکر کردن همیشه هم حالت ارشادی نداشته و گاه در نزد برخی مفاخر، از جمله مولوی، به

مرز دریدگی و تهدید هم می‌رسیده است:

فلسفی را زهره نی تا دم زند دم زند دین حقش بر هم زند!!

- 2012-04-22



چندان حرفی زد و تصویری داشت. اما «ابن اسحاق» فقط یک نام است (که یهودی بودنش هم کاملاً از اسمش پیداست) و ما امروز تقریباً هر آنچه را که او در باره محمد از این و آن روایت کرده بوده از طریق دو منبع می‌شناسیم: یعنی یا از طریق «ابن هشام»، که اصالتاً اهل یمن بوده، و کتاب «سیره رسول‌الله» او (که به واقع گفته‌های ابن اسحاق را بازنویسی کرده)، و یا از طریق «جریر طبری» ایرانی و کتاب «تاریخ طبری» وی. به عبارت دیگر، «اسناد تاریخی» به جا مانده در مورد زندگی محمد عمدتاً دستپخت «ابن هشام» و «طبری» است که تاریخ مرگشان به ترتیب دویست و سیصد سال بعد از درگذشت محمد بوده است. حتی دین‌شناسان بزرگ اروپایی در قرون نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در اکثر موارد، مبنای ورودشان به مباحث تاریخی و زندگی محمد کتاب‌های همین دو نفر بوده است.

مسئله من چیز دیگری است که به نظرم می‌تواند در حین خواندن کتابی مانند «تاریخ طبری» برای هر آدمی با یک ارزن هوش و ذکاوت آشکار گردد.

«تاریخ طبری» را نمی‌شود تاریخ یا حتی شرح وقایع نامید (هر چند که بدون شک طبری با زیرکی از مجموع چند قصه و روایت پرت و پلا برای اسلام و بنیان‌گزارانش «تاریخ» جعل کرده) بلکه بیشتر یک توجیه و زمینه‌سازی فکری برای چیزی است که اصلاً زمینه‌ای برای فکر کردن نداشته است! در تاریخ طبری شما تا صفحه 50 کتاب فقط دارید در مورد چند و چون خلقت، و نور و تاریکی و ماه و خورشید و غیره مطلب می‌خوانید و از آن پس هم تازه وارد مباحث مربوط به ابلیس می‌شوید. این قبیل خوش‌رقصی‌ها که ایرانیان برای اسلام انجام دادند اصلاً در شمار و عدد نمی‌آید. ایرانیان از هیچ برای اسلام همه چیز ساختند و از زبان محمد و افراد بی‌سواد و بیابانگردی مانند ابن عباس (که احتمالاً دست چپ و راستش را هم بلد نبوده) به بسیاری از آیات ابتدایی و متناقض قرآن وجهی پیچیده و سرگیجه‌آور بخشیدند. یکی از صدها نمونه خجالت‌آور جناب «یحیی بلذری» است که گذشته از اغراق‌گویی‌های بی‌پایان در «فتوح البلدان» ارادت و شدت علاقه‌اش را به اربابان عربش (که خود از موالی آن‌ها بوده) در «انساب الاشراف» می‌شود دید.

داستان تناورسازی اسلام توسط ایرانیان در وجه مربوط به تولید انبوه حدیث از این نیز غم‌انگیزتر است. منابع معتبر و شش‌گانه حدیث، که به عربی به آن «صباح سته» می‌گویند، و به واقع منبع و مأخذ همه قوانین و اعوجاتی نظیر فقه و کلام و «فلسفه» و خیلی ریزه‌کاری‌ها و آرایه‌های بعدی در اسلام بوده است، به تمامی توسط ایرانیان و با خوش‌رقصی برای خلفای -

اول باید در نظر داشت که رویداد اسلام در یک کوچ خونین و اجتناب‌ناپذیر و با اتکا به تمنای طبیعی یک قوم جان‌سخت و شدیداً محروم، برای دست‌یابی به ثروت و منابع غذایی رخ داده است. این قوم به دلایلی فاقد هر گونه پیشینه ارزشمند و منسجم تاریخی و فرهنگی بوده و آنچه داشته اصولاً (و درمقایسه با مناطقی که به آن هجوم برده) به هیچ روی در خور اعتنا نبوده است.

البته جدای از آن تمنای طبیعی و آن جان‌سختی (که به‌زعم من تعیین‌کننده‌ترین عوامل در پیروزی و استیلای اعراب در این کوچ برق‌آسا بوده‌اند) تنها دست‌مایه فکری و فرهنگی این قوم تکه عبارت‌های آهنگینی بوده که هر یک از مهاجمان به فراخور توانایی محدود حافظه‌اش چند خطی از آن را حفظ کرده و در خاطر داشته است. به این تکه عبارت‌های آهنگین و نامنسجم که در زمان آغاز یورش به سرزمین‌های هم‌جوار هنوز ابتدا و انتهایش سامان نگرفته و مکتوب نشده بود، قرآن می‌گفتند: یک مجموعه پریشان و نامنسجم شامل برخی رجزخوانی‌های به اصطلاح «حماسی»، و بسیاری رسوم و سنت‌های قومی و قبیله‌ای اعراب حجاز (مانند مراسم حج، سعی صفا و مروه، غسل، و غیره)، با چاشنی باورها و آئین‌های کهن بت‌پرستی، و مشحون از اشارات بریده بریده و گاه کاملاً پر اشتباه یا مجعول یا ناتمام به قصه‌ها و باورهای آئین یهود و مسیحیت، و البته همراه با تأثیرات گنگ و پراکنده‌ای از افسانه‌های ایرانی-زرتشتی. با وجود تمام این پریشانی‌ها، از همان آغاز «بشارت» تا امروز فقط یک عنصر یا عقیده پایدار و پر زور در کانون اسلام وجود داشته و آن نیز عبودیت و بندگی محض بوده است؛ یعنی

اسلام جز دعوت و سپس اجبار به بندگی محض، از اساس نه معنایی داشته و نه هویتی کاملاً مستقل. اعراب با چنین وضعیتی، و تقریباً بدون هیچ پایه و مایه فکری و فرهنگی و تاریخی، ناگهان بر جای برخی بزرگان و تمدن‌سازان مطرح تاریخ آن روزگار (از جمله در بین‌النهرین، شامات، ایران، و مصر) تکیه می‌زنند. تقریباً جای هیچ تردیدی نیست که در سده نخست این فتح برق‌آسا و خونین، خلفا و حاکمان عرب (به ویژه امویان) به سادگی می‌توانستند به این اختلاف فاحش فرهنگی بین خودشان و مردمی که بر آن‌ها استیلا یافته بودند پی ببرند. عمر و خلفای پس از او، مثل بقیه اعراب، به شرافت قومی خود می‌بالیدند و البته به نفع‌شان بود که به دین جدیدالتأسیس خود یعنی به اسلام و قرآن عربی نیز بیابند و آن را پدیده‌ای منحصراً عربی و متعلق به خودشان جلوه دهند، که به واقع هم همین طور بوده است (منظورم این است که آن اسلام آغازین را، با اوصافی که پیشتر برشمردم، در هیچ فضای زیستی و اقلیمی جز شبه جزیره عربستان نمی‌شد ساخت و پرورد).

و به این ترتیب، رسم تاریخ‌نویسی دستوری (یا دقیق‌تر بگوییم «پیشینه‌سازی») و حدیث‌نویسی (یا به واقع «زینت‌بخشی و ظریف‌سازی یک ماده خام و زمخت») در زمان امویان، با حکم حکومتی، به صورت یک حرفه در آمد و با جدیت پی‌گیری شد. اما موضوع این جاست که عرب از انجام چنین کارهایی ناتوان بود. شاخ و برگ دادن به یک مطلب پیش‌پا افتاده و مبهم، آرایه بستن به زشتی هولناک آن عبودیت و بندگی محض، و عمیق جلوه دادن یک موضوع سطحی، جدای از سواد خواندن و نوشتن، نیازمند تجربه و ورزیدگی فکری و پیشینه تاریخی-فرهنگی است؛ و قاعدتاً این قبیل تردستی‌ها برای برخی از ایرانیان با سواد، و علمای نستوری در شامات، و البته یهودیان، نمی‌بایست کار چندان سختی بوده باشد.

در وجه تاریخی و وقایع‌نویسی، گمان نمی‌کنم که بدون استناد به «ابن اسحاق» و کتابی که به او نسبت می‌دهند، یعنی «سیره النبی»، بشود در مورد شخص محمد و زندگی او —

شورهاها در غرب

نویسنده: دانی گلاکشتاین

مترجم: علیرضا ثقفی



در برابر یک انقلاب قرار دارد. وضعیت موجود اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به وسیله توده های مردم در سراسر اروپا به چالش کشیده شده بود. حتی در انتهای سال ۱۹۱۸ در بریتانیا، محکم ترین حکومت اروپایی، یک گزارش محرمانه دولتی خبر از گسترش ویروس بلشویسم می داد. این گزارش اضافه می کرد که حرکت گسترده وسیعی در میان طبقه کارگر احساس می شود به صورتی که سلطنت قدیمی و شورا بهترین شکل حکومت برای دموکراسی شده است.

در این سالها مبارزه بصورت سراسری و متنوعی در آمد و در ۱۹۱۶، از شرق دوبلین تا روسیه گسترش یافت. از اعتصابات عمومی در سیاتل تا شورش هایی در امریتسار (شهری در هند) همه گیر شد. در دوران پس از جنگ امپراتوری های بزرگ مرکز اروپا (اتریش، مجارستان و آلمان) قبل از موج شورش کارگران از هم پاشیدند. در شورش های فرانسه، هنگامی که به اوج خود رسید، خدمه کشتی، ناوی ها، کارگران معدن و مهندسان در حمایت از کارگران راه آهن به آنان پیوستند، جمهوری شوروی در روسیه به وجود آمد. مجارستان و باواریا دارای شوراهایی شدند که نیروی قدرتمندی را در دست داشت.

بدون شک انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ حادثه مهم این دوره مشخص بود. در آن سال کارگران تزار را سرنگون کردند و پس از یک دوره تغییر و تحولات، قدرت را به دست گرفتند. اولین انقلاب کارگری موفقیت آمیز موجب نفوذ سوسیالیسم به کشورهای دیگر بود. این مساله نشان داد که زمینه برای نوع جدیدی از حکومت که بر مبنای شورا قرار داشت بوجود آمده و شوراهای کارگران به همان اندازه حزب انقلابی اهمیت داشت.

مشارکت توده ها نمی تواند بوسیله یک گروه کوچک بروکرات هایی به دست آید که برای یک طبقه کار می کند، بلکه فقط به وسیله توده هایی امکان پذیر است که خودشان را برای به دست آوردن مناسبات قدرت، سازمان داده باشند. چنین سازمان دهندگانی باید خواست های توده ها را تا سرحد امکان مستقیما بیان کنند و تا آنجایی که می تواند بوروکراسی را به حداقل برساند. این مساله همچنین باید بطور آزادانه و مستقیم بوسیله اکثریت تنظیم شود و سراسر دموکراتیک باشد. با این دیدگاه مشخص است که کنترل دموکراتیک قدرت یک انتخاب فوق العاده برای کارگران نیست، یک مبنای واقعی برای ساخت دولت کارگری است. بدون دموکراسی واقعی تشکیل چنین دولتی نیروی کافی برای بسیج توده ها ندارد. بدون متمرکز کردن حاکمیت، کارگران نمی توانند مقاومت سرمایه را در هم بشکنند. برای کارگران قدرت اجتماعی به معنای تحکیم فرد نیست، بلکه به معنای تجمع تولید کنندگان همه ثروت است. تمرکز شورها در محیط های تولیدی تقویت می شود و حقوق آنان را در

انقلابی را در دستور کار قرار داده است هر چند که این مساله دراز مدت باشد. در عین حال، در شرایطی که بسیاری از کارگران به پارلمان بی اعتماد بوده و آن را عوام فریبی می دانند، کسانی که آلترناتیو وضع موجود را جعبه رای می دانند، درحال کاهش هستند. تاریخ بیانگر آن است که شوراهای کارگری بعنوان آلترناتیو سیستم سرمایه داری بوده. آلترناتیوی که هنوز تا به امروز ادامه دارد. این مساله از نظر بعضی برنامه ریزان مورد توجه قرار نگرفته است. کارگران و دهقانان روسیه در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ همانند هماتیان خود در آلمان ۱۹۱۸ و لهستان ۱۹۵۶ یا شیلی ۱۸۷۲ به دنبال یک برنامه به راه نیافتادند. آنها نوعی از دموکراسی مردمی را ایجاد کردند که بتواند بحران سرمایه داری را به نفع اکثریت مردم حل کند. از نظر تاریخی قدرت سازماندهی کارگران از درون شورهاها بیرون آمد که این قدرت بزرگترین چالش را در مقابل قدرت دولتی سرمایه داری بوجود آورد. اکنون بار دیگر سیستم با بحران رو به رو شده است. بی شک تجربه کارگران در هر یک از این بحران ها می تواند برای کارگران امروز مفید باشد."

در دوره مورد نظر، دقیقا پس از جنگ جهانی اول، اروپا شاهد شکوفایی عظیم فعالیت های انقلابی و در مقابله با بحران امپریالیسم بود. مقایسه اختلاف کشورهای نظیر روسیه، انگلستان، آلمان، ایتالیا مفید است و می توان از آن درس های کلی گرفت. مطالعات کلی رنگ و لعاب سنت های محلی را دارد، بنابراین تاریخ نویسان بریتانیایی این دوره غالبا تحت تاثیرمسائل اتحادیه هایی هستند که از سیاست گریزانند. نویسندگان آلمانی برعکس، افکارشان از حرکت های سیاسی تاثیر گرفته است و به سختی تغییرات را در سطوح کارگری مورد توجه قرار می دهند.

جنبش کارگری بخشی از مبارزه طبقاتی است که از مرزهای ملی فراتر می رود. مقایسه های بین المللی همواره برای این دوره خاص مناسب تر هستند. زیرا جنگ جهانی اختلافات زیادی را در میان مبارزات طبقه کارگر در اروپا به وجود آورد. جنبش شورایی کارگران در سطح سیاسی رسمی شکل نگرفت. همانگونه که گرامشی در این باره می گوید: باید به این پیش زمینه توجه شود که در حالی نیروی کار در کاخانه ها در مراحل اولیه آگاهی به سر می بردند، سرمایه داری از امتیازات بی شماری در قوانین خود سود می برد... در حقیقت رابطه ای که بین آنان برقرار بود، رابطه ستمگر و تحت ستم، استثمارگر و استثمار شونده بود، در وضعیتی که برای کارگران آزادی و دموکراسی وجود نداشت.

شوراهای کارگری بخشی از شورش سراسری طبقه ی کارگر در اروپا بود که علت بلافصل آن جنگ خونین ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بود. این جنگ که ۱۳ میلیون نفر کشته و ۳۶ میلیون زخمی داشت، محصول رقابت سرمایه داری بود. اما این مساله بیشتر گام کوچکی از رقابت موجود در بازار بود تا یک جنگ امپریالیستی در میدان های نبرد.

رزا لوگزامبورگ در سال ۱۹۱۵ از سلول زندان خود چنین نوشت: "ما با این انتخاب مواجه هستیم: یا پیروزی امپریالیسم و سقوط همه فرهنگ ها... نابودی، تخریب، نسل کشی و از میان رفتن بخش وسیعی از مردم یا پیروزی سوسیالیسم، پیروزی طبقه کارگر آگاه بین المللی، از بین بردن امپریالیسم و شیوه های آن."

در پایان جنگ سوسیالیست ها تنها کسانی نبودند که احساس می کردند جهان سرمایه داری در حال فرو ریختن است. قبل از آنها لوید جرج در کنفرانس صلح پاریس هشدار داد اروپا -



جنگ جهانی اول میان قدرتهای بزرگ سرمایه داری در اوایل قرن بیستم، تجربه بسیار بزرگی را به جامعه بشری شناساند. این جنگ پایان نیافت بلکه قدرت هایی که در آن مشارکت داشتند آنچنان از نفس افتادند که ادامه جنگ را به دو دهه بعد موکول کردند.

در حقیقت جنگ جهانی دوم نیز ادامه جنگ هایی بود که قدرت های بزرگ سرمایه داری برای تقسیم جهان میان خود به راه انداختند. اما آنچه در این جنگ ها اهمیت دارد، تجربه فراوانی است که مردم تحت ستم و کارگران کشورهای مختلف از آن به دست آوردند. در نتیجه این جنگ ها، بسیاری از مردم مستعمرات استقلال خود را به دست آوردند (از جمله هندوستان، الجزایر، ویتنام و کشورهای غربی خاورمیانه) و در بسیاری از کشورها، مردم تحت ستم حق رای عمومی را به دست آوردند. تا قبل از جنگ های جهانی در هیچ کشوری زنان حق رای نداشتند و کارگران نیز در بسیاری از کشورها از حق رای محروم بودند. احزاب سیاسی یا وجود نداشتند یا تنها عده قلیلی از نخبگان سیاسی، آنها را رهبری می کردند.

در این جنگ ها برای اولین بار، با ضعیف شدن حکومت های جنگ طلب، کارگران و زحمتکشان شهری یاد گرفتند که چگونه خود را اداره کنند. در بسیاری از کشورها کارگران مستقیما تولید را به دست گرفتند و سربازان و دریانوردان نیز با تشکیل شوراهای منطقه، خود سرنوشت جنگ را تعیین کردند. آن هنگام که ناتوانی دولت ها در تامین آذوقه عمومی یا رهبری جنگ مشخص می شد، زحمت کشان شهری و کارگران ماهر و سربازان با ابتکار خود دست به کار شده و زندگی خودشان را از طریق شوراهای به وجود آمده اداره می کردند. پس از این جنگ ها بود که حقوق انسان ها و ارزش کار زنان و مردان کارگر شناخته شد و ارزش های انسانی و حقوق بشر بیش از پیش مد نظر قرار گرفت.

اکنون پس از گذشت ده ها سال از این جنگ ها، بار دیگر شعله های جنگ در کشورهای مختلف از جمله در خاورمیانه زبانه کشیده است. شرایط جنگی در لبنان، عراق و افغانستان برقرار است و زبانه های جنگ می رود که سایر مناطق را نیز در برگیرد. بحران سرمایه داری کشورهای اروپایی و آمریکایی را نیز در هم نوردیده و میلیون ها انسان برای زندگی بهتر در همه جای دنیا به خیابان ها ریخته اند. در چنین شرایطی، آگاهی از تجربه کارگران و مردم زحمت کش پس از جنگ جهانی اول بسیار ارزشمند خواهد بود.

نویسنده کتاب "شورهاها در غرب" با توجه به تجربه کارگران در جنگ جهانی اول در کشورهای مختلف مطالب را به گونه ای بیان کرده است که کارگران در سراسر دنیا از آن درس بگیرند. او در مقدمه ی کتاب خود در سال ۱۹۸۵ چنین می نویسد:

"دفاع کارگران در برابر بیکاری شدید و هم چنین مقاومت آنان در برابر حذف برنامه های رفاه اجتماعی، مجددا مساله تغییر -



چند انتخاب دموکراتیک نمایندگان آنان در محل کار بیانگر ایده های اکثریت کارگران باشد...

در ایتالیا شکل گیری شوراهای کارگران از نمونه های دیگر متفاوت بود. این شوراها در پایان ۱۹۱۹ شکل گرفت. شوراهای تورین تحت رهبری گرامشی تلاش کردند تا یک دولت شورایی در این شهر بوجود آورند. تورین از نظر صنعتی همانند شهرهای گلاسکو و برلین بود. در تورین درگیری میان کارگران و کارفرمایان بیشتر بر سر پروسه تولید بود تا دستمزد. ارزش بالای سرمایه گذاری کارخانه های مدرن، توجه کارفرمایان را به حفظ رشد تولید معطوف می کرد و آنها خواهان نیروی کار مطیع بودند تا به پیش رود. شوراهای کارگری ایتالیا دارای این مشخصه بودند که از احزاب رسمی جدا شدند و خیلی زود تکلیف خود را با آنان روشن کردند. در شورش های تورین همانند شهرهای دیگر، زنان طبقه کارگر در راس قرار داشتند. شورش در تورین از کارخانه تسلیحاتی آرسنال شروع شد که بیشتر کارگران آن زن بودند. در یکی از گزارش های تعطیلی کارخانه ها چنین آمده است:

"ما کار را تعطیل کردیم و در بیرون کارخانه جمع شدیم. با صدای بلند فریاد می زدیم: ما خوراکی نداریم و نمی توانیم کار کنیم. ما نان می خواهیم." رئیس کارخانه به کارگران قول شیر و عسل داد. و گفت با بخش تدارکات نظامی تماس می گیرم و یک ماشین پر از نان سفارش می دهم. اما به خاطر خودتان و به خاطر خانواده تان لطفاً به سرعت به کارخانه برگردید. کارگران برای یک لحظه ساکت شدند. به چشم یکدیگر نگاه کردند. سپس همه با هم فریاد زدند: ما فقط به خاطر نان فریاد نمی زنیم، ما صلح می خواهیم - مرگ بر سودپرستان - مرگ بر جنگ..."

کانون مدافعان حقوق کارگر

از سایت اعتراض

نسخه پی دی اف کتاب را می توانید از آدرس زیر دانلود کنید.

http://www.2shared.com/document/j5erP8ek/shoraha_dar_gharbazadmehr1387.html

http://kanoonmodafean1.blogspot.de/2012/07/blog-post_16.html



ادامه مطلب شورا ها از ص 26

هر جا که قدرت دولتی تضعیف می شود و حاکمیت درگیر در جنگ، دیگر نمی تواند قدرت خود را اعمال کند، کارگران با تشکیل شورا تولید را مستقیماً به دست گرفته و امور را خودشان اداره می کنند. در آلمان شوراهای کارگری همراه با شوراهای سربازان و دریانوردان امور کشور را به دست گرفتند. در ایتالیا و انگلستان نیز همین مساله بصورت دیگری به وقوع پیوست.

در انگلستان اساس کمیته کارگران "کلید" رهبری یک اعتصاب غیررسمی مهم بود. در شرایط عادی کمیته اعتصاب آزادی عمل محدودی داشت و پس از تمام شدن اعتصاب از میان می رفت. اما در بحران جنگ، این مساله تبدیل به یک سری کامل از جریان های اعتراضی شد. در جریان آن مبارزات، رابطه محکمی میان تعدادی از کارخانه ها شکل گرفت و کمیته های اعتصاب بصورت دائمی درآمدند. این کمیته ها در برابر این درخواست اتحادیه ها و کارفرمایان مقاومت می کردند که هر کسی باید نتایج جنگ را بپذیرد. اما خواست سراسری کارگران برای افزایش دستمزد و هم چنین خواست های دیگر سبب پیوستگی بیشتر کارگران شد. در طی اعتصاب ها نمایندگی واقعی کارگران تحت نام کمیته مرکزی حفاظت از نیروی کار ظاهر شد. به این ترتیب شوراهای کارگری در جریان جنگ در انگلستان بوجود آمد. کمیته کارگران "کلید" نهاد ساده ای بود که هفته ای یک بار جلسه تشکیل می داد و هیات نمایندگی ۲۵۰ تا ۳۰۰ کارخانه در آن حضور داشتند. قدرت آن در بسیج کارگران و توانایی آن بستگی به نمایندگانی داشت که در کارخانه ها انتخاب می شدند. کمیته کارگران کلید در حقیقت شورای مرکزی کارگرانی بود که مستقلاً تشکیلات خود را بوجود آورده بودند. بتدریج از درون همین شورا، صدای مخالفت با جنگ و امپریالیستی بودن آن به گوش رسید. پیشروان این شورا می گفتند: "تنها جنگ ارزشمند، جنگ طبقاتی است" همچنین این کمیته تا آنجا پیش رفت که پیشنهاد دولتی شدن صنایع و منابع ملی را داد. آنها هم چنان پیشنهاد دادند که اگر صنایع و منابع از مالکیت خصوصی در آیند، کارگران می توانند مستقیماً آنها را اداره کنند. ... کارفرمایان حاضر بودند به جای آنکه قدرت شان را بر کارگران از دست دهند، جنگ را بیازدند...

در آلمان نیز پس از انگلستان در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ جنبشی به راه افتاد که وسیع تر از جنبش کارگری انگلستان بود. این جنبش می رفت که قدرت دولتی را نیز تصاحب کند. در آلمان اتحادیه کارگران فلزکار با بیش از ۵۰۰ هزار عضو، یکی از قوی ترین اتحادیه ها بود. در کنار آن حزب سوسیال دموکرات آلمان با رهبرانی نظیر کائوتسکی، لیبکنخت و رزا لوگزامبورگ بزرگترین حزب در مناطق صنعتی بودند. در چنین شرایطی لوگزامبورگ جزوه خود را به نام "اعتصاب مردمی" بیرون داد. او می گفت: "هر گونه عمل سیاسی وسیع توده ها، پس از رسیدن به اوج خواسته های سیاسی به سمت اعتصاب های وسیع برای خواست های اقتصادی حرکت خواهد کرد..."

هرچند رهبران حزب سوسیال دموکرات با نظرات انقلابی او موافق نبودند و سازماندهی کارگران و مبارزات اقتصادی آنان را وظیفه اتحادیه ها می دانستند، اما حرکت های بعدی نشان داد که کارگران و شوراهای کارگری نظرات لوگزامبورگ را بیشتر قبول داشتند. کلارا زتکین به فراخوان لوگزامبورگ برای مخالفت با جنگ پاسخ مثبت داد ... در این تظاهرات علیه جنگ، زنان بسیاری شرکت کردند. در آوریل ۱۹۱۷ اولین اعتصاب سراسری در برلین باعث بوجود آمدن اولین شورای های کارگری در این شهر شد. این شورا نه تنها خواهان غذا و سوخت بود، بلکه خواهان صلح بی درنگ، پایان سانسور، لغو محدودیت قانونی برای کارگران و آزادی زندانیان سیاسی و انتخابات آزاد بود. شوراهای دیگری در سایر نواحی بوجود آمدند. ...

تنها تفاوت شوراهای آلمان و روسیه آن بود که آنها مسلح نبودند. یکی دیگر از نقاط ضعف شوراهای کارگری آلمان همکاری سوسیال دموکرات ها با جناح راست بود. شوراهای کارگری به تنهایی نمی توانستند پیشرو طبقه کارگر باشند. هر

ادامه از ص 6

دموکراسی اروپایی و حمایت از فاشیستها

بسیج گسترده پلیس، به خاطر سازماندهی بسیار خوب نیروهای ضد فاشیستی، نازی ها نتوانستند در سال ۲۰۱۱ در شهر درسدن راه پیمایی کنند. کمیته هماهنگی متشکل از نیروهای مختلف موفق شد سد پلیس را بشکند و راه را بر نازی ها ببندد.]

در این زمینه روی کمک دولت به هیچ عنوان نمی توان حساب کرد، چرا که دولت در طرف مقابل قرار دارد. هر روز، بیش از پیش، دولت به فاشیست ها کمک می کند. هر روز بیشتر شعارهای آنان را از آن خود می کند. فقط تیلو زاراتسین نیست که ساختارهای ایدئولوژیک «یکدست و یک نژاد بودن مردم آلمان» «حق استقلال ملی» و «نژاد برتر» را قابل عرضه می کند. این ساختارهای ایدئولوژیکی باید پرچمی بشوند تا این کشور برای پیشبرد جنگ های امپریالیستی ای که می خواهد راه بیانازد آماده شود. سیاستمدارانی مانند نیل و گاوک همین حالا هم این اهداف را به روشنی بر زبان می آورند. این ساختارهای ایدئولوژیکی لازم اند تا افکار را از پیوندهای اجتماعی دور کنند و استثمار هر چه شدیدتر را عملی سازند. اما دولت از ساختارهای رزمی نازی ها چه سودی می برد؟ آیا آن ها را به عنوان آخرین خاکریز برای روزی نگه می دارد که در آن مزدبگیران به وضع خودشان آگاه شوند و بخواهند سرنوشت خودشان را خود به دست گیرند؟

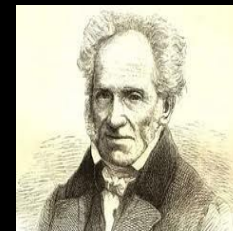
برای ما ضد فاشیست ها باید ادامه و فرجام فاشیسم آلمانی روشن باشد. ما باید از منظر آگاهی تاریخی در مورد مفهوم فاشیسم آلمانی همین امروز و همین جا مسئولیت خود را به عهده بگیریم.

سخنان رفیق یهودی تبار و کمونیست مان ارنستو کوخ که در ۹۵ سالگی درگذشت، ما را همچنان در مقاومت مان همراهی خواهد کرد: «وقتی گله های قهوه ای به راه می افتند، مقاومت ضروری ست. هفتاد سال پیش من شاهد این امر بودم، و همان وقت هم دیر شده بود. من که یک جوان ۱۷ ساله بودم با تحمل زندان و اردوگاه کار اجباری بهای آن را پرداختم. بسیاری دیگر بهای آن را با جان خود پرداختند. بنا بر این بهتر است مقاومت کنیم و قبل از آنکه دیر شود، در برابر کینه توزی عمیق نازی ها اقدام کنیم.»

با چنین درکی: به فاشیست ها حتی اجازه برداشتن یک قدم ندهیم!

زیرا: فاشیسم عقیده نیست، جنایت است!

گزارش آن را روی همین سایت ملاحظه کنید:
کای اشپرنگر-گیسن، ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۲



مبتذل ترین نوع غرور، غرور ملی است

زیرا کسی که به ملیت خود افتخار می کند

در خود کیفیت با ارزشی برای افتخار نمی یابد

اگر نه به چیزی متوسل نمی شود که با

هزاران هزار نفر در آن مشترک است

برعکس کسی که امتیازاتی در شخصیتش داشته باشد

کمبودها و خطاها را چه در خود و چه در ملتش میبیند

Schopenhauer



اخوان وارتش؛ رابطه دین و قدرت در مصر

محمد حق، پژوهشگر افغان مسائل اسلامی و مقیم کشور مصر

بی بی سی



کشورهای فقیر و جهان سومی حاصل کرده بودند نمیتوانست فقر اقتصادی و نابسامانیهای اجتماعی شان را چاره نماید. روی آوردن به بلوک سرمایه داری ظاهراً می توانست از این نظر بیشتر مقرون به صرفه باشد. برای هموار شدن راه این تغییر، حلقات و گروه هایی که در این مدت با صیغه سوسیالیستی و همراه با نوعی همنوایی با بلوک شرق آن زمان جایی در زندگی سیاسی مصر پیدا کرده بودند، باید از مراکز قدرت اجتماعی شان کنار زده می شدند. رهایی فعالان اخوان و شاخه های جدا شده از آن از زندانها و دادن مساحتی کنترل شده برای فعالیت آنان می توانست این خواسته را بدون هزینه خاصی برآورد. باز پس گیری صحرای سینا از اسرائیل، امضای معاهده کمپ دیوید، جلب کمکهای ایالات متحده و سرمایه گذاری کشورهای همپیمان در مصر و کنار زدن گروه های چپ طرفدار شوروی آن زمان، اضلاع یک طرح وسیع را تشکیل می دادند که ارتشیان روی دست گرفته

بودند و این طرح بدون به صحنه آمدن فعالان مذهبی تکمیل نمی شد. دهه هفتاد آن قرن شروع دوران جدیدی در مصر بود که یکی از شاخصهای آن را بازگشت مجدد اخوان و برخی گروه های مذهبی دیگر به صحنه اجتماعی مصر تشکیل می داد. جنگی که پس از تجاوز شوروی سابق به افغانستان در گرفت، پیامدهای گوناگونی داشت و از آن جمله به راه افتادن موج جدیدی در جهان عرب که طرفدارانش از آن با عنوان "بیداری اسلامی" یاد می کنند. مظاهر نمادین مذهبی مانند پوشش اسلامی از این مرحله رو به گسترش نهاد و نهادهای مذهبی متعددی پایه گذاری شد، و هرچند گروه های متعددی با رویکردهای متفاوت سیاسی و

اجتماعی پا به صحنه نهادند، اما اخوان المسلمین همچنان گسترده ترین جنبش باقی ماند. در این نوبت اما، هم رهبران اخوان از هزینه سنگینی که همآوردی پیشین روی دست شان گذاشته بود یاد گرفته بودند که باید با احتیاط وارد گود شوند و هم نظامیان می دیدند که دیگر نمیتوان به روش سرکوب قهرآمیز با همه و به ویژه با اخوان مقابل شد. دو دهه گذشته شاهد صف آرایي محتاطانه و همراه با نوعی خویشانداری میان دو جریان عمده قدرت در مصر بود. از یک سو وجود اخوان و دیگر جناحهای مذهبی تا وقتی که شعار براندازی رژیم را سر نمی دادند قابل تحمل بود و از سویی اخوان و عمده گروه های مذهبی از قبیل سلفیها و غیر سلفیها از تقابل حاد و اصطکاک شدید با ارتشیان اجتناب می کردند. این وضعیت، که مبتنی بر نوعی توازن قوا به نفع ارتشیان بود، می توانست برای سالیان بسیار طولانی دوام کند، اما دو عامل دیگر توانست بستر یک تحول کلان را فراهم آورد که خود را به صورت یک انقلاب مردمی گسترده نشان داد، یکی در سطح مردم و دیگری در سطح نظام. مردم از توانایی اخوان و سایر گروه های سیاسی به تغییر وضعیت نا امید شده بودند و احساس می کردند بن بستی شکل گرفته است که با شیوه های متعارف امکان شکستن آن نیست. این یاس تراکم یافته روز به روز به خشمی نهفته تبدیل می شد که منتظر لحظه انفجار بود. در طرف نظام، حکومت در سالیان اخیر کوشیده بود حزبی ایجاد کند که عناصر عمده اش را رانت خواران و حلقات اقتصادی خاص تشکیل می دادند. این افراد با پیش انداختن فرزند رئیس جمهور سابق و به میان کشیدن طرح جانشینی او،

دوم در عرصه نظامی، شاخه مسلح جنبش اخوان که یکی از برگهای برنده آن در سالهای قبل و به ویژه به بهانه حضور نیروهای انگلیسی بشمار می رفت، اکنون زمینه ورود به یک جنگ داخلی را نداشت. آنچه این کار را بر اخوان دشوار می ساخت این بود که افسران ارتش خود آموزش دهندگان اصلی شاخه نظامی آن بودند و به همه تواناییها و کارهای تشکیلاتی شان آگاهی داشتند. جمال عبدالناصر توانست با استفاده از نفوذش این شاخه را حتی بر ضد رهبری اخوان استعمال کند و یکی از سخت ترین بحرانهای داخلی در تاریخ جنبش اخوان را پدید آورد. تا جایی که رهبری اخوان، در آن زمان حسن هضیبی، پس از درگیریهای سخت و نفسگیر درون سازمانی توانست این شاخه را منحل و خود را از آفات آن نجات دهد. سوم در عرصه ملی و منطقه ای، ارتش توانسته بود با ملی کردن کانال سوئز و مخالفت با کشورهای قدرتمند غربی به اسطوره مقاومت در مقابل استعمار تبدیل شود



و از این طریق دامنه محبوبیت آن از مرزهای جغرافیایی مصر بسی فراتر رفته و هواداران بیشماری در دیگر کشورهای عربی و حتی کشورهای غیر عربی پیدا کند، و جمال عبدالناصر در کنار چهره هایی مانند جواهر لعل نهرو، مارشال تیتو و سوکارنو مطرح شود. این مسئله امکان مانور دادن اخوان در برابر ارتش را در سطح ملی و عربی به حد اقل ممکن فروکاست.

حال که یکی از دو رقیب، برگهای برنده برنده تری در اختیار داشت، کفه توازن قوا به نفع ارتش رو به سنگینی نهاد و دست آن در قلع و قمع قوی ترین جنبش اسلامی خاورمیانه به شکل وسیعی باز شد. جمال عبدالناصر و نظامیان همراکبش شماری از رهبران و چهره های بارز جنبش را به دار آویختند و نزدیک به بیست هزار نفر را به زندان افکندند، و از این طریق عملاً برای تقریباً دو دهه این جنبش را به صورت نیمه جان در آوردند.

افسران ارتش که یکی از برگهای برنده رقیب را اتکا به اهرم ایدئولوژی مذهبی می دانستند، خود دست به تولید مصنوعی ایدئولوژی دیگری با صیغه ملی- سوسیالیستی زدند، بی آنکه پشتوانه تئوریک خاصی برای آن سامان داده باشند و یا بستر اجتماعی آن را به صورت آگاهانه هموار ساخته باشند، که البته یکی از تبعات آن گرایش بیشتر به بلوک شوروی سابق و افزایش فعالیت احزاب چپ در سطح مصر و کشورهای عربی بود؛ چیزی که مایه نگرانی بلوک غرب در آن دوران می گردید.

نزدیک به دو دهه بعد که آثار جنگهای جهانی از چهره کشورهای پیشرفته زدوده می شد، و دوره ای از رفاه و شکوفایی به سراغ بسیاری از کشورهای توسعه یافته آمده بود، افسران ارتش به رهبری انور السادات نیاز به تغییر رویکرد را حس کردند. پیروزی های سیاسی و آوازه ای که در میان

قدرت، چنانکه میشل فوکو و شماری دیگر از متفکران توضیح داده اند، مقوله ای ساری و جاری در شبکه مناسبات اجتماعی است که هیچ حوزه ای از آن مستثنی نیست، اما درمعنای مورد نظر در مباحث سیاسی-اجتماعی به تبلور سازمان یافته ای ارجاع می یابد که می تواند بر سرنوشت جمعی مردم یا دست کم بخشی از آنان تأثیر گذار باشد.

در میان نیروهای مطرح و اثرگذار در عرصه سیاسی- اجتماعی معاصر مصر، ارتش این کشور و جماعت اخوان المسلمین، بیشترین وزن و به همان دلیل بیشترین اهمیت را دارند و نوع روابط و مناسبات این دو، همچنان از اثرگذارترین عوامل در تعیین شرایط داخلی و خارجی این کشور به شمار می رود. به لحاظ تاریخی، رابطه این دو با فراز و نشیب هایی مهم و تاریخساز برای مصر، همراه بوده است. آغاز تلاقی ارتش و اخوان به دهه چهل میلادی قرن گذشته برمی گردد، زمانی که نفوذ جنبش اخوان می رفت تا شکوفا ترین دوره هایش را رقم بزند. در آن زمان، به دلیل

حضور نیروهای نظامی بریتانیا و نیز نفوذ انگلستان در عرصه سیاسی مصر هم از طریق کاخ شاهی و هم برخی احزاب و نهادها، ارتش نمیتوانست نقشی تعیین کننده در شرایط کشور داشته باشد و از این بابت ناخرسندی در رده های بالای افسران آن گسترش پیدا کرد. همپیمانی ارتش بعنوان نهادی منسجم و سازمان یافته با جماعت اخوان بعنوان پرنفوذ ترین گروه سیاسی-مذهبی در آن دوران، می توانست هر تغییری را در مصر آن دوران ممکن گرداند. افسران برجسته ارتش، مانند جمال عبدالناصر، انور السادات، و شماری از یاران شان از طریق عبدالمنعم عبدالرئوف، یکی از افسران اخوانی ارتش با حسن البنا، رهبر جنبش اخوان آشنا شدند و توافق نمودند که به آموزش اعضای شاخه نظامی اخوان (النظام الخاص/ سازمان ویژه) بپردازند.

چندی بعد، در جنگهایی که در سالهای ۱۹۴۷ و ۴۸ میان اعراب و اسرائیل رخ داد، همکاری تنگاتنگی میان هر دو جناح به تحقق پیوست. این تجربه مشترک که خوشایند هر دو طرف واقع شد، زمینه همکاریهای بعدی را فراهم آورد و مهمترین آنها دو اقدام سرنوشت ساز برای مصریان بود، یکی رایزنی و هماهنگی برای تغییر نظام در مصر و خاتمه دادن به حکومت شاهی در آن کشور در سال ۱۹۵۲، که با موفقیت به انجام رسید و دیگری تصفیه میدان سیاسی از دیگر بازیگران آن عرصه، به گونه ای که اندکی بعد از پیروزی در انقلاب بر ضد نظام شاهی، ارتش به انحلال و ممنوعیت تمام احزاب سیاسی دست زد و اخوان نیز از آن به حمایت برخاست و با استفاده از نفوذ مردمی اش مانع واکنش گسترده احزاب و گروه های سیاسی گردید.

پس از این سه تجربه همکاری مهم و تأثیرگذار تاریخی، که همه رقبای سیاسی از صحنه خارج شده بودند، اکنون نوبت به تقسیم قدرت میان دو شریک اصلی رسیده بود، و بنا به اقتضای قدرت، همپیمانی جایش را به تقابل و تنازع داد. ارتش اکنون علاوه بر قدرت نظامی، دیگر ارگانهای دولتی را نیز به اختیار داشت و با استفاده از تمام ابزار ممکن کمر به حذف شریک دیروز و قدرتمندترین رقیب امروز بست. اخوان نیز با اتکا به نفوذ توده ای گسترده اش در سراسر کشور در صدد جبهه گیری و مقابله به مثل برآمد.

آنچه اما اخوان را در این مرحله آسیب پذیر می ساخت چند عامل بود، نخست اینکه در عرصه سیاسی دیگر احزاب و نیروها قبلاً از صحنه حذف شده بودند و برای اخوان این امکان نبود که احزاب دیگر را، اینبار در این نبرد که صورت بیرحمانه ای به خود میگرفت، مانند سالهای پیش از انقلاب به یاری بطلبد. همکاری اخوان با ارتش برای حذف و محو گروه های سیاسی راه حذف خود آن را نیز همواره کرده بود.

اما فراتر از این کلی گویی، هیچ تلاش مهمی برای ابهام زدایی از قضیه سامان نداده است تا دیده شود که نهاد دین جایش در کجا است و نهاد قدرت چه نسبتی با آن دارد.

آیا با برتر دانستن فهم خود از دین نسبت به دیگر قرائتها، می خواهد خود تجسم انحصاری نهاد دین در عرصه عمومی باشد، یا تكثر/ پلورالیسم در فهم و تفسیر دین را به رسمیت شناخته و دین را ملک مشاع همه شهروندان می داند تا دین معنویت اندیش غیر سیاسی به همان پیمانه به رسمیت شناخته شود که دین معیشت اندیش سیاسی، بی آنکه کسی حق تملک انحصاری آن را داشته باشد.

پایان بخشیدن به رو در رویی عملی دین و قدرت در مصر، مانند بسیاری دیگر از کشورهای اسلامی، در گرو پایان بخشیدن به تضارب و ناسازواری تئوریک در این عرصه است که با چند شعار انتخاباتی به انجام خواهد رسید. پیش از هر چیز باید دغدغه حقیقت بر سودای مصلحت بچربد و اصلاح اندیشه در اولویت قرار بگیرد.

کوروش، اسطوره ای که بسیاری از ایرانیان،
بخصوص جوانانی که فریب تبلیغات
ناسیونالیزم عظمت طلب ایرانی را خورده
اند، چیزی جز دست ساخته ی یهودیت
نیست. طنز مسئله در اینجا است که توده ی
سرگردان و ناآگاهی که امروزه تحت تاثیر
ناسیونالیسم منحنط ایرانی، اسطوره ی
کوروش را وسیله ی مبارزه با اسطوره ی
اکنون آبرو باخته ی محمد قرار داده است،
در فرار از سرکوب و فریب و ربای یک
مذهب، نادانسته و بی آنکه خود بدانند،
دوباره به دام اسطوره سازی مذهبی و
خرافی دیگری، بهمان اندازه فرتوت و
پوسیده، افتاده است.

از کتاب بازیگران عصر تمدن، کوروش،
محمد، چنگیز ،

نوشته سیامک ستوده

طنز

نوشته شده در اوت 31, 2012
توسط امام نقی

از مصائب بزرگ آن حضرت این بود
که ایشان هر چه سعی کردند
نتوانستند لایشه و سوسن که از
ایشان لباس نو و طلا می خواستند
را متقاعد کنند که این چند روزه
تعطیلی که معتصم اعلام کرده،
عید نوروز نیست و این کولی
قرشمال ها در خیابان های سامرا
حاجی فیروز نیستند بلکه سران
ممالک بی تعهدند.



اخروی داشتن. اما همه متدینان چنین تعریفی از آن ندارند، و به ویژه تجربه تاریخی نشان داده است که دین به مرور برای بخشی از متدینان تبدیل به نهادی می شود برخوردار از امکانات اقتصادی و نفوذ اجتماعی و احیاناً کارکرد سیاسی. دین به عنوان نهادی با اقتدار سیاسی-اجتماعی، بیش از آنکه با ابعاد معنوی وجود انسان سروکار داشته باشد با حکمرانی بر تن و بر جیبش سروکار دارد. دین به عنوان نهادی سیاسی-اجتماعی، در کنار زنجیره ای از مطالبات، مالیات مذهبی بر دوش پیروان خود می گذارد. از طریق این مالیات هم کارفرمایان و کارگزارانش به تامین نیازهای زندگی خود می رسند و هم با انباشت تدریجی سرمایه زمینه دخالت و اعمال نفوذ در عرصه عمومی را پیدا می کنند. نهادی که در طی سده ها در مصر از دین نمایندگی می کرد "الازهر" بود. این نهاد با آنکه به لحاظ مالی نوعی استقلال داشت، اما هیچگاه به رقیبی برای حکومت تبدیل نشد. گویا جای جریانی که از پایگاه دین به فتح برج و باروی قدرت کمر ببندد خالی می نمود، و این خلأ با شکل گیری جنبش اخوان پر گردید.

آنچه جنبش اخوان را از دیگر جنبشهای دینی پیشین متفاوت می ساخت عزم قاطع آن به تشکیل حکومت و استفاده از قوه قهریه در این راستا بود. حسن البناء، بنیانگذار و مهمترین نظریه پرداز جماعت، در رسایش به این امر اشاره کرده است. در همین راستا، در مراحل نخست به ائتلاف با ارتش روی آورد تا با نهاد اصلی قدرت مقابل گردد، و هنگامی که ارتش نهاد اصلی قدرت را قبضه کرد، رو در رویی میان این دو شکل خشونت آمیزی به خود گرفت. اکنون و پس از این تحولات، رو در رویی بصورتی دیگر رخ نموده است. به نظر می رسد که این بار بخت اخوان در چیرگی بر رقیب دیرینه قوی تر از گذشته است. یکی به این دلیل که خشم رسوب کرده در روان مردم بر ضد نظام حاکم گذشته اکنون متوجه سران ارتش به عنوان بقایای آن نظام است، و ضرباتی که بر آن وارد گردد و از صلاحیتهای آن بکاهد، مایه خشنودی طیفهای وسیعی از جامعه مصر می گردد.

دوم به این دلیل که ایالات متحده به وارد آوردن این ضربات چراغ سبز نشان داده و به سران ارتش فهمانده است که واکنش آنان در مقابل آنچه که روند دموکراتیک نامیده می شود، مورد استقبال آن قرار نمی گیرد. این پیام در سفر اخیر هیلاری کلینتون به قاهره به صراحت نیز گفته شد. به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که تضعیف ارتش مصر، بعنوان قوی ترین ارتش عربی، به سود اسرائیل نیز هست!

اما از آنسو، اگر اخوان حتی موفق شود که رقیب دیرینه را کاملاً از صحنه خارج و دژ قدرت را یکسره تسخیر نماید، این به آن معنا نیست که غائله پایان پذیرفته است. رابطه دین و قدرت همچنان امری چالش بر انگیز است. اختتام این مشکل، مستلزم تلاش تئوریک برای تعریف نسبت دین و قدرت به شکل عام، و دین و حکومت به شکل خاص است. اخوان بارها گفته است که خواهان حکومت دینی نیست، بلکه حکومتی مدنی می خواهد. با این ادعا کوشیده است مرز خود را با ولایت فقیه و نیز گروه های بنیادگرای تمامت خواه مانند طالبان و القاعده جدا نماید.

ادامه مقاله اخوان و ارتش از ص 28

در کنار دیگر صلاحیتهای و نفوذی که در عرصه های تجارتي و حکومتی مصر بدست آورده بودند، ناخشنودی دستگاه نظامی را برانگیختند. نظامیان اینک علاوه بر کنترل مخالفان اصلی از طریق ارگانهای امنیتی که هزینه و توان سنگینی می طلبید، با رقیب دیگری نیز خود را مواجه یافته بودند که به صورت خزنه قدرت شان را از درون نظام به چالش می گرفت. حزب حاکم که بیشتر به مافیای اقتصادی می ماند، می رفت تا خود را روی دیگر نظام معرفی کند، و نظامیان می دیدند که هرگونه تلاش برای حفظ و بقای وضعیت موجود، به معنای حفظ سلطه آن حزب است که نه تعهدی به نهاد ارتش داشت و نه پایگاهی در میان مردم. با شروع بهار عربی، توده های به خشم آمده به میدان آمدند تا خواهان تغییر وضعیت شوند. شم سیاسی افسران بلند رتبه ارتش فرا رسیدن لحظات تغییر را تشخیص داد، و همان بود که رئیس سناد آن با جمعی از افسران ارشد، در نخستین روزهای شروع ناآرامیها عازم ایالات متحده شدند تا با متحد دیرینه خود در باره آنچه در حال رخ دادن بود به رایزنی پردازند.

گزارشی از محتویات این گفتگو در دسترس نیست، اما نشانه ها حاکی از این بود که هر دو طرف به فساد حزب حاکم و فساد گسترده تر ناشی از آن در سطح حکومت که موج ناراضیاتی تند و پردامنه ای را در سالهای اخیر به راه انداخته بود، وقوف داشتند و حمایت از آن را به دور از حکمت و درایت میدانستند. هرج و مرج وسیع می توانست هم بساط دولت را برچیند و هم بساط ملت را. ارتش لزوم خانه تکانی را دریافته و تصمیم گرفته بود که خود آن را به پیش ببرد تا گرانیگاه قدرت دچار تزلزل نگردد. شاید جسورانه ترین اقدامی که صورت داد تشکیل جلسات فوق العاده و گشودن باب سخن با مردم در روزهایی بود که هنوز حسنی مبارک سابق بعنوان فرمانده کل قوا بر سر قدرت قرارداشت. این یعنی عملاً نادیده گرفتن رئیس جمهور و فرمانده کل قوا و نوعی اعلام آمادگی مبنی بر عزل وی از مقامی که داشت.

رقیب دیرینه ارتش، جماعت اخوان المسلمین، شاید به دلیل روحیه احتیاط کاری شدید، هنوز به وقوع انقلاب باور نداشت. هنگامی که تظاهرات مردمی به روز سه شنبه ۲۵ جنوری آغاز شد، هیچکس از اخوان در آن حضور پیدا نکرد. تداوم مقاومت جوانان انقلابی در میدان تحریر تا روز جمعه و پیوستن شمار بیشتری از مردم به آن، به ویژه چهره هایی مانند محمد البرادعی به جمع حمایت کنندگان از انقلاب، به این جماعت نیز جرئت بخشید که در صف انقلاب قرار گیرد و هرچه مقاومت مردم دوام بیشتر کرد، باور اخوان نیز به امکان مواجهه با نظام قوت گرفت و طرفدارانش را بیشتر به میدان آورد، تا سرانجام رئیس جمهور کناره گیری کرد و زمینه به تغییر وضعیت فراهم گردید.

از آن هنگام تا اکنون، که نزدیک به یک سال و نیم از شروع تحولات می گذرد و جماعت اخوان توانسته است با پیروزی در انتخابات، یکی از اعضای را به مسند ریاست جمهوری مصر برساند، تلاش متقابل ارتش و اخوان بر سر تصاحب بیشترین سهم از قدرت به اشکال مختلف جریان داشته است. در واقع هرکدام از دو طرف تلاش داشته است در بحیوّه تحول کلانی که رخ داده است به فتح سنگرهای بیشتری نایل گردد.

جامعه مصر مانند بسیاری از جوامع شرقی ساختاری هرمی دارد. شاید اهرام مصر بهترین تجسم فیزیکی این ساختار باشد که از هزاران سال پیش تا اکنون ادامه داشته است. در این الگوی ساختار، قدرت توزیع نمی شود، بلکه تراکم می کند و آن کس که در رأس هرم قرار می گیرد بالاترین صلاحیت و در واقع سلطه مطلق دارد.

کسی که می خواهد به رأس هرم صعود کند باید پشتوانه ای داشته باشد که بتواند این مسیر را با اتکا به آن در نوردد. نهادی که می تواند چنین پشتوانه ای ایجاد کند گاه نهاد نظامی است و گاه نهاد اقتصادی و گاه نهاد دین و گاه ائتلافی از دو یا هر سه آنها.

این در یک معنا عبارت است از تصمیم فردی و انتخاب آزادانه یک انسان برای معنوی زیستن و دل در گرو سعادت

کارگران در سال ۱۹۴۶ آغاز یک دوره جدید برای مبارزه علیه آپارتاید بود، کشتار آگوست ۲۰۱۲ و ریزش توهم کارگران به حزب کمونیست و کنگره ملی، میتواند آغاز یکدوره جدید باشد. اگر جنبش کمونیستی نتواند در جریان این بحران اقتصادی و سیاسی رشد کند، صد در صد جنبش های دیگر اجتماعی باز هم مثل گذشته اتحادیه های کارگری و مبارزات آنها را سکویی برای شریک شدن خود در قدرت سیاسی و حفظ این نظام خواهند کرد. سخن رهبر "امکو" که در مصاحبه گفته بود من روز قبل از کشتار در مقابل کارگران زانو زدم و از آنها خواستم متفرق شوند، ولی به حرف من گوش ندادند، به نظر من نشاندهنده آن است که کارگران بصورت غریزی هم شده، به ناتوانی این رهبری پی برده اند. اعلامیه حزب کمونیست آفریقای جنوبی و تقاضای دستگیری رهبری "امکو" بار دیگر سترونی و ناتوانی این چپ ضد امپریالیست و ناسیونالیستی را نشان میدهد. اعلامیه کوساتو و تلاش برای کسب آبرو برای اتحادیه "نام"، شرکت اعضای پایین "نام" در همبستگی با کارگران کشته شده، همگی نشاندهنده زیر سوال رفتن رهبری ناسیونالیستها و بورژوازی بوروکراتیک در کنترل اتحادیه هاست. شکل گیری یک آلترناتیو نه تنها امکانپذیر است بلکه اجتناب ناپذیر است اگر نه مبارزه کارگران معدن آفریقای جنوبی وثیقه قدرت گیری ناسیونالیستهای سیاه پوستی می شود که برهبری امثال جولیوس راما، رهبر سابق سازمان جوانان کنگره آفریقا، برای تقسیم قدرت خیز برداشته اند.

۲۳ آگوست ۲۰۱۲

اتحادیه "نام" بزبان انگلیسی در جلسات خود با کارگران صحبت میکند، انجمن "امکو" با زبانی که مخلوطی از زبان آفریقایی زولو و انگلیسی و آفریکانو است با کارگران در جلسات گفتگو می کند، اگر اتحادیه "نام" با سو استفاده از لعاب چپ و کمونیسم، منافع سرمایه بوروکراتیک را پاس می دارد، اتحادیه "امکو" با دعا و جنبل جلساتش را آغاز کرده و با استناد به مسیحیت، حق همه کارگران میداند که در ثروت شریک شوند. همچنین درتضاد با اتحادیه "نام" که بشدت وابسته به حزب کمونیست و کنگره ملی است، اتحادیه "امکو" خود را غیر کمونیست و غیر سیاسی میداند ولی عملا در مقابل به بخشی از سیاست ها و سیاستمدارانی که طرفدار قدرت سیاهان هستند، تمایل نشان داده و معتقد است که قوانین آفریقای جنوبی هنوز به نفع سفید پوستان است و سیاه پوستان حاکم نوکر این سفید پوستان می باشند. بی جهت نیست در حالیکه حزب کمونیست آفریقای جنوبی طی اعلامیه ای خواستار دستگیری جوزف ماتونجوا رهبر اتحادیه "امکو" شده است و در اعلامیه ۱۹ آگوست خود، اتحادیه "امکو" را از نظر مالی وابسته به شرکت بی اچ پی بی لیتون دانسته است (متن این اطلاعیه ها بسیار شبیه همان متتهایی است که حزب توده و اکثریت در ایران در دهه ۶۰ علیه نیروهای انقلابی و کمونیست بکار می برد)، از آنطرف رهبر اخراجی سازمان جوانان کنگره ملی (جولیوس راما) که بدلیل طرفداری از قدرت سیاهان ومخالفت با رهبری فعلی کنگره ملی و اتهام فساد مالی اخراج شده است، به دیدن کارگران اعتصابی رفته و آنها را تشویق به سازمان دادن خود در یک اتحادیه رادیکال می کند. رهبران کنگره ملی آفریقا از جمله جولیوس راما متهم به فساد مالی هستند ولی با شعارهای پوپولیستی سعی دارند تا از نارضایتی کارگران سو استفاده کنند. نکته مهم این است که رهبران اتحادیه "نام" در هفته گذشته در جریان اعتصاب وقتی برای سخنرانی برای کارگران معدن آمدند، جرئت نکردند که از ماشین زره پوش پلیس پایین بیایند و فرس بالنی از رهبران آن در مصاحبه با رادیو کایا اف ام(بنا بگزارش نیویورک تایمز) از عمل پلیس در تیرباران کارگران دفاع نمود. اما کشتار کارگران معدن در هفته گذشته بار دیگر تاریخ خونین کارگران معدن را در آفریقای جنوبی زنده کرد.

۱۲ آگوست ۱۹۴۶، نقطه عطفی در مبارزات کارگران آفریقای جنوبی

۱۲ آگوست ۱۹۴۶، بدنبال اعتصاب بیش از ۱۰۰ هزار نفر کارگران معدن، دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی به کارگران حمله کرد و نه نفر از آنها را دستگیر و بسیاری از رهبران اتحادیه ها را دستگیر نمود. این اعتصاب که چهار روز بیشتر طول نکشید، سر آغاز یک کمپین ضد کمونیستی دولت آفریقای جنوبی بود. این اعتصاب در عین حال پایانی بود بر یکدوره مصالحه با دولت سفید پوست و آغاز یک مبارزه رادیکال علیه سیستم آپارتاید که اساس آن روی وارد کردن کارگر ارزان برای معادن بزرگ آفریقای جنوبی استوار بود. در طول این اعتصاب کمیته مرکزی حزب کمونیست به همراه رهبران محلی کنگره آفریقای جنوبی دستگیر شدند. طنز تلخ تاریخ نیز در همین است. رهبرانی که با قدرت جنبش کارگری به قدرت رسیدند، بعد از ۶۶ سال به قاتلین آنها تبدیل شدند.

اگر این تجربه تاریخی درسی داشته باشد، باز هم تاکید بر این نکته است که بدون یک جنبش کمونیستی کارگران که بتواند اتورپته سیاسی کسب کرده باشد و بر پایه نفی قدرت سیاسی سیستم سرمایه داری بنا شود، کارگران قادر نیستند خود و جامعه را رها سازند. برخلاف چپ ضد امپریالیست و ناسیونالیست که با امامزاده سازی از طبقه کارگر قصد دارد جنبش طبقه کارگر را تبدیل به سکویی برای پرش به قدرت کند، تجربه ۶۰ سال مبارزه خونین طبقه کارگر آفریقای جنوبی بار دیگر نشاندهنده آن است که اتحادیه های کارگری کارگران در سایه نبود یک حزب سیاسی کمونیستی، می توانند وسیله ای برای محکم کردن زنجیر آنها شوند. آیا یک جنبش کمونیستی در میان کارگران در آفریقای جنوبی قادر خواهد بود خود را سازمان دهد واتورپته کسب کند؟ به نظر من اگر کشتار

کارگری و کنترل اتحادیه ها در دست خود، انرا وسیله ای کنند برای کسب قدرت و یا تقسیم قدرت. میزان کنترل اینها بر اتحادیه ها کارگری و توان اینها برای آرام نگاه داشتن طبقه کارگر، بخشی از توان چانه زنی اینهاست برای سهم خواهی و یا تقسیم قدرت. تایید این بخش از سرمایه بر مبارزه صنفی و حق اتحادیه برای کارگران و دولتی کردن صنایع و نظیر آن بخشی از نسخه پیش ساخته ای است که بر مبنای منافع دراز مدت آن بنا شده است. استفاده وسیع از ادبیات کمونیستی و چپ بدلیل منافع اینها برای بسیج طبقه کارگر بعنوان سیاهی لشکر خود سالهاست که تفکیک اینها را از جنبش کمونیستی کارگران مشکل نموده است. حزب کمونیست آفریقای جنوبی که خود عضو کنگره ملی آفریقای جنوبی می باشد، نماینده این بخش از سرمایه بوروکراتیک می باشد. اگر چه مردم عادی و کارگران زیادی نیز به امید رفاه و آزادی به این احزاب پیوستند، اما رهبری این احزاب و سیاستهای آن در دست این بخش از سرمایه بوده و می باشد. در ایران نیز ما با این نوع احزاب چپ آشنا هستیم. حزب توده وسیاستهای آن اگر چه فرموله ترین حزب در ایران به این سیاست است، اما اگر به ادبیات احزاب و سازمانهای سیاسی جناح چپ جنبش ملی اسلامی نگاهی بیندازیم، به شباهتهای برنامه ای این احزاب و سازمانها بهتر میتوانیم پی ببریم. این احزاب با سیاستهای بسیار منسجم و خط مشی ثابت، همیشه به نماینده بخش بوروکراتیک سرمایه در جامعه تبدیل می شوند. باید توجه داشت که سرمایه بوروکراتیک و سرمایه داران این بخش فقط با کسب قدرت سیاسی و یا سهم شدن است که یکباره از هیچ به همه چیز میرسند. به همین دلیل تمام سیاستهای این احزاب بر همین استراتژی استوار است. یعنی سهم شدن در قدرت سیاسی و برای این سهم شدن تلاششان برای کنترل جنبش کارگری بعنوان توانمیه یا پشتوانه این شرکت و سهمخواهی از قدرت است. بنوعی میتوان سیاست آنها را فشار از پایین با اتکا به جنبش کارگری برای شریک شدن در قدرت در بالا توضیح داد. در ایران بعد از افشای سیاستهای حزب توده، این سرمایه بوروکراتیک و نمایندگان سیاسی آن با "خیانت" خواندن سیاست حزب توده، سعی دارند این سیاستها را به شکل جدیدتری در جامعه مطرح سازند. بدون توجه به ماهیت این سرمایه و نحوه عمل آن در جامعه، نمی توان به تحلیل سیاستهای آن پرداخت. حالا با این توضیحات بر می گردیم به تحلیل وضعیت نیروهای سیاسی در آفریقای جنوبی پس از سقوط رژیم آپارتاید نژادی در سال ۱۹۹۴.

وضعیت آفریقای جنوبی بعد از انتخابات ۱۹۹۴ و تغییر رژیم آپارتاید نژادی

بعد از انتخابات ۱۹۹۴ که با توافق قبلی با رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی انجام شد، کنگره ملی توانست اکثریت را در پارلمان بدست آورد و از این طریق بخشی از سیاه پوستان و رنگین پوستان توانستند در قدرت سیاسی با سفید پوستان شریک شوند. بعبارت دیگر سیستم سرمایه داری آفریقای جنوبی را از سیستمی برای سرمایه داران سفید پوست به سیستمی برای تمام سرمایه داران تبدیل کنند. پشتوانه این شرکت در قدرت برای اینها نیز نفوذشان بر اتحادیه ها کارگری بود که بعنوان یکی از ستونهای مبارزه علیه رژیم آپارتاید عمل می کرد. بسیاری از رهبران اتحادیه پس از قدرت گرفتن کنگره آفریقا به نان ونوایی رسیدند. بطور مثال دبیر سابق اتحادیه "نام" یکی از مشاوران رییس جمهور فعلی جیکوب زوما است. حقوق دبیر فعلی اتحادیه "نام" به اسم بالنی در هر ماه ۱۰۵ هزار راند است. بعبارت دیگر نسبت حقوق دبیر "نام" به یک کارگر مته کار معدن که حقوقی نزدیک به ۴۰۰۰ راند در ماه می گیرد، یک به ۲۰ می باشد. این نسبت در کانادا بطور مثال حداکثر یک به ۵ می باشد. آنچه در آفریقای جنوبی و جنبش کارگران معدن آن اتفاق افتاده است، ریزش قدرت اتحادیه "نام" در کنترل کارگران است. انجمن "امکو" در تضاد با "نام" و بر پایه نارضایتی کارگران از این اتحادیه شکل گرفته است. بطور مثال، اگر —

برنامه های تلویزیونی

سیامک ستوده

هر شنبه

در کانال
پارس

8.30 تا 9.30 شب بوقت ایران

9 تا 10 صبح بوقت لس آنجلس

و ساعت 6 بعد از ظهر

به وقت اروپا

تکرار: دوشنبه ها 3.30 عصر بوقت ایران

4 بامداد بوقت لس آنجلس

در کانال
پیام افغان

جمعه 8.05 و یکشنبه 7 شب بوقت ایران

تکرار : پنج شنبه 1.30

جمعه 2.30 عصر بوقت ایران

تکرار همه برنامه ها در طول هفته

www.mardomtv.com



و همین انحصار و کمبود نیروی کار ماهر، دستمزدهای کارگران ماهر را بشدت بالا می برد. از طرف دیگر وجود این سیاست نژاد پرستانه مانع از سرمایه گذاریهای خارجی که بسیار لازم بود، شده بود. این ترس سرمایه گذاران که امنیت سرمایه را در دراز مدت در خطر میدیدند، تاثیر زیادی در عدم سرمایه گذاری در رشته هایی که بصورت درازمدت سود ده بودند، داشت. رشته معدن یکی از این صنایع است که متکی به سرمایه گذاری دراز مدت است و سرمایه گذاران در مناطقی که سرمایه در معرض خطر باشد، مایل به سرمایه گذاری نیستند. بخشی دیگر از این جنبش ضد آپارتاید را سرمایه داران سیاه پوست و رنگین پوست تشکیل میدادند که بدلیل رنگ پوست خود از سهم شدن در سیستم سرمایه داری محروم شده و یا اگر شریک می شدند، سهم بسیار ناچیزی داشته و نسبت به آنها تبعیض می شد. بخشی دیگری از جنبش ضد آپارتاید را سرمایه داری بوروکراتیک تشکیل میداد. ولی اکثریت اعضای جنبش علیه رژیم آپارتاید را کارگران و دانشجویان و دیگر اقشار مردم تشکیل میدادند که در فقر و فلاکت و تحقیر به سر می بردند. این جنبش که اساسا یک جنبش علیه سرمایه داران و مالکین زمین بود، در عمل توسط نیروهای اقلیت این جنبش به جنبشی برای شریک شدن سرمایه داران سیاهپوست در کل نظام سرمایه تبدیل شد. رهبری این جنبش یعنی کنگره ملی آفریقا با کمک حزب کمونیست آفریقای جنوبی وسیله سیاسی این اقلیت بود که توانست با کنترل این جنبش بر شانه آن سوار شده و سهم خود را بگیرد. برای درک بهتر نقش حزب کمونیست آفریقای جنوبی و کنگره ملی و اتحادیه های وابسته و غیر وابسته، بایستی به بررسی بخش بوروکراتیک سرمایه پرداخت.

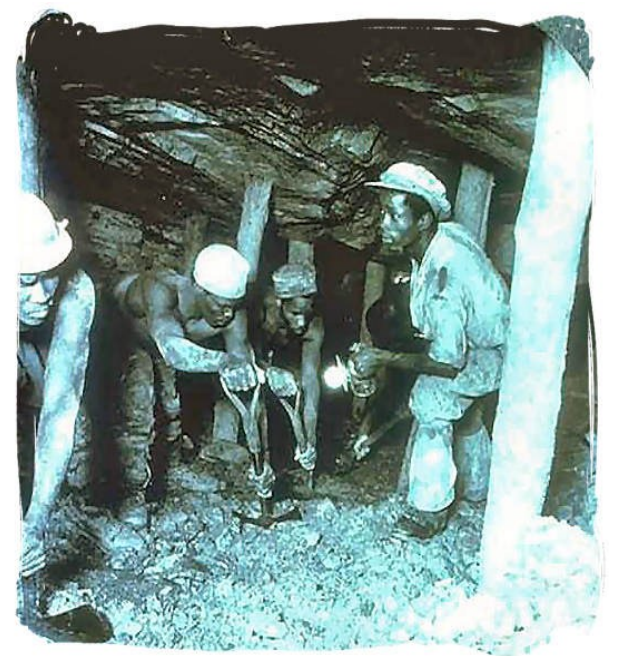
سرمایه بوروکراتیک و مکانیسم های آن برای رسیدن به قدرت

سرمایه بوروکراتیک به سرمایه ای گفته میشود که از طریق روابط دولتی و رانتهای فراهم شده آن، قادر به انباشت اولیه سرمایه میشود. بخش مهمی از سرمایه داران بوروکراتیک را مدیران و دانشجویان و رهبران اتحادیه ها تشکیل می دهند که از سرمایه مالی چندانی برخوردار نیستند. این بخش با اتکا به اهرمهای دولتی یا اتحادیه ای قادر می شوند، کنترل سرمایه های بزرگی را در دست خود بگیرند و در ازای کار چاق کنی با استفاده از نفوذ بوروکراتیک خود، یا در هنگام قدرت و یا بعد از استعفا از کار دولتی یا اتحادیه ای، به بخش خصوصی رفته و به پولهای هنگفت دست پیدا کند. این بخش از سرمایه داران، برنامه ای بسیار مدون دارند. در اپوزیسیون، خواهان دولتی شدن هستند، سعی می کنند تا با حمایت از اتحادیه ها—

قتل عام کارگران معدن آفریقای جنوبی دو نقطه عطف ارژنگ سیاسی

افزایش دهد. در بیشتر مذاکرات برای افزایش حقوق، اتحادیه "نام" سعی می کند با غیر عملی دانستن درخواستهای کارگران فقیر، آنها را راضی به افزایش ناچیزتری کند. بخشی از اختلافات در جریان اعتصاب اخیر در معدن ماریکانا در همین بود که اتحادیه "نام" در مقابل خواست کارگران مته کار که عضو "امکو" بودند و خواستار افزایش حقوق خود از تقریبا ۴۰۰۰ راند درماه به ۱۲۰۰۰ راند بودند، سنگ انداخته و اعتصاب شکنی میکند. کارگران عضو "امکو" با درگیری با این کارگران مانع از حضور آنها در سر کار شده بودند (راند یا زار واحد پول آفریقای جنوبی و تقریبا هر یک دلار برابر با ۸ راند است). برای درک اختلافات بین این دو اتحادیه کارگری در آفریقای جنوبی، بایستی قدمی به عقب گذاشت و به آرایش طبقاتی نیروهای جبهه مبارزه علیه آپارتاید پرداخت.

ترکیب طبقاتی نیروهای متشکل علیه رژیم آپارتاید نژادی
جبهه مبارزه علیه رژیم آپارتاید اگر چه با اعتصاب کارگران معدن در سال ۱۹۴۶، وارد یک مرحله رادیکال شد، ولی از چند جنبش اجتماعی متفاوت تشکیل میشد. بخشی از این جنبش، سرمایه داران آفریقای جنوبی بودند که همگی سفید پوست بوده و کارآمدی سیستم آپارتاید را برای توسعه سرمایه کافی نمی دانستند. سیستم آپارتاید که زمانی با تامین نیروی کار ارزان و وارد کردن آن از مناطق مختلف آفریقا، نقش موثری در سودآوری بالای سرمایه داشت، دچار تناقضاتی در درون خود شده بود. از یکطرف سرمایه داران برای گسترش تولید، نیروی ماهر بسیاری لازم داشتند و از طرف دیگر اتحادیه کارگران سفید مانع از پیوستن نیروی کار سیاه پوست به صف کارگران ماهر می شد



۱۶ آگوست ۲۰۱۲، پلیس آفریقای جنوبی، کارگران معدن ماریکانا را در مقابل دوربینهای تلویزیون به گلوله بست و ۳۴ نفر از آنها را کشته، ۷۸ نفر را زخمی و ۲۵۹ نفر را دستگیر نمود. این قتل عام آشکار، بار دیگر تاریخ خونین کارگران معدن آفریقای جنوبی را زنده کرد. روز قبل نیز ۱۰ نفر که شامل ۸ کارگر و ۲ پلیس می شدند در همین معدن کشته شده بودند. معدن ماریکانا، یکی از مجتمعهای بزرگ معدنی شرکت لانمین است. این شرکت بزرگترین تولید کننده طلای سفید (پلاتینوم) در دنیاست که درآمد آن در سال ۲۰۱۱، ۱,۹ میلیارد دلار بود که بیشتر این درآمد از معدن ماریکانا حاصل شده است. معدن بزرگ دیگر طلای سفید در آفریقای جنوبی، در روستنبرگ واقع شده که معدن مهم آن ایمپالا در ماههای فوریه و مارس سال ۲۰۱۲، مدت ۶ هفته در اعتصاب بود. دو اتحادیه مهم کارگران معدن در آفریقای جنوبی وجود دارد. اتحادیه ملی کارگران معدن آفریقای جنوبی (نام) در سال ۱۹۸۲ تشکیل شد و در سال ۱۹۸۳ از طرف کارفرمایان برسمیت شمرده شد. این اتحادیه وابسته به کنگره اتحادیه های آفریقای جنوبی (کوساتو) می باشد، نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر عضو داشته و بسیاری از رهبران این اتحادیه، از کادرها و رهبران کنگره ملی آفریقا (ای ان سی) و یا حزب کمونیست آفریقای جنوبی می باشند. اما ۳۰۰۰ نفر کارگران معدن ماریکانا که مورد حمله پلیس آفریقای جنوبی واقع شدند، عضو انجمن اتحادیه کارگران معدن و ساختمان (امکو) می باشند. این انجمن در سال ۱۹۹۹ توسط یکی از رهبران اخراجی اتحادیه "نام" به اسم جوزف متونجوا تشکیل شد و در حال حاضر نزدیک به سی هزار عضو دارد. اتحادیه "نام" با اتکا به سوابق خود و با حمایت ارگانهای دولتی بیشتر نماینده کارگران معروف به بقه سفید معدن است، در حالیکه اتحادیه امکو متکی به فقیرترین بخش کارگران خصوصا کارگران مته کار معدن می باشد. از زمان به قدرت رسیدن کنگره ملی آفریقا و در نتیجه وابسته شدن "نام" به دولت، عضویت کارگران فقیر در این اتحادیه از ۶۰٪ کل اعضا به ۴۰٪ تقلیل پیدا نموده است. کارگران معدن همگی در استخدام شرکت های بزرگ نیستند. فقیرترین این کارگران کسانی هستند که توسط پیمانکاران استخدام شده و در معدن کار می کنند. اتحادیه "نام" با توسل به قوانین دولتی، از برسمیت شمرده شدن "امکو" جلوگیری کرده است. یعنی برای برسمیت شمرده شدن بایستی ۵۰ درصد بعلاوه یک نفر از کارگران عضو یک اتحادیه باشند تا کارفرما با آنها مذاکره کند. با وضع این قانون، اتحادیه "نام" توانسته است بطور قانونی انحصار نمایندگی کارگران را در دست خود بگیرد. به همین دلیل "امکو" با اتکا به کارگرانی که برای پیمانکاران کار می کنند و با سازمان دادن آنهاست که توانسته است به معدن راه پیدا کرده و با کارگران عضو "نام" تماس بگیرد و با اتکا به سازشکاری این اتحادیه، اعضای خود را —



بیانیم شبی را در همبستگی با کارگران ایران گرد هم آییم!
شامل: برنامه های هنری (با حضور شهروز، هنرمند چهره دست کرد)، دی جی و شام

عایدات این برنامه برای کمک به جنبش کارگری ایران است
بلیط 30 دلار
زمان: شنبه 22 سپتامبر 2012 از ساعت 7 شب تا 1 بامداد

Address:
Rouge River Community Centre
120 Rouge Bank Drive, Unit #2
Markham, ON L3S 4B7

Direction: Go to 14th Ave east of Markham Rd. and just before Ninth Line
make left to the Legacy Drive and then shortly make left to the Rouge Bank Drive
Google address: <http://goo.gl/maps/51DCs>

صندوق همبستگی با جنبش کارگری ایران - کاتادا
شماره روابط عمومی: 647-209-1312
sandoghehambastegi@gmail.com



اندیشه‌های اجتماعی ، انقلابی و ستیز علیه بی‌عدالتی در اشعار برشت در هر زمان بخصوص دوره فاشیسم نمود بارزتری به خود می‌گیرد. این شاعر آلمانی و مبارز در این سال‌ها شاعری است شورشی، انقلابی و مهاجم که فاشیسم و نازیسم، نوک پیکان حملات اوست. آن‌قدر برشت در آثارش هیتلر و دارودسته‌اش را از زوایای گوناگون مورد حمله قرار می‌دهد که درواقع خواننده از این همه پی‌گیری و عزم جزم او دراین آثار دچار شگفتی می‌شود. ایده های انقلابی و مارکسیستی برشت در تمامی آثارش بدون استثنا به چشم می‌خورد.

عدالت

شعری از برشت

ترجمه : فرزاد آبادی

عدالت، نان مردمان است
گاه فراوان است، گاه کمیاب
گاه خوشمزه است، گاه بدمزه.
وقتی نان نایاب شد، گرسنگی حکمفرما می‌شود
وقتی نان بد شد، نارضایتی حکمفرما می‌شود
عدالت بد را دور بیانداز !
که بی دانش و عشق آن‌را ورز داده و پخته‌اند !
بی چاشنی‌ست و لبه‌اش سوخته است !
عدالت بیات را دور بیانداز ! که بس دیر می‌رسد !
اگر نان مرغوب و فراوان باشد
می‌شود بقیه‌ی غذا را نادیده گرفت .
نمی‌توان همه‌چیز را
یک‌باره و به فراوانی داشت
اگر از نان عدالت بخوریم کارها چنان انجام می‌گیرد
که فراوانی از قِبل آن حاصل می‌آید.
همان‌گونه که به نان روزانه محتاجیم
به عدالت روزانه نیز نیازمندیم ،
حتی بارها در روز بدان نیازمندیم.
از بام تا شام، به وقت خوشی و به هنگام کار
که بدل به لذت می‌شود
به روزگار سختی و شادمانی .
مردمان به نان روزانه و
سالم عدالت نیازمندند.
پس اکنون که نان عدالت تا بدین حد اهمیت دارد
دوستان ! چه کس باید آن‌را بپزد؟
چه کس نان دیگر را می‌پزد؟
نان عدالت را نیز چون هر نان دیگری
باید مردمان خود بپزند.
فراوان و در دسترس و روزانه ...



انگلس درباره شیوه برخورد هاینه به خدا، شاه، میهن (که به قول او ممکن بود خوانندگان انگلیسی آن را « کفرآمیز» بدانند) می نویسد این شعار، شعار پروسیها در سال 1813 بود و پس از آن به شعار عمومی حزب سلطنت طلب تبدیل شد. هاینه این شعار ستایش آمیز را به « لعنتی سه گانه » تبدیل می کند.
اشعر را از روی ترجمه انگلیسی انگلس می خوانید.

سرود بافندگان سیله زی

از ترجمه انگلس

ترجمه ی:یحیی سمندر

بی اشکی در چشمان سخت و مهیبشان
با خشم و نومیدی برچهره شان بر دستگاه بافندگی می نشینند

زمان درازی رنج و گرسنگی کشیدیم

ای آلمان پیر، [اکنون] کفنی برای تو می بافیم

و آن را با لعنتی سه گانه می بافیم

« می بافیم ، می بافیم !»

لعنت نخست به خدا، خدای کور و کر

که به او، همچون کودکی به پدر، اتکا کردیم

که به او هم امید بستیم و هم اعتماد کردیم

اما او ما را مسخره کرد و به ما نیرنگ زد

« می بافیم ، می بافیم !»

لعنت دوم به شاه، شاه توانگران،

که سیه روزی ما نه نرمش کرد و نه اثری بر او گذاشت؛

شاهی که آخرین پیشیزمان را از کف ما می رباید

و سربازانش را می فرستد تا بر ما همچون بر سگان، شلیک کنند

« می بافیم ، می بافیم !»

لعنت بر میهن دروغین

که برای ما چیزی جز سیه روزی و ننگ نداشت

که در آن از گرسنگی و سیه روزی رنج کشیدیم

کفن ترا می بافیم، ای آلمان پیر!

« می بافیم ، می بافیم !»

*** **

– ویرستار: بهروز فرهیخته

منبع: وبلاگ آنرکش



بافندگان سیله زی

هاینریش هاینه بافندگان سیله زی

در 4 تا 6 ژوئن 1844 بافندگان منطقه سیله زی (که در آن زمان متعلق به پروس بود) در اعتراض به مزد ناچیز خود (که تا حدی ناشی از کاهش شدید قیمت پارچه بود) دست به شورش زدند که به سرعت دهکده های مختلف منطقه را که در آن بافندگان کار و زندگی می کردند فراگرفت. این شورش، مانند نخستین جنبشهای کارگری در انگلستان و جاهای دیگر، با ماشین شکنی توأم بود، اما به رغم این، مارکس آن را طلیعه حرکت بزرگ کارگری در آلمان به حساب می آورد. نیروهای مسلح پروس این شورش کارگری را به شکل خونینی سرکوب کردند.

هاینه، شاعر آلمانی، شعری را که در زیر ترجمه آن را می خوانید درباره بافندگان سیله زی سرود. انگلس در نامه ای به نشریه « نیو مورال ورلد » در انگلستان (13 دسامبر 1844) ضمن توضیح گسترش جنبش کارگری و پیشرفت جنبش کمونیستی در آلمان از این شورش نام برد و ترجمه انگلیسی شعر هاینه را برای این نشریه فرستاد.

ترجمه انگلس – که به قول خودش ترجمه ای منثور و ساده شده است – این ترجمه که با تکیه بر ترجمه فرانسوی، ترجمه انگلیسی دیگر و اصل آلمانی صورت گرفته است تا حدی فرق دارد. علت این امر دو چیز می تواند باشد : الف) اتخاذ روش ترجمه آزاد از جانب او و یاب) وجود روایتهای مختلف از شعر هاینه. در ضمن انگلس این شعر را « سرود بافندگان سیله زی » نامید در حالی که واژه « سرود » در اصل آلمانی وجود ندارد.